تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه قرآن در آيينه نهج البلاغه

استاد محمد تقى مصباح يزدى

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

با اين که ما معتقديم قرآن کريم بزرگ ترين هديه الهى براى انسان ها و گران بهاترين ميراث پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان مسلمين است، امت اسلامى آن طور که شايسته است براى استفاده از اين ميراث عظيم از خود همت نشان نداده و نمى دهد. جامعه اسلامى پس از وفات پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على رغم تاکيدات فراوان حضرتش مبنى بر وجوب رجوع و عمل به قرآن، به عنوان ثقل اکبر، و فرا گرفتن علوم قرآن از اهل بيت عليه‌السلام به عنوان ثقل اصغر، از تمسک به اين حبل متين الهى محروم مانده است.

در نتيجه جامعه اسلامى از جايگاه اصلى خويش که قرآن آنها را بدان مژده داده و مى فرمايد: (وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ) (1) بازمانده اند و امروزه به اين واقعيت تلخ مى بايد اقرار نمود که جامعه اسلامى به دليل فاصله گرفتن از واقعيت قرآن و علوم اهل بيت، متحمل خسارت هاى جبران ناپذيرى شده است.

اما على رغم دورى مسلمين از حقيقت قرآن و غريب بودن اين گوهر آسمانى و عطيه رحمانى، پرداختن به ظاهر آن در ميان مسلمين گهگاه از رواج و رونق خوبى برخوردار بوده است.

عموم مسلمانان قرآن را کتابى مقدس و آسمانى که در شب قدر بر قلب مبارک پيامبر نازل شده است، مى شناسند و بدان احترام مى گذارند.امروزه چاپ قرآن کريم با کاغذهاى عالى و جلدهاى زرين، و تلاوت و حفظ آن و تسلط بر علومى که به ظواهر قرآن مى پردازد، از قبيل تجويد و مانند آن جايگاه ويژه اى در فرهنگ مسلمين پيدا کرده است و هر از چند گاهى شاهد برگزارى مسابقات حفظ و قرائت قرآن کريم در سطح بين الملل کشورهاى اسلامى هستيم و اين خود جاى بسى خوشبختى است.

البته ناگفته نماند که رونق گرفتن قرآن کريم در ساير کشورهاى اسلامى نيز تا حدود زيادى مرهون حضرت امام خمينى (ره) و پيروزى انقلاب اسلامى ايران بوده است، زيرا بعد از پيام حضرت امام خمينى (ره) مبنى بر اداره حرمين شريفين به دست شورايى متشکل از کشورهاى اسلامى بود که عربستان به تعمير و توسعه حرمين شريفين، پرداخت تا بدين وسيله خود را پيشگام تبليغ اسلام و قرآن وانمود کند واز توجه ملت ها و کشورهاى مسلمان به ايران اسلامى جلوگيرى کند.

در هر حال، پرداختن به ظاهر قرآن و دور ماندن از حقيقت آن، از بزرگ ترين مشکلاتى بوده است که پيوسته جوامع اسلامى از ناحيه آن ضربه هاى جبران ناپذيرى خورده اند.روشن است که تا مسلمانان از ظاهر قرآن به باطن آن در نگذرند واز گفتار به عمل روى نياورند، هدايت قرآن درباره آنها تحقق نيافته است.

اين مجموعه در صدد بررسى عوامل دور افتادن مسلمانان از حقيقت قرآن و عترت، پس از وفات پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيست.آنچه در اين نوشتار آمده، جلوه هايى از حقيقت قرآن از ديدگاه نهج البلاغه و از زبان خود قرآن کريم است و خواننده، قرآن را از منظر امير مومنان عليه‌السلام مى شناسد و با عظمت آن آشنا مى شود.

همچنين به طرح پاره اى از شبهاتى که از جانب برخى معاندان مطرح مى شود و پاسخ آنها، پرداخته شده است.در خاتمه نيز از زبان قرآن ناطق، على عليه‌السلام، علل و انگيزه هاى شيطانى طرح اين گونه شبهه ها بيان مى گردد.

لازم به ذکر است مه مطالب اين کتاب در واقع مجموعه چند سخنرانى است که حضرت آيت الله مصباح يزدى در رمضان سال هاى 1377 و 1378 هجرى شمسى در قم ايراد داشته اند.از آن جا که سعى بر آن بوده که تا حد امکان، مطالبى که استاد بيان کرده اند کم و زياد و جا به جا نشود و فقط تلاش شده زبان گفتارى تا حدودى به زبان نوشتارى نزديک گردد، لذا طبيعى است که دقت هاى معمول نگارشى و ويرايشى به طور کامل و صددرصد در اين کتاب به چشم نمى خورد.

در پايان از محقق ارجمند جناب حجت الاسلام محمدى که کار تدوين اين مجموعه را به انجام رسانده اند و نيز جناب حجت الاسلام نادرى که امر ويرايش آن را بر عهده داشته اند سپاسگزارى نموده و مزيد توفيقات ايشان را از درگاه ايزد منان خواستاريم.

انتشارات موسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى (ره)

# جايگاه قرآن در جامعه دينى

# فصل اول: جايگاه قرآن در جامعه دينى

قرآن، تنها کتاب آسمانى در اختيار انسان

اگر بخواهيم به همه آنچه درباره قرآن در نهج البلاغه آمده است بپردازيم بحث بسيار طولانى مى شود. امام على عليه‌السلام در بيش از بيست خطبه نهج البلاغه به معرفى قرآن و جايگاه آن پرداخته است و گاه بيش از نصف خطبه به تبيين جايگاه قرآن و نقش آن در زندگى مسلمانان و وظيفه آنان در قبال اين کتاب آسمانى اختصاص پيدا کرده است.

ما در اين جا تنها به توضيح پاره اى از توصيف پاره اى از توصيف هاى نهج البلاغه درباره قرآن کريم بسنده مى کنيم. امام عليه‌السلام در خطبه 133 مى فرمايد: «و کتاب الله بين اظهر کم ناطق لا يعيى لسانه»؛ قرآن در دسترس و جلوى روى شماست. بر خلاف کتب آسمانى اديان ديگر از قبيل کتاب حضرت موسى و حضرت عيسى عليه‌السلام، قرآن در اختيار شماست.

گفتنى است که امم گذشته و به خصوص در بين يهود بنى اسرائيل کتاب مقدس در اختيار عموم مردم نبوده است؛ بلکه تنها نسخه هاى محدودى از تورات در نزد علماى يهود موجود بوده و براى عموم امکان مراجعه به تورات وجود نداشته است.

درباره کتاب آسمانى حضرت عيسى عليه‌السلام وضع از اين هم نگران کننده تر بوده و هست؛ زيرا آنچه امروز به نام انجيل در ميان مسيحيان شناخته مى شود کتابى نيست که بر حضرت عيسى مسيح عليه‌السلام نازل شده؛ بلکه مطالبى است که به دست افرادى گردآورى و به نام اناجيل اربعه معروف شده است.

بنابراين امم پيشين از دسترسى به کتب آسمانى محروم ماندند. اما وضعيت در مورد قرآن متفاوت است. کيفيت نزول قرآن و قرائت و تعليم آن از جانب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به گونه اى بود که مردم مى توانستند آن را فرا بگيرند و آياتش را حفظ کنند و قرآن به طور کامل در دسترسشان باشد.

از ديگر ويژگى هاى مهم اين کتاب آسمانى آن است که خداوند متعال بر امت اسلام منت نهاده و خود، حفظ قرآن کريم را از هر گونه تهديدى به عهده گرفته است. به علاوه پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به قدرى به فراگيرى مسلمانان و حفظ آيات الهى اهتمام داشتند که در همان زمان رسول الله، عده زيادى از مسلمانان حافظ قرآن بودند و نسخه هايى از آياتى که جديدا نازل مى شد در اختيار داشتند و به تدريج آنها را حفظ مى کردند و به هر حال از طريق تکثير اين نسخه ها يا نقل سينه به سينه از حافظى به حافظ ديگر، قرآن در اختيار همگان قرار مى گرفت.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «کتاب الله بين اظهرکم»؛ کتاب خدا در ميان شماست، در دسترس شماست. «ناطق لا يعیی لسانه». بجاست روى اين جمله تاکيد و تکيه شود. حضرت مى فرمايد: اين کتاب گوياست و زبانش به کندى نمى گرايد، از سخن گفتن خسته نمى شود و هرگز لکنت پيدا نمى کند، بنايى است که پايه هايش فرو نمى ريزد و پيروزمندى است که يارانش شکست نمى خورند.

## سخن گفتن قرآن

امام على عليه‌السلام از سويى در مورد اوصاف قرآن در نهج البلاغه مى فرمايند: اين کتاب کتاب ناطق است؛ خودش سخن مى گويد؛ از سخن گفتن خسته نمى شود. سخن و مطلب خويش را به روشنى بيان مى کند و از ديگر سوى، مى فرمايند اين قرآن، ناطق نيست؛ بايد آن را به سخن درآورد و من هستم که اين قرآن را براى شما تبيين مى کنم. و گاه در بعضى از تعابير آمده است که قرآن صامت ناطق؛ (2) قرآن ساکت است و در عين حال ناطق و گويا. به راستى معناى اين سخن چيست؟

به نظر مى رسد اين تعبير بيانگر دو نگاه متفاوت به اين کتاب آسمانى است که در يک نگرش قرآن کتابى مقدس، ولى خاموش در گوشه اى نشسته است و با کسى سخن نمى گويد و کسى با او ارتباطى ندارد و از نگاهى ديگر کتابى است گويا که همه انسان ها را مخاطب خويش قرار داده است و آنها را به پيروى از خود فرامى خواند و به پيروان خود نويد بهروزى و سعادت مى دهد.

بديهى است قرآنى که تنها وصف آن تقدس باشد و بس، کلمات و جملات و آياتى است منقوش بر صفحاتى از کاغذ که مسلمان ها به آن احترام مى گذارند، آن را مى بوسند و آن را در بهترين جاى خانه خويش نگه مى دارند و گاه در مجالسى بدون توجه به حقيقت و معانيش آن را تلاوت مى کنند.

اگر با اين ديد به قرآن بنگريم، قرآن کتاب صامتى است که با صوت محسوس سخن نمى گويد و کسى که چنين نگرشى به قرآن دارد هرگز سخنى از قرآن نخواهد شنيد و قرآن کريم مشکلى از او حل نخواهد کرد.

بنابراين ما موظفيم به نگرش دوم روى بياوريم؛ يعنى قرآن را کتاب زندگى بدانيم و با ايجاد روحيه تسليم در برابر خداى متعال، خود را براى شنيدن سخنان قرآن کريم که تمامى آنها دستورات زندگى است آماده کنيم. در اين صورت است که قرآن ناطق و گوياست؛ با انسان ها سخن مى گويد و آنها را در تمام زمينه ها راهنمايى مى کند.

علاوه بر اين تفسيرى که براى صامت بودن و ناطق بودن قرآن بيان کرديم، معنايى عميق تر از اين نيز براى اين مطلب وجود دارد که آن معنا مورد نظر حضرت على عليه‌السلام است و بر اساس آن معناى خاص است که مى فرمايند قرآن صامت است و بايد آن را به سخن درآورد و اين من هستم که قرآن را براى شما تبيين مى کنم.

اينک به توضيح صامت بودن و ناطق بودن قرآن به معناى دوم - و در واقع به تبيين معناى حقيقى آن - مى پردازيم: هر چند قرآن کريم کلام خداى متعال است و حقيقت اين کلام الهى و صدور و نزولش براى ما شناختنى نيست، انما از آن جا که هدف از نزول آن هدايت انسان هاست، اين کلام الهى آن قدر تنزل پيدا کرده است که به صورت کلمات و جملات و آيات قابل خواندن و شنيدن براى بشر درآمده، ولى در عين حال چنين نيست که مضامين همه آيات آن براى انسان هاى عادى قابل فهم و دسترسى باشد و خود مردم بدون تفسير و تبيين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام و راسخين در علم بتوانند به مقاصد آيات نايل شوند.

به عنوان مثال، تفصيل و تبيين جزئيات احکام در قرآن نيامده است، همچنين آياتى از قرآن کريم مجمل است و نياز به تبيين و توضيح دارد.بنابراين قرآن از بسيارى از جهات (صامت)است يعنى براى انسانهاى عادى، بدون تفسير و تبيين کسى که با غيب ارتباط دارد و به علوم الهى آگاه است قابل استفاده نيست.

## پيامبر و تبيين قرآن

يکى از وظايف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به امت، تبيين آيات الهى است.

قرآن کريم خطاب به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: «و انزلنا اليک الذکر لتبين للناس ما نزل اليهم» (3) ما قرآن را بر تو نازل کرديم و وظيفه توست که قرآن را مردم بخوانى و معارف آن را براى ايشان تبيين نمايى؛ زيرا چنان که اشاره شد، قرآن کلام الهى است و با اين که بسيار تنزل يافته تابه صورت کلمات و آيات درآمده است در اختيار مسلمانان قرار گرفته، در عين حال معارف آن، چنان عميق است که براى انسان هاى عادى چندان قابل فهم نيست، لذا قرآن از اين جهت نزد انسان هاى عادى صامت است و نياز به تفسير و تبيين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصوم دارد.

بر همين اساس خداوند متعال خطاب به پيامبر مى فرمايند: (ما قرآن را بر تو نازل کرديم تا آن را براى مردم تبيين کنى).

بنابراين آيات قرآن تفسيرى خاص خود دارند که اين تفسير و تبيين و علوم آن نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام است آنها نيز معارف قرآن را در اختيار مسلمان ها گذاشتند و پيام قرآن را به گوش مردم رسانيدند. پس قرآن به اين اعتبار ناطق است و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليهم‌السلام معارف قرآن را بيان فرمودند.

لکن بايد توجه داشت که قرآن سخن خويش را اعم از خوشايند مخاطب بيان مى کند، خواه موافق خواهش دل او، يا مخالف هواى نفس انسان باشد.ونيز شياطين انس حق ندارند خواسته هاى خود را بر قرآن تحميل کنند و به اسم برداشت خود از قرآن، کلام خداوندى را به راى خود تفسير کنند، که در اين باره در آينده به تفصيل سخن خواهيم گفت.

بنابر هر دو معنا که از (صامت بودن و ناطق بودن) قرآن بيان شد حضرت على عليه‌السلام مى فرمايند: «ناطق لا يعيى لسانه»؛ (4) قرآن گوينده اى است که از سخن گفتن خسته نمى شود و پيام هايش را به گوش مردم مى رساند و حجت را بر مسلمانان تمام مى کند.

بنابراين در اين فراز از سخن، على عليه‌السلام قرآن را چنين معرفى مى کند که، قرآن اين کلام الهى در بين شماست و پيوسته با لسانى گويا و رسا انسان ها را به فلاح و رستگارى فرا مى خواند و پيروانش را به سعادت و خوشبختى نويد مى دهد و از انجام رسالت خويش هرگز خسته نمى شود.

در خطبه 157 در وصف قرآن کريم چنين مى فرمايد: «ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لکن اخبرکم عنه، الا ان فيه علم ما ياتى، و الحديث عن الماضى، و دواء دائکم، و نظم ما بينکم»؛ هان، اين قرآن است.پس از او بخواهيد تا براى شما سخن بگويد در حالى که هرگز قرآن (بدون تبيين و تفسير پيامبر و امام معصوم عليه‌السلام) سخن نخواهد گفت.

شما بايد از زبان پيامبر و امام معصوم عليهما‌السلام با معارف قرآن آشنا شويد و علوم قرآن را از آنها دريافت کنيد.قرآن درياى معارف و علوم الهى است که غواصى در اين درياى عميق و بى انتها و صيد گوهرهاى انسان ساز آن تنها از عهده کسانى برمى آيد که با غيب عالم هستى در ارتباطند و خداى متعال نيز از مردم خواسته تا با توسل به ذيل عنايت پيامبر و ائمه هدى عليهم‌السلام و استفاده از علوم اهل بيت و کمک و راهنمايى آن بزرگواران به معارف بلند قرآن راه يابند؛ زيرا علوم قرآن در نزد اهل بيت است.در نتيجه سخن آنها سخن قرآن است. و چون چنين است پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت عليهم‌السلام قرآن ناطقند.

بر مبناى مذکور حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ينطق»؛ اين قرآن و اين شما، ببينيد که بدون تبيين امام معصوم عليه‌السلام است که مى بايد قرآن را براى شما تفسير و تبيين کند و شما را از معارف و علوم قرآن آگاه نمايد.

حضرت با بيان اين مقدمه قرآن را از زاويه ديگرى مورد توجه قرار مى دهند و مردم را به رجوع به قرآن و تدبر در آن فرا مى خوانند.حضرتش مى فرمايند، حال که امام معصوم عليه‌السلام مى بايد علوم و معارف قرآن را براى مسلمانان بيان کند و خود قرآن سخن نمى گويد و مردم خود نيز قادر نيستند مستقيما پيام هاى الهى را دريافت کنند.

اکنون: اخبرکم عنه؛ من شما را از قرآن آگاه مى کنم واز علوم و معارف قرآن به شما خبر مى دهم. بدانيد تمام آنچه مورد نياز شماست در قرآن کريم است: (أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُم)؛ علم گذشته و آينده در قرآن است و درمان درد شما و راه نظم و سامان امورتان در قرآن است. اين شما هستيد که بايد با استفاده از قرآن کريم و علوم اهل بيت عليه‌السلام به امور خود سامان بخشيد.

## تذکر دو نکته

1- قرآن مهم ترين سند تاريخى براى مسلمانان و پيروان اين کتاب آسمانى است. آن جا که قرآن از تاريخى سخن مى گويد و تفکرات و معتقدات اقوام و ملل پيشين و روش زندگى و سرگذشت آنها را بيان مى کند، معتبرترين سند تاريخى است و در مقايسه با کتب و مطالب تاريخى، که سند قرآنى ندارد، گر چه به صورت تواتر نقل شده باشد، ارزش و اعتبار آنها در حد قرآن نيست. پس اخبار گذشتگان و داستان انبيا و اقوام پيشين را از قرآن بايد شنيد و از آنها پند گرفت.

اين ما هستيم که بايد با مراجعه به قرآن و مطالعه داستان زندگى اقوام و ملل پيشين از آنها درس عبرت گرفته، زندگى خود را بر اساس حق و روش صحيح سامان بخشيم.

2- قرآن کريم علاوه بر آن که تاريخ گذشتگان را براى ما نقل مى کند و با بيان حوادثى که براى آنان رخ داده است ما را در فضاى زندگى آنها قرار مى دهد و از ما مى خواهد که درس عبرت بگيريم، از آينده نيز خبر مى دهد.

بديهى است سخن علمى و يقينى راجع به آينده گفتن کار کسى جز خداوند متعال و کسانى که به اذن او از آينده خبر دارند نيست. اين خداست که آينده و گذشته و حال برايش معنا ندارد و مى تواند راجع به آينده سخن بگويد و از آن خبر دهد، اوست که مى تواند راه را براى بندگانش روشن کند که چگونه رفتار کنند تا به سعادت برسند.

اين قرآن کريم است که از گذشته و آينده خبر مى دهد و انسان را نسبت به آن آگاه مى کند. لذا حضرت مى فرمايد: «الا اين فيه علم ما ياتى و الحديث عن الماضى؛ آگاه باشيد که علم آنچه مى آيد و آنچه گذشته است در قرآن کريم است.»

## نقش قرآن در زندگى

حضرت على عليه‌السلام کليد حل همه مشکلات را قرآن معرفى مى کند و در وصف آن مى فرمايد: و دواء دائکم ما بينکم؛ دواى درد و راه حل مشکلات شما و راه سامان بخشيدن به امورتان در قرآن است. قرآن داروى شفابخشى است که همه دردها را درمان مى کند و با وجود قرآن دردها و ناراحتى ها التيام مى يابد. بايد اين نسخه شفابخش را خواند و آن را به دقت مطالعه کرد و با راه درمان دردها و مشکلات فردى و اجتماعى آشنا شد.

بديهى است قبل از احساس و شناختن درد و مشکل، سخن گفتن از درمان، خارج از مسير طبيعى است؛ زيرا ابتدا بايد دردهاى فردى و اجتماعى را شناخت و با مطالعه و دقت در آيات کريمه قرآن با آنها آشنا شد، آن گاه با به کار بستن اين نسخه شفا بخش به درمان آنها پرداخت.

امروز در جامعه ما مشکلات فراوانى اعم از فردى و اجتماعى وجود دارد که همه خواهان رفع اين مشکلاتند و با اين که پيشرفت هاى چشم گيرى در زمينه هاى مختلفى وجود داشته است، مشکلات زيادى باقى مانده است که مسئولين پيوسته در تلاشند تا به صورتى آنها را حل کنند.

حضرت در اين خطبه مى فرمايند: «و دواء دائکم و نظم ما بينکم؛ قرآن نسخه درمان دردها و مشکلات شماست؛» و در خطبه 189 با اين تعبير که و دواء ليس و بعده داء مى فرمايند: قرآن دارويى است که بعد از آن دردى باقى نمى ماند.

مطلبى که قبل از هر چيز بايد بدان توجه داشت ايمان به فرمايش حضرت على عليه‌السلام است؛ يعنى بايد با تمام وجود باور داشته باشيم که درمان حقيقى دردها و مشکلات ما، اعم از فردى و اجتماعى، در قرآن است.

همه ما به اين مطلب اقرار مى داريم؛ لکن مراتب ايمان و يقين افراد متفاوت است. هر چند هستند کسانى که با تمام وجود باور داشته باشند که اگر به قرآن روى بياورند و معارف و راهنمايى هاى آن را به کار بندند، قرآن بهترين نسخه شفابخش دردهاست، لکن چنين افرادى بسيار اندکند و شايد يکى از بزرگ ترين مشکلات جامعه ما ضعف ايمان در اين جهت باشد و اين امر موجب شده است بسيارى از مشکلات همچنان باقى بماند.

گاه کسانى در اثر ناآگاهى و يا کج انديشى ممکن است اين فکر انحرافى را مطرح کنند که با وجود اين که قرآن در اختيار ماست و مدعى پيروى از آن هستيم پس چرا مشکلات اقتصادى مانند تورم و گرانى و هزاران مشکل فردى، اجتماعى، اخلاقى و فرهنگى رنج مى برند؟ براى پاسخ به اين پرسش، در اين جا توضيحاتى را بيان مى داريم.

## قرآن؛ راهنماى خطوط کلى

بسيار ساده انگارانه به نظر مى آيد که کسى انتظار داشته باشد قرآن مانند کتاب حل المسائل، دردها و مشکلات فردى و اجتماعى را يکى يکى بيان کند و سپس راه حل آنها را به ترتيب توضيح دهد. قرآن با سر نوشت ابدى انسان سر و کار دارد و هدف قرآن فلاح و رستگارى انسان در دنيا و آخرت است.

در اين عرصه، قرآن کريم راه هاى کلى و خطوط اصلى را به ما نشان مى دهد که با به کار بستن آنها مى توانيم زندگى سعادتمندانه اى داشته باشيم، اين خطوط کلى چراغ هايى هستند که جهت سير و حرکت را نشان مى دهند لکن بايد توجه داشته باشيم که براى رسيدن به سعادت و رستگارى در دنيا و آخرت و رفع مشکلات و تحقق جامعه اى مترقى و در عين حال دينى و اسلامى، خداوند متعال دو وسيله در اختيار انسان قرار داده است: يکى دين و ديگرى عقل.

قرآن خطوط اصلى ترقى و تکامل انسانى را روشن مى کند و جامعه اسلامى موظف است با نيروى تفکر و انديشه و استفاده از تجارب علمى ديگران ( حتى غير مسلمانان) را منع نمى کند؛ بلکه علم را وديعه الهى مى داند و مسلمانان را به آموختن آن تشويق مى کند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جهت ترغيب و تشويق مسلمانان به يادگيرى علوم مى فرمايند: «اطلبوا العلم و لو بالصين؛ (5) دانش بياموزيد و از تجارب علمى ديگران بهره مند شويد هر چند براى تحقق اين منظور پيمودن مسيرى بس طولانى لازم باشد.»

البته امروزه روابط بين المللى، بسيار پيچيده است و کشورهاى استکبارى و قدرت هاى اهريمنى با انواع حيله ها و ابزارهاى گوناگون تکنولوژى، اقتصادى، و به طور کلى با استفاده از محصولات تجارب علمى بشر در صددند تا روابط سلطه جويانه خود را تحکيم بخشند، لکن ما بايد با ذکاوت بسيار، بدون اين که از اهداف اسلامى و قرآنى خود کم ترين عقب نشينى کنيم از نتايج علوم بشرى در زمينه هاى مختلف در راه بهبود وضع اقتصادى و رفع مشکلات معيشتى مردم بهره جوييم.

بنابراين قرآن در پى پاسخ گويى به تمام مشکلات ريز و درشت زندگى بشر نبوده و نيست، بلکه بيانگر خطوط اصلى و کلى سعادت و تکامل انسان است و آن را به مسلمانان نشان داده و مردم را بدان فرا مى خواند.

در اين قسمت، در ادامه فرمايش حضرت على عليه‌السلام که درباره شفابخشى قرآن است به يکى از آن خطوط کلى مستفاد از قرآن اشاره مى کنيم و آن را به عنوان نمونه توضيح مى دهيم.

## نمونه اى از خطوط کلى قرآن

قرآن کريم مى فرمايد: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (6)

اين آيه يکى از محکماتى است که هيچ گونه تشابهى درآن وجود ندارد و چنان معناى صريح و روشنى دارد که جاى هيچ گونه شک و شبهه اى درآن نيست، به نحوى که در اين قالب زبانى، معنايى جز همان چيزى که هر اهل زبان و آشناى به زبان عربى مى فهمد قابل برداشت نيست؛ بگذريم از کج انديشان و قايلين به قرائت هاى مختلف و برداشت هاى نو، که ممکن است بگويند ما از کلمه ليل، نهار را مى فهميم و از حجاب داشتن، عريان بودن را برداشت مى کنيم! البته خاطرنشان مى کنم که در آينده درباره قرائت هاى مختلف از دين به تفصيل سخن خواهيم گفت.

اين آيه، يکى از خطوط کلى اعتقادى و در عين حال راه درمان مشکلات اقتصادى و راه رفع مضيقه هاى معيشتى را بيان مى کند. ترجمه آيه شريفه اين است:

اگر اهل آبادى هاى روى زمين ايمان مى آورند و تقوا پيشه مى کردند هر آيينه ما برکات آسمان و زمين را به روى آنها مى گشوديم؛ ولى آنها تقوا پيشه نکردند، بلکه کفر ورزيدند و نسبت به نعمت هاى خداوند ناسپاسى کردند و در نتيجه دچار مشکلات و انواع بلاها شدند.

بنابراين قرآن کريم با صراحت تمام، توسعه اقتصادى و پيدا شدن گشايش در زندگى مومنين و رفع تنگناهاى اقتصادى و نزول نعمت و به طور کلى نزول برکات آسمان و زمين را در گرو ايمان و تقوا مى دادند و در مقابل، ناسپاسى و کفران نعمت هاى الهى را موجب زوال نعمت ها و نزول بلاها و انواع مشکلات معرفى مى کند و قدردانى و شکر نغمت را موجب ازدياد آن و کفران نعمت را موجب عذاب مى داند.

قرآن مى فرمايد: (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)؛ (7) هر آينه اگر شکر نعمت ها را به جاى آوريد شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسى نماييد تحقيقا عذاب من سخت خواهد بود.

در اين جا به يکى از نعمت هاى بزرگ الهى که در اثر پيروى از قرآن کريم شامل ملت بزرگوار ايران شده است اشاره مى کنيم و توفيق قدردانى آن را براى مردم از خداى بزرگ مى طلبيم و به ذات اقدسش پناه مى بريم از اين که در اثر ناسپاسى، اين نعمت بزرگ از ما گرفته شود.

## تجلى موهبت الهى در تحقق حکومت اسلامى

همه تصديق مى کنيم بعد از شهادت امام على عليه‌السلام يکى از بزرگ ترين آرزوهاى ما مسلمانان داشتن حکومت عدلى متکى بر وحى و احکام الهى بوده است. سال ها اجداد و نياکان ما در آرزوى برقرارى چنين حکومتى بوده اند و در حالى که در زير سلطه پادشاهان و حاکمان جور، در جوى خفقان آور زندگى مى کردند و چندان نقشى در اداره امور اجتماعى خويش نداشتند، تحقق حکومت اسلامى براى آنان امرى آرمانى و دست نيافتنى و محال مى نمود.

بعد از گذشت هزار و سيصد و اندى سال در اين برهه از تاريخ در اثر روى آوردن مردم مسلمان ايران به قرآن کريم و رهبرى ولى فقيه و نايب امام معصوم عليه‌السلام خداى متعال يکى از بزرگ ترين نعمت هايش؛ يعنى حکومت اسلامى را به مردم ايران عنايت کرد. بديهى است که درصدد توجيه نواقص و کمبودها و توجيه عملکردها نيستيم، بلکه آنچه در اين جا مورد تاکيد است اين است که اصل تحقق اين نظام مقدس به منظور پياده شدن احکام الهى از موهبت هاى الهى است.

آنچه اينک بعد از گذشت بيست سال از انقلاب به آن توجه داده مى شود و نگرانى دلسوزان انقلاب و پاسداران ارزش هاى دينى و اخلاقى را دو چندان کرده است اين است که جامعه، ايمان و تقواى خود را از دست بدهد و به تدريج ارزش هاى انقلابى و دينى اش کم رنگ شود و در نتيجه دشمنان اسلام و ايران در تهاجم و شبيخون فرهنگى در اجراى نقشه هاى خود موفق شوند و با جدا کردن مردم و به خصوص طبقه جوان از ارزش هاى دينى و انقلابى دوباره بر مردم مسلمان ايران تسلط يابند.

در اين جا ممکن است اين سوال مطرح شود که پس چه بايد کرد تا از يک طرف ارزش هاى اعتقادى و دينى جامعه حفظ شود و در نتيجه، دشمن در اجراى نقشه هايش ناکام گردد واز طرف ديگر بر همه مشکلات فايق آييم.

## حل مشکلات اجتماعى در سايه پيروى از قرآن

گفتار حضرت على عليه‌السلام در اين زمينه، بيان ديگرى از سخن بى نهايت ارزشمند پيامبر بزرگوار اسلام است که فرمودند: «اذا التبست عليکم الفتن کقطع الليل المظلم فعليکم بالقرآن»؛ (8) هر گاه اضطراب و نگرانى ها و مشکلات و نابسامانى ها و فتنه ها مانند پاره هاى شب ظلمانى بر جامعه شما سايه افکند و در حل مشکلات راه به جايى نبرديد بر شما باد که به قرآن رجوع کنيد و راهنمايى هاى نجات بخش آن را ملاک عمل قرار دهيد.

دستورات اميد بخش قرآن روح اميد و پيروزى بر مشکلات و رستگارى و بهروزى را در دل ها زنده مى کند و انسان ها را از ياس و نوميدى نجات مى دهد. بديهى است هر پيروزى در گرو خواست و تلاش انسان هاست.

بنابراين اگر بخواهيم هم چنان استقلال، آزادى و حکومت اسلامى خود را حفظ کنيم و در پناه خداوند متعال از هرگونه توطئه اى در امان باشيم، راهى جز بازگشت به سوى خدا و احکام نجات بخش قرآن و توبه به خاطر ناسپاسى ها و بى حرمتى هايى که از سوى بعضى غربزده ها نسبت به ارزش هاى دينى روا داشته شده است، وجود ندارد.

بسيار ساده انگارى است اگر فکر کنيم قدرت هاى استکبارى در کوچک ترين مساله اى که به نفع ملت مسلمان ايران تمام مى شود و در راستاى منافع استعمارى آنهانباشد با مسئولين نظام جمهورى اسلامى ايران همراهى کنند.

و نيز بسيار ناسپاسى است که دست از قرآن کريم، اين معجزه جاودان پيامبر و تضمين کننده سعادت و رستگارى، برداريم و براى حل مشکلات، دست نياز به سوى دشمنان دراز کنيم و ولايت فقيه را که ادامه ولايت انبيا وامامان معصوم است رها نموده، ولايت و تسلط شياطين و دشمنان خدا را پذيرا شويم.

بايد به خدا پناه برد از اين که روزى ملت مسلمان ايران، به خاطر ناسپاسى از نعمت بزرگ استقلال و عزت و امنيت، مورد غضب قرار گيرد و وسيله سقوط و ذلت خويش را مجددا با دست خويش فراهم کند.

به هر حال وظيفه آحاد ملت و به خصوص دست اندرکاران امور فرهنگى کشور است که از حريم اعتقادات و ارزش هاى اخلاقى و دينى جامعه پاسدارى نمايند.

تصور برخى از کسانى که بينش کافى در معارف دينى ندارند و تحت تاثير بينش هاى فردگرايانه و گرايش هاى سکولاريستى هستند در مورد فراز مورد بحث کلام حضرت على عليه‌السلام که مى فرمايند راه حل همه دردها و مشکلات شما در قرآن است، اين است که، مقصود از دردها و مشکلات، دردها مشکلات معنوى و اخلاقى فردى مردم است.

اما به نظر ما اين تفسير صحيح نيست؛ زيرا آنچه مورد بحث است اعم از مسائل و مشکلات فردى و اجتماعى است. ناگفته نماند پرداختن به بحث جدايى دين از سياست و بى پايه بودن بينش سکولاريستى به صورت گسترده، مجال ديگرى مى طلبد، با وجود اين با بيان و توضيح سخن حضرت، در ادامه اين بحث، بى بنيان بودن نظريه جدايى دين از سياست و بطلان گرايش سکولاريستى نيز روشن خواهد شد.

## نظم بخشى به امور اجتماعى طبق رهنمودهاى قرآن

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايند: «الا ان فيه علم ما ياتى و التحديث عن الماضى و دواء دائکم و نظم ما بينکم». (9) حضرت، بعد از بيان اين مطلب که علم گذشته و آينده در قرآن است و قرآن داروى همه درد هاست، اين نکته را متذکر مى شوند که: «و نظم ما بينکم»؛ نظم و راه سامان بخشيدن به روابط بين مسلمانان در قرآن است.

اين کتاب آسمانى چگونگى روابط اجتماعى شما را نيز معين مى کند. براى توضيح اين جمله کوتاه و در عين حال تضمين کننده حيات اجتماعى مسلمانان، از ذکر مقدمه اى کوتاه، ناگزير هستيم.

بزرگ ترين هدف هر نظام سياسى و اجتماعى، تامين نظم و امنيت اجتماعى است. هيچ مکتب سياسى را در جهان نمى توان يافت که چنين هدفى را انکار کند؛ بلکه تأمين امنيت و برقرارى نظم سر لوحه وظايف هر حکومتى است. و نيز گفته مى شود برقرارى نظم سياسى و اجتماعى از اهداف علم سياست است، چنان که همه نظام هاى سياسى حاکم بر جوامع بشرى، حداقل در شعار و تبليغات خود آن را به عنوان بزرگ ترين اهداف نظام حکومتى خود بيان مى کنند.

## نقش هدف در زندگى اجتماعى

در اين جا به نقش هدف در زندگى اجتماعى نيز بايد توجه داشت؛ زيرا بدون در نظر گرفتن هدف در زندگى اجتماعى نمى توان سخن از نظم اجتماعى گفت. هدف است که منطقا رفتارهاى خاص را ايجاب مى کند. افراد با انجام رفتارهاى خاص در زندگى اجتماعى مى خواهند به آن هدف دست يابند.

هدف نيز به نوبه خود، برخاسته از فرهنگ و انديشه افراد جامعه است، به نحوى که هر جامعه اى بر حسب طبع اولى، در راستاى فرهنگ و انديشه خود، نظم اجتماعى خاصى را ايجاب مى کند. و لذا قدرت هاى استعمارى در راستاى سياست هاى استکبارى خود سعى مى کنند ملت ها را در جهت اهداف استعمارى خود سوق دهند و آنها را از فرهنگ اصلى خود تهى کنند و از طريق تحميل فرهنگ وارداتى نظم و فرهنگ ملت ها را در دست داشته باشند.

بنابراين بايد ديد فرهنگ و انديشه حاکم بر جامعه، چه نظمى را ايجاب مى کند. بديهى است که فرهنگ دينى برخاسته از قرآن و جهان بينى توحيدى، نظم و سياستى را ايجاب مى کند که در راستاى تحقق هدف خلقت و تأمين سعادت و رستگارى انسان در دنيا و آخرت باشد و آنچه اصالتا مورد نظر اسلام و قرآن است سعادت و تکامل انسان مى باشد.

با کمال تاسف بعضى از روشنفکران و ليبرال ها که از يک طرف مسلمانند و از طرف ديگر در مسائل سياسى و اجتماعى اسلام بصيرت کافى ندارند، و در نتيجه دغدغه و تعصب دينى در آنها بسيار ضعيف است، از اين نکته اساسى غافلند و وقتى سخن از نظم اجتماعى گفته مى شود، نظم اجتماعى حاصل از دموکراسى غربى در نظر آنها تداعى مى شود. در حالى که آن نظم اجتماعى غرب برخاسته از انديشه سکولاريستى اوست.

اين روشن فکران به خاطر ضعف معلومات دينيشان گمان مى کنند تنظيم امور اجتماعى و اداره جامعه بر مبناى نظم، تنها در جدايى از سياست امکان پذير است که اين خود از نتايج استعمار فرهنگى است و از موفقيت هاى قدرت هاى استکبارى محسوب مى شود که توانسته اند با تخدير افکار به اصطلاح روشن فکران کشورهاى جهان سوم، آنها را از انديشه دينى تهى کنند و به عوامل ترويج فرهنگ استعمارى خود تبديل نمايند.

به هر حال در فرهنگ توحيدى و اسلامى هر چيزى از جمله نظم اجتماعى، در راستاى هدف خلقت ارزيابى مى شود و بديهى است که هدف از نظم اجتماعى در فرهنگ دينى و قرآنى تنها تأمين رفاه مادى و منافع دنيوى نيست؛ بلکه علاوه بر تاءمين رفاه و منافع دنيوى، تکامل انسان و سعادت اخروى بشر مورد نظر است و روشن است که در مقام تعارض، سعادت اخروى بر امور دنيوى مقدم شمرده مى شود.

حال با توجه به اين مقدمه به بيان حضرت على عليه‌السلام درباره نقش درباره نقش قرآن در تاءمين نظم سياسى و اجتماعى جامعه باز مى گرديم و بيان حضرت را مورد دقت قرار مى دهيم تا با ديدگاه ولايت در مورد نقش و جايگاه قرآن در زندگى اجتماعى بيشتر آشنا شويم.

حضرت على عليه‌السلام با تعبيرى اعجاز گونه نقش قرآن را در تنظيم امور اجتماعى جامعه بيان مى کنند و ما را بدان توجه مى دهند تا مبادا از آن غفلت کنيم. حضرتش، بعد از آن که فرمودند قرآن نسخه شفا بخش دردها و مشکلات شماست، مى فرمايند: «و نظم ما بينکم»؛ نظم امور و روابط بين شما در قرآن است؛ يعنى اگر نظم مطلوب و معقول را که همه افراد جامعه در سايه آن نظم به حقوق مشروع خود برسند، طالب باشيد، مى بايد امور خود را بر اساس رهنمودهاى قرآن سامان بخشيد.

بر آگاهان پوشيده نيست که تعبيرونظم بينکم متوجه امور و روابط اجتماعى افراد است. هر چند افراد موظفند امور شخصى و فردى خود را نيز بر اساس رهنمودهاى قرآن تنظيم کنند؛ لکن تعبير و نظم ما بينکم شامل نظم امور شخصى افراد نمى شود؛ چنان که بر اهل زبان پوشيده نيست، حضرت على عليه‌السلام در فرازهاى مورد بحث درصدد بيان نقش جنبه هاى اجتماعى قرآن کريم هستند.

حضرت با بيان اين نکته که نظم اجتماعى شما در قرآن کريم است، به مسلمانان و پيروان خود مى فرمايند شما بايد امور سياسى و روابط اجتماعى خود را بر اساس قرآن سامان دهيد.

البته روشن است که توصيه هاى مذکور تا زمانى که از ناحيه مسوولان نظام اسلامى توصيه هاى اخلاقى غير لازم الاجرا تلقى شود و مورد اعتقاد و باور و ايمان قلبى آنها نباشد، اين نسخه شفابخش آسمانى دردى از دردهاى اجتماعى جامعه ما درمان نمى کند.

حضرت با بيان نکات سياست نظام دينى، واقعياتى را بيان مى کنند که بدون به کار بستن آنها، رسيدن به يک جامعه انسانى مبتنى بر قسط و عدل که آنها افراد به حقوق خويش و تکامل مطلوب برسند، ممکن نمى باشد.

بنابراين اصلى ترين و کارسازترين عامل، عامل ايمان و اعتقاد و باور مسوولان و دست اندرکاران حکومت، به برنامه و سياست هاى کلى قرآن کريم است. تا آنها به قرآن و کارآمد بودن رهنمودهاى آن در حل مشکلات جامعه و تأمين سعادت افراد، ايمان قلبى و اعتقاد راسخ نداشته باشند، نه تنها در عمل، قرآن را الگوى خود قرار نمى دهند، بلکه درصدد فهم معارف قرآن نيز برنمى آيند.

البته چون در کشور اسلامى و بر مردم مسلمان حکومت مى کنند، ممکن است به حسب ظاهر و در مقام شعار، براى حفظ موقعيت خويش در ميان مردم خود و ديگر ملل مسلمان، خود را مسلمان و حکومت خود را حکومت اسلامى بنامند؛ در حالى که تنها الگوى حکومتى که براى آنها مطرح نيست حکومت بر اساس قوانين اسلام و الگوى برگرفته از قرآن است.

ليکن اين بيگانگى دولت هاى به اصطلاح اسلامى از دين و فرهنگ قرآنى، به خصوص در زمينه سياست و اداره جامعه، مطلبى نيست که براى مسلمانان ناشناخته باشد؛ زيرا ملل مسلمانان همه مى دانند نظام هاى حکومتى کشورهايشان اسلامى نيست و فرهنگ و ذهنيت حاکم بر مسوولان حکومتى، با ذهنيت و الگويى که بر اساس فرهنگ قرآنى شکل مى گيرد به کلى متفاوت است.

آنچه انسان را به شگفتى و تعجب وا مى دارد و در عين حال جاى تاسف و نگرانى دارد، وضعيت فرهنگى حاکم بر کشور اسلامى عزيزمان ايران است. در کشورى که بر اساس رهنمودهاى قرآن و فرهنگ دينى و به رهبرى ولايت فقيه انقلاب کرده و به پيروزى رسيده است؛ بسى جاى تاسف و نگرانى است که سخنان و مواضع و عملکرد بعضى مسوولان فرهنگى نشان مى دهد آنها نيز شناخت کافى از اين کتاب آسمانى ندارند و کارآمدى الگوى حکومتى برگرفته از آن را بيشتر از هر الگوى شرقى و غربى ديگر نمى دانند.

اينان پيوسته از اصول انقلاب اسلامى و ارزش هاى دينى عقب نشينى مى کنند و به دليل نداشتن ايمان کافى و اعتقاد قلبى گاه به کنايه و گاه به تصريح، با کمال بى شرمى، چنين اظهار مى کنند که دوران حاکميت قرآن و کارآيى فرهنگ دينى در عرصه حکومت گذشته است و در اين زمانه، جامعه بشرى به وحى الهى نياز ندارد و خود به تنهايى مى تواند راه هاى بهترى براى اداره جامعه و تأمين امنيت و برقرارى نظم ارائه کند.

بجا بود در اين جا اشاره اى به ظالمانه بودن نظام هاى حکومتى موجود در جهان و فجايع و جناياتى که در حق ملت ها به نام نظام هاى پيش رفته و متمدن مى شود داشته باشيم تا بى مايگى سخن مذکور و بى ايمانى و خود باختگى گويندگان آن بيش از پيش برملا شود؛ لکن به خاطر دور نشدن از اصل موضوع و پرهيز از طولانى شدن سخن، از بيان بى عدالتى ها و پاى مال شدن حقوق انسان ها و ظلم و جنايت و نا امنى هاى موجود در نظام هاى بشرى صرف نظر مى کنيم و به منابع مربوطه ارجاع مى دهيم.

به هر حال بديهى است وقتى کارآيى حکومت بر اساس رهنمودهاى قرآن در تأمين قسط و عدل و نظم در جامعه به منصه ظهور مى رسد که مسوولان و دست اندرکاران حکومت بدان باور و يقين داشته باشند و در مقام عمل، قوانين و دستورات قرآن را بنابراين حاکميت قرآن در جامعه در گرو ايمان و باور قلبى کارگزاران حکومت به اين کتاب آسمانى است که اين مساله نيز به نوبه خود در گرو شناخت آنها نسبت به اين نسخه شفابخش الهى و احساس نياز آنها به دين و حکومت الهى است.

اين احساس نيز جز با ايجاد روحيه بندگى و زدودن روح استکبارى و خود بزرگ بينى در مقابل حاکميت خداوند متعال حاصل نمى شود. اين روحيه استکبارى همان روحيه مذمومى است که شيطان را از آستانه تشرف به مقام ملائکه اللهى و قرب به بارگاه خداوندى تنزل داد و شقاوت ابدى او را باعث گشت.

شايسته است در اين مقام خطاب حضرت على عليه‌السلام در خطبه 175 را که عواقب ناخوشايند دورى از قرآن کريم را بيان مى کنند مورد توجه قرار دهيم. اين بيان هشدارى است براى کسانى که از يک طرف خود را پيرو على عليه‌السلام معرفى مى کنند و از طرف ديگر قرآن و الگوى حکومتى برگرفته از آن را براى اداره جامعه بشرى امروز ناکافى مى دانند و تراوشات فکرى ناقص بشرى را در ارائه سياست هاى حکومتى بر حکومت ولايى قرآن ترجيح مى دهند.

اميد که در پرتو چنين رهنمودهايى همه مردم جامعه ما و به ويژه برنامه ريزان و متصديان امور حکومتى، بيش از پيش به لزوم محور بودن قرآن در جامعه اسلامى ايمان پيدا کنند و اين توصيه ها در صحنه عمل به کار گرفته شود.

## بى نيازى در سايه پيروى از قرآن

حضرت على عليه‌السلام در خطبه مذکور قرآن کريم را به عنوان شاخص معرفى مى کنند و مى فرمايند: به يقين بدانيد قرآن آن نصيحت کننده و پند دهنده اى است که در ارشاد پيروان خود خيانت نمى کند و آن هدايت گرى است که گمراه نمى کند و گوينده اى است که در گفتارش دروغ نمى گويد و کسى با اين قرآن ننشست و در آن تدبر و انديشه نکرد مگر آن که چون از نزد آن برخاست هدايت و رستگاريش افزايش يافت و از گم راهى او کاسته شد.

آن گاه حضرت مى فرمايد: «و اعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنى فاستشفوه من ادوائکم و استعينوا به على لاوائکم فان فيه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغى و الضلال». (10) با وجود قرآن حاکميت آن بر جامعه، براى احدى نيازى باقى نمى ماند که برآورده نشود؛ زيرا قرآن کريم عالى ترين برنامه الهى براى زندگى موحدين است و خداى متعال عزت و رستگارى دنيا و آخرت پيروان اين کتاب آسمانى را تضمين کرده است.

بنابراين در صورتى که جامعه اسلامى ما فرامين و دستورات حيات بخش قرآن را به کار بندد و با ايمان به صدق وعده هايش آن را الگوى عمل خويش قرار دهد، قرآن تمام نيازهاى فردى و اجتماعى و مادى و معنوى جامعه را برمى آورد و جامعه اسلامى را از هر چيز و هر کس بى نياز مى کند.

در مقابل، حضرت خطر جدايى از قرآن را گوشزد مى کنند و اين فکر را که بدون قرآن، اين ثقل اکبر الهى، بتوان مشکلات و نيازمندى هاى فردى و اجتماعى جامعه را برطرف کرد رد مى کنند و مى فرمايند: «و لا لاحد قبل القرآن من غنى»؛ هيچ کس بدون قرآن بى نياز نخواهد بود و هرگز جامعه از قرآن مستغنى نخواهد شد؛ يعنى براى ايجاد جامعه اى بر پايه قسط و عدل و ارزش هاى اخلاقى و انسانى، اگر تمامى علوم و تجربه هاى بشرى به خدمت گرفته شوند و همه افکار و انديشه ها بسيج گردند، بدون قرآن هرگز راه به جايى نخواهند برد.

چرا که غنا و بى - نيازى براى کسى بدون قرآن ميسر نمى شود. بر اين اساس حضرت مى فرمايند: «فاستشفوه من ادوائکم و استعينوا به على لاوائکم؛ بهبودى دردها و مشکلات خود را از قرآن بخواهيد و در سختى ها و گرفتارى ها از قرآن چاره جويى کنيد.» سپس با خاطر نشان کردن بزرگ ترين بيمارى هاى فردى و اجتماعى، يعنى کفر و ضلالت و نفاق مى فرمايند راه درمان اين دردها و مشکلات در قرآن موجود است و شما بايد با مراجعه به قرآن کريم دردها و مشکلات خود را درمان کنيد.

بنابراين بايد اصول کلى و خطوط را از قرآن گرفت و با تبعيت از آن اصول کلى و استفاده از تجارب و تدبر و انديشه، راه حل مشکلات را پيدا کرد. اگر با اين بينش در صدد حل مشکلات برآييم به طور قطع، بر همه مشکلات، در تمام زمينه ها فايق خواهيم آمد؛ زيرا اين وعده الهى است.

خداى متعال مى فرمايد: (وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا)؛ (11) هر کس تقواى الهى پيشه کند و از دستورات خداوند سر پيچى نکند خداى متعال راهى براى نجات و خروج از مشکلات براى او فراهم مى سازد.

## قرآن داروى بزرگ ترين دردها

البته ممکن است سخنان پيش گفته به مذاق انسان هاى مغرور و کسانى که از تقواى الهى و علوم قرآن و اهل بيت بهره چندان ندارند و با دانستن اصطلاحاتى از علوم بشرى خود را در عرض خداوند مى پندارند خوش نيايد؛ لکن هر انسان عاقلى اعتراف مى کند که آنچه بشر، با همه پيشرفت هاى شگرف علمى اش کشف کرده است در مقابل مجهولاتش قطره اى است در مقابل دريا، و همه ادعاهاى مکاتب اخلاقى غير الهى در ارائه الگوى مدينه فاضله انسانى، در مقابل علم بى نهايت الهى و علوم اهل بيت عليهم‌السلام، که از الهامات الهى سرچشمه مى گيرد، چيزى بيش از صفر نمى باشد.

به هر حال حضرت على عليه‌السلام بزرگ ترين درد جامعه بشرى را کفر و نفاق و گمراهى مى داند. اين امراض روحى هستند که جامعه را به انواع مشکلات و گرفتارى ها دچار مى کنند و درمان آنها را نيز بايد از قرآن سراغ گرفت: «فان فيه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغى و الضلال؛ بزرگ ترين درد عبارت است از کفر و نفاق و ضلالت و گمراهى و درمان عبارت است از ايمان به قرآن و تبعيت از آن.»

البته بايد توجه داشت که مفهوم اين سخن که درمان دردهاى خود را از قرآن بخواهيد؛ زيرا قرآن درمان همه دردها و مشکلات است اين نيست که قرآن، همانند نسخه پزشک، امراض جسمى شما را توضيح داده است و براى بهبودى هر کدام دارويى پيشنهاد و توصيه مى کند يا در باب مشکلات اقتصادى و نظامى و در زمينه هاى صنعت و تکنولوژى مى بايد فرمول هاى حل مسائل را از قرآن فرا گرفت.

هرگز کسى که کمترين اطلاعى از معارف دينى داشته باشد اين سخن حضرت را بدين معنا تفسير نمى کند؛ زيرا بيمارى هاى جسمى و حل ساير مشکلات، وسايل و راه هاى طبيعى خود را مى طلبد.

قرآن کريم براى حل اين مشکلات، چنان که قبلا گفته شد، خطوط کلى را بيان مى کند و مردم موظفند با سرمشق قرار دادن خطوط کلى قرآن و استفاده از عقل و توانايى هاى خدادادى و استفاده از تجارب علوم بشرى مشکلات خويش را حل کنند و امراض خود را درمان نمايند.

در اين جا توجه خوانندگان عزيز را به دو نکته جلب مى کنيم:

نکته اول اين که اسباب و علل طبيعى و مادى هر چند معلول ها و مسبب هاى خود را در پى دارند؛ لکن توجه به اين نکته نيز ضرورى است که علت العلل همه پديده ها خداى تبارک و تعالى است. اوست که نظام عالم را بر اساس رابطه علت و معلولى خلق کرده است و اوست که پيوسته به اسباب و علل سببيت و عليت اعطا مى کند و اين اراده تکوينى اوست که تا نباشد هيچ فاعلى در فعل خود استقلال در تاثير ندارد.

بنابراين براى درمان همه دردها و رفع گرفتارى ها و مشکلات بايد اصالتا به خداى متعال توجه کنيم و چشم اميد به سوى او داشته باشيم. هر چند در حل مشکلات و بهبود از بيمارى ها به اسباب و علل طبيعى متوسل مى شويم، لکن به مقتضاى توحيد افعالى بايد شفا و حل مشکلات را در اصل از او دانست و انتظار داشت.

نکته دوم اين که راه رسيدن به حل مشکلات و درمان بيمارى ها، را نبايد منحصر به اسباب و علل عادى و طبيعى دانست؛ يعنى چنان نيست که با نبود اسباب و علل عادى و طبيعى يا عدم کارآيى آنها در حل مشکلات، امکان رفع مشکل يا حصول بهبودى و شفاى امراض يا برآورده شدن هر خواسته مشروع و بحق انسان، منتفى باشد.

خداى متعال با خلقت نظام على و معلولى، خود را از ايجاد کردن پديده، به طريق غير طبيعى عاجز نکرده است؛ بلکه سنت خداوند بر اين قرار گرفته است که در مرحله اول، امور از مجراى عادى انجام گيرند. ولى راه انجام امور منحصر به مجراى طبيعى نيست؛ بلکه در شرايط خاصى خداوند امورى را از غير مجراى طبيعى خود ايجاد مى کند که مى توان گفت اين نيز سنت الهى است.

شفا و بهبودى مرض، ممکن است از راه طبيعى و معالجه هاى پزشکى صورت گيرد و ممکن است تحت شرايط خاصى توسط علل غير مادى مثل دعاى ائمه معصومين يا دعاى ديگر اولياى خدا حاصل شود. چنان که ممکن است جنگجويان جبهه توحيد، که از نظر تجهيزات مادى و شرايط طبيعى در مقابل دشمن محکوم به شکست هستند، با امداد غيبى و اسباب غير طبيعى پيروز گردند که اين مطلب نيز از اسباب و علل الهى محسوب مى شود.

در قرآن کريم نمونه هايى از رخدادهايى که از غير راه عوامل عادى و طبيعى اتفاق افتاده اند، ذکر شده است؛ مثلا اگر نزول باران بخواهد از مجراى علل و عوامل طبيعى خود صورت گيرد، بايد آب درياها و اقيانوس ها بر اثر تابش نور و گرما بخار گردد و به صورت ابر درآيد، آن گاه بر اثر تفاوت دماى دريا و خشکى، هوا جريان پيدا کند و با وزيدن باد، ابرها از روى درياها به ساير نقاط زمين منتقل شود تا تحت شرايط خاصى ذرات آب موجود در ابر به صورت قطرات باران يا دانه هاى برف و يا تگرگ بر زمين ببارد.

انتظار باران بدون اسباب و علل طبيعى آن از نظرگاه مادى انتظارى بى جا و نامعقول تلقى مى شود؛ لکن حضرت نوح بدون در نظر گرفتن عوامل طبيعى براى نزول باران، خطاب به قومش مى گويد استغفار و توبه کنيد تا آسمان بر شما باران ببارد: (وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ)؛ (12) اى قوم در مقابل پروردگار خود استغفار کنيد آن گاه توبه نماييد و به سوى خدا برگرديد تا خداى متعال از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و با نزول رحمت الهى و بارش باران، قوت و قدرت شما را فزونى بخشد.

سپس مى فرمايد:

(وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ)؛ مواظب باشيد بدون توجه و استغفار و در حالى که مجرم و گناهکار هستيد از خدا روى مگردانيد و خود را از رحمت الهى محروم مکنيد.

هر چند اسباب و علل طبيعى نزول باران و کل نظام على و معلولى حاکم بر طبيعت، همه در دست قدرت الهى اند و بهت اراده او کار مى کنند؛ لکن در عين حال بدون در نظر گرفتن آنها، خداى متعال مى فرمايد از گناه خود استغفار کنيد و به سوى خدا بازگرديد؛ ما به آسمان مى گوييم بر شما ببارد.

ممکن است کسى بگويد مقصود خداى متعال اينست که بدون تحقق عوامل طبيعى باران مى بارد؛ بلکه مقصود اين است که ما از راه ايجاد عوامل طبيعى بر شما باران مى فرستيم. پاسخ اين است که اين نگرش با بينش توحيدى سازگار نيست؛ زيرا همان طور که قبلا گفته شد چنان نيست که خداى متعال با خلقت نظام على و معلولى خود را از ايجاد پديده ها، بدون اسباب و علل طبيعى آنها، عاجز کرده باشد. خداوند در باب قدرت خود بر ايجاد و خلقت پديده ها چنين مى فرمايد:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) (13) هر گاه خداى متعال اراده اش بر شيئى تعلق بگيرد، اراده خدا همان و تحقق آن امر همان خواهد بود.

## حکمت برخى از بلايا

گذشته از مطلب فوق، گاه حکمت خداى متعال و رحمانيت گاه حکمت خداى متعال و رحمانيت حق ايجاب مى کند از راه هاى غير طبيعى بندگانش را مورد لطف قرار دهد و نعمت خويش را بر آنها نازل کند.

بدين منظور گاه خداى متعال اسباب و علل ديگرى غير از اسباب و علل مادى قرار مى دهد و از مردم مى خواهد با توسل به آنها خود را مستحق نزول رحمت و نعمت هاى خداوند گردانند. اين معنا نيز مقتضاى لطف و حکمت خداى متعال است.

نظام خلقت بر اساس حکمت است و هدف از آفرينش انسان هدايت و تکامل مى باشد و هدايت و تکامل، در سايه معرفت و تدبر در آيات الهى و بندگى و عمل به دستورات انبياى الهى و دين حق حاصل مى شود؛ لکن گاه مردم در اثر گناه و معصيت از مسير حق منحرف مى شوند.

انسان ها معمولا آن گاه که از جهت مادى در رفاه باشند و از نظر اقتصادى و برخوردارى از لذايذ مادى مشکلى نداشته باشند و آنچه بخواهند براى آنها فراهم باشد، کمتر به خدا و معنويات روى مى آورند. در اين هنگام، خصلت هاى انسانى و الهى به تدريج در آنها تضعيف و نهايتا به فراموشى سپرده مى شود و در نتيجه زمينه طغيان و کفر ضلالت و گمراهى در آنها فراهم مى شود.

قرآن مى فرمايد: (كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ \* أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ) (14)؛ آنگاه که انسان خود را بى نياز ببيند طغيان مى کند. اگر روح حاکم بر اکثريت جامعه و امتى روحيه استکبارى و طغيان صفتى شد لطف و عنايت خداوند ايجاب مى کند به نحوى انسان ها را هشدار دهد و آنها را از خواب غفلت بيدار کند و به راه حق و طريق بندگى بازگرداند.

براى تحقق اين منظور، گاه بلاهايى از قبيل فقر و خشک سالى نازل مى کند و از طرف ديگر راه درمان و رفع آن بلاها را استغفار و توبه از گناهان و توجه به خدا و دعا و نماز معرفى مى کند تا در نهايت، هدف خلقت که همان هدايت و تکامل اختيارى انسان هاست، هر چه بيشتر تحقق يابد اين فرايند نيز يکى از سنت هاى عجيب الهى بوده که گاه پيامبرى مبعوث مى کرده است و امت او را به سختى هايى مبتلا مى کرده تا آنها از خدا و راه حق غافل نشوند و غرق شدن در لذايذ مادى آنها را از سعادت باز ندارد.

به هر حال، نزول بعضى از بلاها زمينه بيدارى و توجه انسان هاى غافل است؛ زيرا در شرايط سخت انسان ها بهتر نياز خود را به خدا درک مى کنند و آمادگى پذيرش حق و تعليمات انبيا را بيش از موقعى که در رفاه هستند پيدا مى کنند. قرآن مى فرمايد: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ)؛ (15)پيامبرى در قريه اى و شهرى نفرستاديم مگر اين که اهل آن قريه را به سختى و گرفتارى و رنج مبتلا کرديم تا شايد آنها به خود بيايند و در مقابل خدا تضرع کنند.

آيه 75 و 76 سوره مومنون نيز به اين مطلب تصريح دارد: (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ \* وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ)؛ و اگر آنان را ببخشاييم، و آنچه از سختى بر آنان وارد آمده برطرف کنيم آنان در طغيان خود کوردلانه اصرار مى ورزند.

بنابراين فلسفه بعضى از عذاب ها و سختى هاى امت ها بيدارى مردم و برگشت آنها به راه هدايت است، هر چند ممکن است اين سختى ها و تنگناها و بلاها بعضى از امت ها را بيدار نکند و آنان هم چنان در ضلالت و گم راهى اصرار ورزند؛ که در آن صورت حجت بر آنها تمام مى شود و بايد منتظر نزول بلاهايى که به حيات و زندگى آنها خاتمه دهد باشند.

قرآن در آيات 42 تا 43 سوره انعام خطاب به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: ما به سوى امت هايى که پيش از تو بودند پيامبرانى فرستاديم و اسباب هدايت و تذکر و هشدار را در حق آنها تمام کرديم، اما آنها قدر ناشناس بودند، قساوت به خرج دادند و از شيطان فريب خوردند و به هشدارهاى ما توجه نکرده، آنها را فراموش کردند.

ما چند صباحى آنها را در ناز و نعمت قرار داديم به نحوى که مغرور و شاد گشتند و ناگهان گريبان آنها را گرفتيم. آنان يکباره نوميد گشتند و درهاى اميد را به روى خود بسته ديدند. بايد بدانيم که اين سنت الهى است که در امت هاى پيشين جارى بوده است و امت پيامبر آخرالزمان نيز از آن مستثنى نيست.

در هر صورت، براى صاحبان بصيرت و کسانى که نگران سعادت و سرنوشت خويشند، وجود بلاها و مشکلات و مصايب، اسباب تذکر و هدايت است. در اين ميان، همچنان که قرآن مى فرمايد، انسان هايى نيز هستند که آن چنان دچار غفلت مى گردند که با هيچ هشدار و بيدار باشى متذکر نگشته به هوش نمى آيند.

پس بلاها و سختى هايى که به جهت هشدار و بيدار باش مردم براى جوامع و ملت ها پيش مى آيد اختصاص به امم انبياى سابق نداشته، بلکه اين مساله از الطاف الهى است که براى بيدارى و توجه امت ها به خدا، رخ مى دهد. آنچه مهم است توجه به فلسفه اين گونه حوادث و عبرت گرفتن از گذشته و توبه و بازگشت به سوى خداست.

با کمال تاسف در جامعه ما، کمتر کسى به اين مساله توجه مى کند و به خاطر همين غفلت، براى نجات از تنگناهاى اقتصادى، از جمله کم آبى و خشک سالى، برخى از مسئولين از سر بى توجهى و غفلت يا به خاطر سستى ايمان و ضعف اعتقادى، دست به دامن غير خدا مى شوند و با صرف هزينه هاى سنگين از بيت المال مسلمين در صدد بر آيند تا با آبستن کردن ابرها بوسيله مواد شيميايى باران ايجاد کنند.

زهى خيال باطل! مگر علت تامه بارش باران همين پيدايش ابر و انتقال آن به وسيله جريان باد و چند عامل محدود ديگر است که با تشبث به تارهاى عنکبوتى خود ساخته، مغرور شود و بندگان خدا و عموم مردم مسلمان را به جاى اين که به خدا و توسل به ذيل عنايت و احسان او متوجه کند، در نقاط مرتفع کوه ها تکه ابرهايى را جستجو نمايد و آنها را شکار کرده، به اصطلاح با باردار کردن آنها باران بباراند!! به راستى جريان مذکور داستان حضرت نوح عليه‌السلام بعد از 950 سال دعوت، از ايمان آوردن قومش به خدا مايوس شد و بعد از نااميدى از هدايت آنها و پديدار شدن نشانه هاى عذاب، از فرزندش خواست تا ايمان آورد و بر کشتى سوار شود تا از عذاب حتمى نجات پيدا کند.

او در جواب پدرش تفکر شرک آلود خود را چنين بيان کرد که (سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ)؛ (16)من به قله کوهى پناه مى برم تا آن کوه مرا از غرق شدن نجات دهد. همان طور که مى دانيم سرانجام هم ايمان نياورد و هلاک گرديد. خداوند متعال با بيان اين قصه جوهره تفکر شرک آلود را بيان مى کند و مردم را از آن برحذر مى دارد.

اکنون نيز اين تفکر شرک آلود در ميان بعضى و به خصوص روشن فکران غرب زده رايج است. آنها به جاى اين که ايمان به خدا داشته باشند و با قلم و بيان مردم را به سوى خدا سوق دهند، براى رفع مشکلات چشم به دست دشمنان اسلام و مسلمين دوخته اند و از دشمن انتظار يارى دارند.

بر آگاهان پوشيده نيست که ما در صدد مخالفت با پيشرفت علم و دستاوردهاى علوم بشرى نيستيم چرا که دين و قرآن و تفکر توحيدى بيش از هر مکتبى انسان ها را به فراگيرى علم و دانش و استفاده از محصول انديشه و تفکر بشرى فرا مى خواند. آنچه در اين جا بر نفى آن تاکيد مى شود و نسبت به عواقب وخيم آن هشدار داده مى شود اين تفکر شرک آلود است که متاسفانه مبتلايان به آن در جامعه ما کم نيستند.

به هر حال بهترين و نزديک ترين و مطمئن ترين راه براى رفع مشکلات فردى و اجتماعى، برگشتن به در خانه خداست؛ زيرا برگزيدن راه خدا علاوه بر اين که سعادت ابدى و اخروى ما را تأمين مى کند مشکلات و تنگناهاى زندگى دنيوى را نيز بر طرف مى سازد. (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا)؛ (17) پس به مردم گفتم: استغفار کنيد تا خداى متعال گناهانتان را بيامرزد آن گاه آسمان را بر شما بباراند در نتيجه باغ ها به وجود بيايند و نهرها جارى شوند.

بنابراين قرآن براى رفع کمبودها و گشايش در امور مسلمانان به پيروان خود راه حل هايى پيشنهاد مى کند و کارآيى آن راه ها را تضمين نموده است. به علاوه، مسلمانان مى توانند چنان که بارها آزموده اند باز نيز بيازمايند.

بى ترديد پيروزى انقلاب اسلامى ايران يکى از نمونه هاى معجزه آساى نصرت الهى و امدادهاى غيبى خدا بر جامعه اسلامى ماست.

آن گاه که همه مردم با توکل بر خدا و قطع اميد از غير او خواهان حکومت اسلامى شدند خدا بنا به وعده خودش که در قرآن مى فرمايد: (آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ)، (18) على رغم همه توان رژيم 2500 ساله شاهنشاهى با همه پشتيبانى هاى دشمنان اسلام، مردم را بر دشمنانشان پيروز گردانيد و نيز سنت الهى بر اين جارى خواهد بود که تا مردم به خدا روى آورند خدا نيز آنها را يارى خواهد فرمود و آن گاه که خدا را فراموش کنند و به غير خدا چشم يارى داشته باشند و از خدا روى گردان شوند عذاب و ذلت در انتظار آنها خواهد بود.

در هر صورت، شکى نيست که قرآن کريم نسخه شفابخش علم الهى است و سعادت و رستگارى بشر در دنيا و آخرت، در پيروى از دستورات حيات بخش آن نهفته است و راه حل مشکلات فردى و اجتماعى را بايد در آن جستجو کرد. بايد قرآن، اين تأمين کننده سعادت انسان، را شناخت و در تعظيم و تکريم آن کوشيد و بدان عمل کرد. البته در باب قرآن دو نوع تعظيم و تکريم مطرح است که ذيلا بدان اشاره مى کنيم.

## تکريم ظاهرى و واقعى قرآن کريم

در مورد احترام به قرآن، بيشتر آنچه که در جوامع اسلامى وجود دارد، مى توان احترام ظاهرى قرآن ناميد. در حالى که قرآن کريم هرگز تنها براى اين که با آداب و رسوم و احترام خاصى با آن مواجه شويم، نازل نگرديده است. قرآن فقط براى حفظ کردن و تلاوت نمودن با لحن و صوتى زيبا نيست.

قرآن کتاب زندگى و پيام هاى الهى است که همگان موظفند در زندگى دنيوى خود آنها را به کار بندند، تا در دنيا و آخرت رستگار شوند، خصوصا دست اندرکاران حکومت در جوامع اسلامى موظفند سياست هاى کلى نظام را بر اساس رهنمودهاى اين کتاب الهى تنظيم و به اجرا در آورند، تا زمينه رشد و تعالى فرهنگ قرآن براى افراد جامعه بهتر مهيا گردد و در نتيجه هدف نزول قرآن، که همان تکامل و سعادت انسان در سايه بسط قسط و عدل در روى زمين است، تحقق يابد.

متاسفانه بر خلاف اين انتظار، آنچه امروزه به عنوان تکريم و تعظيم قرآن کريم شاهد آن هستيم از حد پرداختن به ظواهر روبنايى در نمى گذرد و لزوم محوريت قرآن در زندگى سياسى اجتماعى مسلمانان مورد غفلت قرار گرفته است.

امروزه در بسيارى از کشورهاى اسلامى موسساتى از دوره آمادگى و دبستان تا سطح دانشگاه به امر تعليم و تعلم قرآن کريم مى پردازند و در جهت فراگيرى روخوانى و حفظ قرائت قرآن به روش هاى مختلف همت مى گمارند و هر ساله شاهد مسابقات جهانى حفظ و قرائت قرآن کريم هستيم. علوم مختلف قرآن از قبيل تجويد و ترتيل و غيره جايگاه ويژه اى در ميان علاقه مندان به قرآن دارد.

علاوه بر اين امور، قرآن در ميان عامه مسلمانان از احترام ويژه اى برخوردار است، به نحوى که دست بى وضو به کلمات و آيات آن نمى گذارند و در هنگام قرائت مودب مى نشينند. بيشتر افراد، در مقابل قرآن پاى خود را دراز نمى کنند. آن را در بهترين جلد و مناسب ترين مکان ها قرار مى دهند و خلاصه احترام هاى ظاهرى از قبيل در ميان عامه مسلمانان امرى رايج مى باشد.

بديهى است که رعايت امور مذکور به عنوان احترام به اين کتاب آسمانى، ارزشى بايسته است که هر قدر بدان پاى بند باشيم، حق احترام اين کتاب آسمانى را آن طور که شايسته است ادا نکرده ايم و شکر اين بزرگ ترين نعمت خداى متعال را، که نعمت هدايت است، به جاى نياورده ايم؛ لکن بالاترين نوع احترام و شکر هر نعمت، شناخت حقيقت آن و به کارگيرى آن در جهتى که خدا آن را آفريده است، مى باشد.

چنانچه با اين نگرش بخواهيم به قرآن بنگريم و آن را احترام و تعظيم کنيم، به نظر مى رسد قرآن کريم جايگاه مطلوبى در فرهنگ جوامع اسلامى ندارد و هرگز نسبت به آن احترام و تکريم شايسته انجام نمى گيرد. آنچه به عنوان موارد احترام مسلمانان به قرآن کريم ذکر شد، هر چند ضرورى و لازم است، لکن با انجام اين امور هدف خداى متعال از نزول قرآن محقق نمى شود و تکليف مسلمانان در قبال اين کتاب آسمانى انجام نمى شود.

آشنايى با ظواهر قرآن و قرائت آيات الهى و ارج نهادن ظاهرى به اين نسخه شفابخش، مقدمه عمل به مضامين و دستورات آن است. حق واقعى قرآن، بدون محور قرار دادن آن در زندگى سياسى و اجتماعى مسلمانان ادا نمى شود.

بديهى است بوسيدن و احترام گذاشتن به نسخه پزشک و خواندن آن با آوازى بسيار زيبا، بدون فهم دستورات و راهنمايى هاى پزشک و عمل کردن به آنها هرگز دردى را از بيمار درمان نمى کند. هر عاقلى باور دارد که بهبودى در گرو عمل به دستورات پزشک حاذق است. احترام واقعى به نسخه پزشک، عمل کردن بدان است نه اداى تکريم هاى ظاهرى نسبت به پزشک و نسخه او.

در باب قرآن نيز بايد گفت هر چند اداى احترام هاى ظاهرى نسبت به قرآن کريم از امور پسنديده و از وظايف تک تک مسلمانان است، لکن اين کمترين وظيفه مسلمانان در قبال اين کتاب آسمانى است و مسلمانان موظفند با فهم قرآن کريم و عمل به دستورات حيات بخش آن، به شکر و احترام واقعى نسبت به اين نعمت هدايت الهى روى بياورند و خود را از اين وديعه پر فيض محروم نکنند تا در نتيجه با اين نور الهى دنياى ظلمت زده خويش را روشنى بخشند.

## قرآن؛ نور حقيقى

يکى از مظاهر تجلى خداوند نور است. خداوند خود را به نور تشبيه مى کند و مى فرمايد: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛ (19) خدا نور آسمان ها و زمين است. اين نور وجود خداى متعال است که تجلى کرده و خلقت آسمان ها و زمين و مخلوقات صورت گرفته است.

به برکت عنايت خداوند است که عالم وجود برجاست و فيض وجود، پيوسته از جانب منبع جود، بر موجودات سرازير است و در نتيجه پديده ها و موجودات به حيات خود ادامه مى دهند.

گاه از کلام خدا نيز به نور تعبير مى شود؛ زيرا در پرتو نور است که انسان راه را پيدا مى کند و از بيراهه رفتن و سردرگمى نجات مى يابد. از آن جا که بدترين و زيان بارترين گمراهى و ضلالت، ضلالت و گم راهى در مسير زندگى و به خطر افتادن سعادت انسان است، نور حقيقى و واقعى آن است که انسان ها و جامعه انسانى را از ضلالت و گم راهى نجات دهد و مسير درست کمال انسانى را براى آنها روشن کند تا راه سعادت و تکامل را از طرق سقوط و ضلالت باز شناسد.

بر همين اساس خداوند متعال از قرآن به نور تعبير کرده است و مى فرمايد: (قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ)؛ (20) به تحقيق از جانب پروردگارتان نور و کتابى روشنى بخش آمده است تا شما با بهره گيرى از آن، راه سعادت را از شقاوت باز شناسيد. اينک از آن جا که موضوع بحث، قرآن از ديدگاه نهج البلاغه است، از تفسير و توضيح آيات وارده در اين زمينه صرف نظر مى کنيم و به توضيح بيان حضرت على عليه‌السلام در اين باره مى پردازيم.

حضرت على عليه‌السلام در خطبه 189، بعد از وصف اسلام و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وصف قرآن کريم مى فرمايد: «ثم انزل عليه الکتاب نورا لا تطفا مصابيحه و سراجا لا يخبو توقده، و بحرا لا يدرک قعره؛ آن گاه خداى متعال قرآن را به صورت نورى که چراغ هايش هرگز خاموش نمى شود و مانند خورشيد فروزنده اى که هيچ گاه از فروزش نمى افتد و مثل دريايى که به قعر آن رسيدن براى هيچ کس ميسر نيست بر پيامبرش نازل فرمود.»

حضرت على عليه‌السلام در اين خطبه در وصف قرآن ابتدا با سه تشبيه بسيار زيبا مى خواهند قلوب مسلمانان را با عظمت قرآن آشنا کنند و توجه آنها را به اين سرمايه عظيم الهى که در دسترس آنها قرار گرفته است بيش از پيش جلب نمايد.

ابتدا حضرت قرآن را به نور وصف مى کنند و مى فرمايند: «انزل عليه الکتاب نورا لا تطفا مصابيحه»؛ خداوند قرآن را، در حالى که نورى است، بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل فرمود؛ لکن اين نور با ساير نورها متفاوت است. اين حقيقت قرآن کريم نورى است که نورافکن هاى آن هرگز به خاموشى نمى گرايد و هرگز از تابش نمى افتد.

از باب تشبيه معقول به محسوس قرآن مانند آن منبع عظيم انرژى برقى است که در شب ظلمانى از طريق شبکه برق رسانى به وسيله نورافکن هاى قوى، جاده هايى را که به مقصد منتهى مى شود، روشن کرده است و با نصب چراغ هاى راهنما بر سر دو راهى ها و چند راهى ها مسيرى را که به هدف منتهى مى شود از ديگر مسيرها که به بيراهه و سقوط در دره هاى هولناک مى انجامد براى کسانى که مى خواهند به سلامت به مقصد برسند روشن مى کند.

قرآن نيز در جامعه دينى و اسلامى و در زندگى جويندگان سعادت و رستگارى چنين نقشى ايفا مى کند، با اين تفاوت که چراغ هايى که از اين منبع نور تغذيه مى نمايند و مسير سعادت را روشن مى کنند هرگز خاموش نمى شوند در نتيجه راه حق، پيوسته مستقيم و روشن است و قرآن کريم و نورافکن هاى فروزان آن مدام پيروان قرآن را هشدار مى دهند که مواظب باشيد از مسير حق منحرف نشويد.

در فراز ديگرى از همين خطبه مى فرمايد: «و نورا ليس معه ظلمه؛ قرآن نورى است که با وجود آن، تاريکى دوام نمى يابد؛ زيرا اين کتاب آسمانى نورافکن هايى دارد که از آن نور مى گيرند و پيوسته راه هدايت و سعادت را روشن مى کنند.»

علاوه بر اين، ائمه عليهم‌السلام که همان مفسرين وحى الهى هستند حکم آن نور افکن ها را دارند که معارف قرآن را براى مردم بيان و با علم خدادادى، مسلمانان را با حقيقت قرآن آشنا مى کنند.

## مصابيح و آيينه هاى قرآنى

همان طور که مى دانيم طبق حديث ثقلين، قرآن و عترت اين دو وديعه الهى در مسير هدايت موحدين، مکمل يکديگرند که با تمسک به يکى و رها کردن ديگرى هدف از نزول قرآن که همان هدايت انسان هاست تحقق نمى يابد.

ائمه عليهم‌السلام چراغ هايى هستند که از اين منبع الهى نور مى گيرند و مسير زندگى انسان هاى طالب سعادت را روشن مى کنند و علوم قرآن و حقيقت آن نزد آنهاست. آن ذوات مقدسه هستند که مى توانند متشابهات را به محکمات برگردانند و راه را از بيراهه تشخيص دهند و مردم را به راه سعادت و کمال راهنمايى کنند. مردم نيز مى بايد معارف قرآن را تنها از آنها بگيرند و به کار بندند.

حکمت الهى چنين اقتضا مى کند و سنت خداوند بر اين قرار گرفته است که مردم از طريق اهل بيت عليهم‌السلام با معارف قرآن آشنا شوند و با به کار بستن آنها در تاءمين سعادت دنيوى و اخروى خود بکوشند. لذا براى تحقق اين منظور، خداى متعال با نصب امامت مستمر، راه استفاده از معارف قرآن را براى طالبين سعادت هم چنان باز نگه داشته است.

هر چند معاندان و دنيا پرستان در طول تاريخ در صدد برآمده اند تا مردم را از نور هدايت الهى که در مکتب اهل بيت عليهم‌السلام تجسم مى يابد خاموش کنند؛ لکن قرآن مى فرمايد هرگز بدين کار موفق نخواهند شد: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (21).

از اين جهت حضرت على عليه‌السلام قرآن را به چراغى که هرگز از فروزش آن کاسته نمى شود و به خاموشى نمى گرايد تشبيه مى کنند.

معارف قرآن چنان عميق و گسترده است که هر قدر آشنايان به علوم اهل بيت در باب آن بينديشند در هر گامى به معرفت و نکته اى تازه دست مى يابند و از آن جا که اين کتاب آسمانى نسخه اى از علم الهى است هر قدر تشنگان حقيقت از آب زلال حقيقت آن بنوشند نه تنها سيراب نمى شوند که تشنه تر مى گردند.

از همين روست که مى بينيم اولياى خدا و عارفان به حقيقت قرآن سعى مى کنند با تلاوت آيات الهى در نماز و تدبر در آنها، روح خود را تلطيف نمايند و بيش از پيش خويش را در معرض الهامات خداوندى و بارش معارف بى پايان الهى قرار دهند.

قرآن خورشيد فروزنده اى است که معارف آن پايان ناپذير و فروزندگى آن ابدى است؛ زيرا اين کتاب آسمانى مانند درياى عميقى است که رسيدن به قعر و ژرفاى آن جز براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام که به علم الکتاب آگاه هستند و هر کس و هر جامعه اى بخواهد با قرآن و کلام الهى آشنا شود و زندگى فردى و اجتماعى خود را بر اساس رهنمودهاى اين کتاب آسمانى سامان دهد راهى جز تمسک به قرآن بر اساس تفسير و تبيين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام و الگو قرار دادن سيره و روش آنها ندارد.

براى تاييد اين مطلب تنها به بخش هايى از دو روايت اشاره مى کنيم.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند: «و نحن قناديل النبوه و مصابيح الرساله و نحن نور الانوار و کلمه الجبار رايه الحق التى من تبعها نجى و من تاخر عنها هوى و نحن مصابيح المشکاه التى فيها نور النور؛ (22) قنديل ها و ظروف نبوت و چراغ هاى رسالت ماييم؛ يعنى مردم مى بايد با راهنمايى ائمه عليه‌السلام به مقصد نبوت و رسالت که همان هدايت به سوى حق است رهنمون شوند. نور همه نورها از ماست.»

حاکميت خدا از طريق ولايت ما تحقق پيدا مى کند. ما هستيم آن پرچم حقى که هر کس از آن پيروى کند نجات پيدا مى کند و هر کس از آن دور بماند سقوط مى کند و آن چراغ و مشکلاتى که روشنايى و نور در آن قرار دارد ماييم. شبيه اين بيان از امام سجاد عليه‌السلام نيز نقل شده است؛ حضرتش مى فرمايند:

«ان مثلنا فى کتاب الله کمثل المشکاه و المشکاه فى القنديل فنحن المشکاه فيها مصباح و المصباح محمد عليه‌السلام المصباح فى زجاجه نحن الزجاجه کانها کوکب درى توقد من شجره مبارکه زيتونه معروفه لا شرقيه و لا غربيه لا منکره و لا دعيه يکاد زيتها يضى ء و لو لم تمسسه نار نور القرآن على نور يهدى الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بکل شى ء عليم بان يهدى من احب الى ولايتنا». (23)

حضرت در اين بيان، آيه 35 سوره نور را به پيامبر عليه‌السلام و اهل بيت و ائمه معصومين عليه‌السلام تفسير کرده اند. حضرتش مى فرمايند مثل ما اهل بيت در قرآن مثل منبعى است که از طريق آن، نور هدايت الهى، راه را بر بندگان روشن مى کند.

ما اهل بيت حکم آن آبگينه شفافى را داريم که نور مصباح و چراغ هدايت را، که همان نور نبوت است، به بندگان منعکس مى کنيم. اين نور از شجره مبارکه اى از نور الهى، که پرتو آن گسترده و غير قابل انکار است، سرچشمه مى گيرد. اين حقيقت نه شرقى نه غربى است نه ناشناخته و نه وانهاده است.

امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايند حقيقت پيامبر و اهل بيت مکرمش حکم چراغ بسيار شفافى را دارند که بدون نياز به شعله اى، نور مى دهد. نور قرآن مبتنى بر آن نورى است که خدا هر کس را بخواهد هدايت کند او را بدان نور ولايت اهل بيت عليه‌السلام هدايت مى کند.

## رستگارى پيروان قرآن در قيامت

چنان که قبلا اشاره شد آنچه انسان در درجه اول اهميت است و عقل ايجاب مى کند تمام همت خويش را در جهت تحقق هر چه بهتر آن صرف کند، سعادت و رستگارى اخروى است؛ زيرا زندگى اين جهانى مقدمه و زمينه ساز زندگى جاودانه اخروى است.

مثل انسان در اين عالم نسبت به عالم آخرت مثل آن مسافرى است که در شهر غربت با کار و تلاش شبانه روزى و قناعت و پس انداز کردن حاصل کوشش خود و ارسال آن به وطى اصلى و زادگاه خويش درصدد است تا براى خود خانه و سرپناه و سرمايه اى فراهم کند تا در هنگام مراجعت به وطن خود با برخوردارى از امکانات پيش فرستاده، اين چند روز باقيمانده عمر خويش را در رفاه و عزت و سربلندى زندگى کند، با اين تفاوت که زندگى اخروى، جاودانه و هميشگى است.

اعتقادات و اعمال و رفتارهاى انسان بذرهايى است که در اين جهان به دست انسان کاشته مى شود و در عالم آخرت، نتيجه و محصول آن آشکار مى گردد. در اين عالم اگر کشاورزى بر اساس رهنمودهاى يک دانشمند آشنا و متخصص امر کشاورزى بذرى را کشت کند، در هنگام درو بيشترين محصول ممکن را با بهترين کيفيت، از زحمت خويش برداشت خواهد کرد.

به همين منوال اگر انسان ها اعمال و رفتار خود را بر اساس رهنمودهاى قرآن کريم و معارف و علوم اهل بيت عليه‌السلام تنظيم کنند و امور فردى و اجتماعى و سياسى خود را بر اساس رهنمودهاى قرآن کريم سامان دهند، علاوه بر عزت و سربلندى دنيا، در علم آخرت نيز از نتايج اعمال نيک خود برخوردار خواهند بود و از اين که با اعمال شايسته خود سرنوشتى سعادتمند در جوار رحمت خدا براى خود تدارک ديده اند خوشحال خواهند بود.

حضرت على عليه‌السلام مضمون مذکور را با تمثيلى بسيار زيبا بيان مى کنند و مردم را به عمل به قرآن و پاسدارى و حراست از احکام حيات بخش آن فرا مى خوانند: «فاسئلوا الله به و توجهوا اليه بجبه و لا تسئلوا به خلقه انه ما توجه العباد الى الله بمثله و اعلما انه شافع و مشفع و قائل و مصدق و انه من شفع له القرآن يوم القيامه شفع فيه و من محل به القرآن يوم القياه صدق عليه». (24)

آن حضرت بعد از بيان مطالب گذشته مبنى بر اين که قرآن درمان و شفاى بزرگ ترين دردهاى جامعه است، به مردم توصيه مى کند که با پيروى از قرآن، شفاى دردهاى خود را از قرآن بخواهيد و با عمل به آن به خداوند روى آوريد و براى استمداد از انسان هاى ديگر، قرآن را وسيله قرار ندهيد.

بدانيد قرآن شفاعت کننده اى است که شفاعتش پذيرفته مى شود و گوينده اى است که گفتارش تصديق مى شود و کسى که قرآن در قيامت او را شفاعت کند آن شفاعت در حق او پذيرفته است و کسى که قرآن او را در روز قيامت تقبيح کند، به زيان او تمام مى شود.

آن گاه حضرت خطر جدايى مردم از قرآن را گوش زد مى کنند، سپس آنها را به پيروى از اين کتاب آسمانى و الگو قرار دادن آن در فکر و عمل دعوت مى نمايند: «ينادى مناد يوئم القيامه الا ان کل حارث مبتلى فى حرثه و عاقبه عمله غير حرثه القرآن فکونوا من حرثته و اتباعه و استدلوه على ربکم واستنصحوه على انفقسکم و اتهموا عليه ارائکم و استغشوا فيه اهوائکم»؛ (25)

آن گاه که قيامت بر پا شود و خلايق براى حسابرسى و جزا و پاداش به پا خيزند منادى ندا مى دهد و اين واقعى را به اهل قيامت خبر مى دهد که هان!اى انسان ها بدانيد هر انسانى امروز در عاقبت و پايان کار، گرفتار و مبتلا به آثار و نتايج و محصول کشته خويش است، مگر کسانى که در دنيا اعتقادات و اعمال و رفتار خويش را بر اساس دستورها و راهنمايى هاى قرآن شکل داده اند.

تنها اين افراد هستند که از نتايج و آثار اعمال و رفتار و اعتقادات خويش راضى اند و هرگز احساس غبن نمى کنند.

## تنبه و بيدار باش

زندگى و حيات هر موجودى از جمله انسان، امرى محدود است. اين زندگى از نقطه زمانى خاصى شروع مى شود و در نقطه زمانى خاصى با مرگ پايان مى پذيرد. انسان در اين زمان محدود، پيوسته در حال شدن است و شخصيت او در حال شکل گيرى است.

شخصيت انسان که برخاسته از اعتقادات و باورهاى اوست منشا اعمال و رفتار وى مى گردد. اعمال و رفتار انسان نيز در روز قيامت تجسم پيدا مى کند و هر کس با آثار و نتايج خود دست به گريبان خواهد بود.

نکته اى که در اين جا بدان توجه داده مى شود اين است که تا انسان از دنيا نرفته است هر لحظه مى تواند با محاسبه و بازنگرى در افکار و عقايد و اعمال و رفتار خويش، گذشته خود را جبران کند و سرنوشت خود را در جهت سعادت و رستگارى دنيوى و اخروى تغيير دهد.

چه بسيارند انسان هايى که در لحظه اى به خود آمدند و با يک تصميم و توبه حقيقى، گذشته تاريک خود را به آينده اى درخشان و سعادتمند مبدل کردند و ره صد ساله را يک شبه پيمودند؛ لکن بايد توجه داشت که فرصت و امکان بازنگرى و تدارک گذشته، تنها در اين جهان ممکن است و بعد از مرگ و ارتحال از اين عالم فانى امکان تدارک منتفى است.

اگر انسان در عالم دنيا اعمال و رفتار خود را بر اساس قرآن و دستورات و معارف الهى سامان داد و به بيان حضرت على عليه‌السلام از حرثه قرآن بود، در عالم آخرت از آثار و محصول آنها بهره مند و خوشحال خواهد بود. فرصت عمل و تدارکات، تنها در دنيا وجود دارد و عالم آخرت جاى تدارک نيست: «اليوم عمل و لا حساب و غدا حساب و لا عمل»؛ (26) امروز روز کشت و عمل است و محاسبه اى در کار نيست و فردا روز برداشت و محاسبه است و امکان عمل و تدارک وجود ندارد.

على عليه‌السلام که داناى به حقيقت دنيا و آخرت و رابطه ميان آنها، و خيرخواه مسلمانان و دلسوز آنان است مى فرمايد: فکونوا من حرثه القرآن؛ اگر طالب سعادتيد، کشت و کار خود را در کشتزار با برکت قرآن قرار دهيد. از کسانى باشيد که با عمل به دستورات حيات بخش اين کتاب آسمانى، دنيا و آخرت خود را آباد مى سازند. قرآن را الگوى خود قرار دهيد تا هرگز زيان نبينيد.

## رمز موفقيت و نقش قرآن

به نظر مى رسد براى موفقيت در هر برنامه و سياستى، به خصوص در زمينه مسايل تربيتى و فرهنگى و اجتماعى، سه شرط اساسى وجود دارد.

1- درستى و صحت برنامه در جهت رسيدن به هدف مورد نظر؛

2- ايمان و باور نسبت به برنامه و دستورالعمل هاى آن؛

3- عمل بر مبناى احکام و دستورالعمل هاى مطرح شده در برنامه.

بديهى است که کدام از شروط سه گانه منتفى باشد کارآيى برنامه مذکور آن طور که بايد به ظهور نمى رسد و هدف مورد نظر محقق نمى شود.

همه ما مى گوييم قرآن کلام خدا و برنامه زندگى ما مسلمانان است. اما گفتن تنها و اقرار به اين مطلب کافى نيست. اقرار و اظهار در صورتى ايمان به قرآن و دستورات حيات بخش آن محسوب مى شود که از اعتقاد و باور قلبى حکايت کند و انسان از عمق جان به قرآن و دستورات اميد بخش آن ايمان داشته باشد و در مقابل سخنان و پيام هاى الهى تسليم محض باشد.

با چنين ايمان و اعتقاد و باورى است که شرط کارآيى قرآن در هدايت جامعه، يعنى عمل بر مبناى دستورات حيات بخش قرآن، تحقق پيدا مى کند.

قرآن کريم مى فرمايد: (ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ (27) آن کتاب الهى که هيچ جاى ترديد در آن نيست هدايت گر پرهيزکارانى است که ايمان به غيب دارند و نماز را به پا مى دارند و از آنچه ما به آنها روزى داديم انفاق مى کنند؛ کسانى که به احکام و دستوراتى که به صورت قرآن بر تو نازل شده ايمان مى آورند و کتب آسمانى پيش از تو را باور و به قيامت يقين دارند. چنين انسان هايى از هدايت پروردگارشان بهره مندند و به رستگارى مى رسند.

البته توجه داريم که ايمان داراى درجاتى است و جامعه اسلامى در صورتى مى تواند با غلبه بر مشکلات و پيروزى بر دشمنان خود به عزت و عظمت و به تعبير قرآن کريم فلاح و رستگارى دنيوى و اخروى اميدوار باشد که دست اندرکاران فرهنگى جامعه به حکومت دينى و دستورات و احکام قرآن ايمان و از صميم قلب باور داشته باشند، نه آن که تنها با استفاده ابزارى از دين و فرهنگ دينى مردم، براى کسب وجاهت، خود را معتقد به قرآن معرفى کنند.

در قرآن کريم از انسان هايى که به احکام و دستورات الهى ايمان ندارند و تنها براى فريب مسلمانان و رسيدن به مقاصد دنيوى خود اظهار ايمان مى کنند به نام منافقين ياد مى شود. خصوصيات ظاهرى و باطنى و رفتارى اين گروه در آيات متعددى از قرآن کريم بيان شده است.

به هر حال نکته اى که در اين جا بر آن تاکيد مى نماييم اين است که اگر بخواهيم بر اساس دستورات قرآن زندگى کنيم و اين کتاب آسمانى مردم ما را سعادتمند کند، مى بايد همه مردم و به خصوص دست اندرکاران امور فرهنگى جامعه به قرآن ايمان و اعتقاد داشته باشند و در مقابل اين کتاب الهى تسليم باشند؛ تسليمى ابراهيم گونه که بر اساس آن، دستورات حيات بخش قرآن را بدون چون و چرا پذيرا باشند.

## ابراهيم؛ الگوى تسليم و بندگى در قرآن کريم

قرآن کريم داستان تسليم بودن حضرت ابراهيم عليه‌السلام در مقابل اوامر و دستورات الهى را الگوى تسليم و رضا بيان مى کند و رمز موفقيت وى در مواجهه با مشکلات و پيروزى او بر مشرکين را در ايمان و صبر و استقامت و توکل بر خداى متعال معرفى مى کند و از ما مى خواهد تا در مقابل امر خدا و قرآن کريم داراى چنين ايمان و اعتقادى باشيم و در عمل، ابراهيم گونه در اجراى احکام الهى پابرجا و ثابت قدم باشيم.

ما در اين جا داستان حضرت ابراهيم عليه‌السلام را در اجراى فرمان خداى متعال، در ماجراى ذبح فرزندش، حضرت اسماعيل عليه‌السلام را به اختصار يادآور مى شويم. تا در ضمن آن، روحيه خدا محورى را در فرهنگ توحيدى توضيح داده، نقاط ضعف خود را در مواجهه با قرآن و دستورات نجات بخش آن روشن کنيم و در پرتو آن خوانندگان عزيز را با دردهاى اصلى جامعه آشنا نماييم.

از قرآن کريم استفاده مى شود که در تقدير الهى چنين گذشته بود که حضرت ابراهيم بعد از صد سال بى فرزندى و بعد از انتظارى بس طولانى در دمادم نوميدى صاحب فرزندى شود و اين آرزوى فرزندى صالح دارد و وجود فرزند صالح را ادامه وجود و بقاى خويش مى داند.

پس از تولد اسماعيل، حضرت ابراهيم عليه‌السلام از طرف خداى متعال مامور شد تا فرزند خود را همراه با مادر بزرگوارش به سرزمين مکه ببرد تا در سخت ترين شرايط در وادئى که آثارى از آب و حيات در آن به چشم نمى خورد تنها بگذارد و به دنبال انجام ماموريت الهى سرزمين مکه را ترک گويد.

بعد از چندى، هنگام مراجعت و آن گاه که فرزندش رشد کرده و جوانى مودب و خوش سيما شده است که ديدن جمال زيبايش چشم هر انسانى را خيره مى کند و رخسار گلگونش غم ها و غصه ها را از ياد پدر مى برد و رنج هجران و مشکلات را بر او آسان مى کند ناگاه در اوج دلبستگى به داشتن چنين فرزندى که شايستگى پيامبرى در او نمايان است، در خواب به او وحى مى شود که بايد فرزندت را در راه خدا قربانى کنى.

راستى شايسته است ايمان و اعتقاد خود را به خدا و قرآن و دستورات الهى و مراتب تسليم خود را در مقابل خدا با ايمان و مرتبه تسليم حضرت ابراهيم محک بزنيم تا فاصله بين خود و آنچه را قرآن و خداى متعال از ما خواسته است بهتر درک کنيم و در صدد تقويت ايمان و عمل بر مبناى اعتقاد دينى بيش به دست خويش آن هم در بيدارى نه در خواب مى داد ما تاب شنيدنش را نداشتيم چه رسد به اين که فرمان و دستور الهى را در قربانى کردن فرزند خود اجرا کنيم؛ لکن حضرت ابراهيم عليه‌السلام بى درنگ در صدد اجراى فرمان الهى بر مى آيد و بدون اين که هيچ گونه ترديدى در صحت آنچه بر او وحى شده است به خود راه دهد، که آيا چه مصلحتى در کشتن فرزند بى گناه است، مطلب را با فرزند خويش در ميان مى گذارد:

«فلما بلغ معه السعى قال يا بنى انى ارى فى المنام انى اذبحک فانظر ماذاترى قال يا ابت افعل ما تومر ستجدنى ان شاءالله من الصابرين»؛ (28) آن گاه که فرزندش رشد يافته بود و در هنگام سعى بين صفا و مروه با پدر همراه بود به وى گفت اى فرزندم در عالم رويا چنين ديدم که مى بايد تو را در راه خدا قربانى کنم نظر تو چيست؟

ايمان و تسليم حضرت ابراهيم بدين مرتبه است. اينک مرتبه تسليم و ايمان فرزند را به تماشا بنشين و اطاعت فرزند در مقابل امر خدا و پدر خويش را نظاره کن و هم چنان از اخلاص و ايمان انسان هايى که قلم و بيان از وصف آنها عاجز است در حيرت بمان و در نهادن نام مسلمان بر خويش احتياط از دست مده.

حضرت اسماعيل اين فرزندى که درس تسليم در مقابل خدا را از پدر خويش فراگرفته، با جوابى فراتر از يک اظهار موافقت، پدر خويش را در اجراى فرمان الهى تشويق مى کند که مبادا امر خدا بر زمين بماند. حضرت اسماعيل نيز بدون آن که از فلسفه کشته شدن خويش سوال کند و بى آن که پدر را در اجراى ماموريتش به درنگ و تامل وادار کند به پدر مى گويد: «يا ابت افعل ما تومر ستجدنى ان شاءالله من الصابرين»؛ (29) اى پدر ماموريت خويش را انجام بده، ان شاءالله مرا در اجراى اين ماموريت صابر و ثابت قدم خواهى يافت.

البته انسان هاى بزرگ در انجام همه کارها و به خصوص ماموريت هاى بزرگ با استمداد از خداى متعال و توکل بر او تصميم مى گيرند و اقدام مى کنند، در تمام کارها از او کمک و يارى مى خواهند و با کمال ادب چنين اظهار مى کنند که اگر خدا بخواهد و اگر او کمک کند من فلان ماموريت را انجام مى دهم.

در اين جا نيز حضرت اسماعيل به قدرت خويش تکيه نمى کند؛ بلکه به پدر خود چنين اظهار مى کند که: «ستجدنى ان شاءالله من الصابرين؛ ان شاءالله خدا به من کمک کند و من صبر مى کنم تا تو در انجام وظيفه الهى خويش موفق شوى.»

خداى متعال سيماى حضرت ابراهيم عليه‌السلام و حالت تسليم حضرت ابراهيم را در مقابل پروردگار از زبان ابراهيم چنين بيان و ترسيم مى کند: «انى وجهت وجهى للذى فطر السموات و الارض حنيفا و ما انا من المشرکين؛ (30) من با ايمانى خالص، روى به خدايى آورده ام که آفريننده آسمان ها و زمين است و من هرگز با عقيده جاهلانه مشرکان موافق نخواهم بود.»

ما بايد در مقابل خدا و قرآن، اعتقادى همانند اعتقاد و ايمان ابراهيم عليه‌السلام داشته باشيم، در آن صورت است که دومين شرط اساسى بهره مندى از قرآن کريم، يعنى هدايت جامعه بر مبناى راهنمايى هاى قرآن تحقق پيدا مى کند.

بنابراين وجود قرآن، بدون ايمان راسخ و اعتقاد قلبى هرگز انسان و جامعه را سعادتمند نمى کند البته روشن است که علاوه بر ايمان و اعتقاد، آنچه به برنامه هدايت قرآن عينيت مى بخشد تحقق شرط سوم يعنى عمل طبق دستورات قرآن و عينيت بخشيدن به دستورات حيات بخش آن در متن زندگى فردى و اجتماعى است.

# فصل دوم: فهم و تفسير قرآن

مشکل اصلى

نتيجه فصل گذشته اين شد که قرآن کتاب هدايت الهى است و همه ما موظفيم بدان ايمان بياوريم و با به کار بستن دستورات و احکام آن در زندگى فردى و اجتماعى و الگو قرار دادن آن، زندگى و جامعه خود را بر اساس رهنمودهاى قرآن اداره کنيم تا در دنيا و آخرت سعادتمند شويم.

اکنون مى خواهيم اين پرسش را مطرح کنيم که چرا با اين که قرآن، اين نسخه شفابخش دردهاى فردى و اجتماعى، در جوامع مسلمين و از جمله در جامعه انقلابى و اسلامى ما وجود دارد در عين حال ما همچنان از بعضى مشکلات به خصوص مشکلات فرهنگى رنج مى بريم؟

احتمالا با استفاده از مطالب گذشته در پاسخ خواهيد گفت چون آن طور که مى بايد به قرآن و دستورات نجات بخش آن عمل نمى شود. اين پاسخ هر چند صحيح تلقى مى شود ولى به نظر مى رسد سوال اساسى ترى مطرح مى شود چرا آن طور که مى بايد به قرآن عمل نمى شود؟ در واقع چه عواملى باعث مى شود حضور قرآن در جامعه کم رنگ و به تدريج مردم از قرآن و فرهنگ دينى و ارزش هاى الهى جدا شوند؟

چون موضوع بحث، قرآن از ديدگاه نهج البلاغه است، سوال مذکور را مى توانيم به اين شکل مطرح کنيم که حضرت على عليه‌السلام مشکل اصلى جامعه ما را در چه مى داند و براى حل آن چه راهى فراروى ما مى گشايد؟ براى پاسخ اين سوال و توضيح فرمايش حضرت على عليه‌السلام در اين زمينه، ابتدا مقدمه اى طرح مى کنيم و آن گاه به بحث اصلى مى پردازيم.

چنان که در فصل پيش بيان شد ايمان به خدا و دستورات الهى و تسليم در مقابل اوامر خدا از اصلى ترين شروط هدايت و بهره مندى از راهنمايى هاى قرآن کريم است.

ايمان و تسليم ابراهيم گونه و بارورى با جان عجين مى بايد تا بتوان از دام هاى شيطان در امان ماند. در مشعر معرفت، سنگ ريزه هايى مى بايد جمع آورى نمود تا در هنگام مراجعه به قرآن کريم، شيطان نفس اماره را با آن سنگ ريزه ها رمى کرد.

بايد در مقابل هواهاى نفسانى ايستاد و سخن خدا را بر تمايلات نفسانى مقدم داشت و نفس را از پيش داورى در فهم قرآن کريم منع نمود تا در هنگام مراجعه به آيات الهى و فهم قرآن کريم دچار اشتباه نشد؛ زيرا چنين نيست که هر کس با هر نيتى و با هر روشى سراغ قرآن آمد بتواند درست از آن استفاده کند.

در يک جمله، اگر ما بندگى خدا را پذيرفته ايم بايد خودمان را کاملا تسليم او کنيم و دل را در گرو اراده و خواست خدا قرار دهيم و با تمام وجود باور داشته باشيم که خدا بهتر از بندگانش مصالح آنها را مى داند و جز به صلاح و نفع بندگانش امر و نهى نمى کند. تنها با چنين اعتقاد و ايمانى است که امکان فهم درست از اين کتاب الهى و بهره مندى از راهنمايى هاى حيات بخش آن براى انسان ها ميسر مى شود.

بنابراين اولين و اساسى ترين شرط بهره مندى از هدايت الهى، داشتن روحيه تسليم و پرهيز از هر گونه پيش داورى و خود محورى است. پزشک حاذق، در نسخه اى که براى بيمار خود، مى نويسد، مصرف داروهايى را الزام و خوردن غذاهايى را تجويز مى کند و از خوردن دارو و غذاهايى که درمان و معالجه را به تاخير مى اندازد يا امکان آن را منتفى مى کند منع مى کند.

اما آيا همه دستورهاى پزشک با خواسته ها و تمايلات بيمار مطابقت دارد؟ ممکن است بيمار، برخى از داروهاى تجويز شده را با کمال ميل مصرف کند و از بعضى غذاهاى منع شده از روى رغبت پرهيز کند؛ لکن اغلب تمايلات مريض با دستورات پزشک هم خوانى ندارد.

گاه مريض تمايل شديد به خوردن ترشى دارد ولى پزشک مصرف ترشى را براى مريض سم کشنده مى داند. در اين موارد ممکن است مريض در اثر اشتياق شديد به آن چيز، در تشخيص پزشک شک کند و براى خوردن آن توجيهاتى از پيش خود دست و پا کند.

البته انسان در مورد امراض جسمى به لحاظ علاقه شديد به سلامتى خود کمتر حاضر است از دستورهاى پزشک تخلف نمايد و غالبا سعى مى کند آنها را بر تمايلات شخصى خود ترجيح دهد و به دستورات پزشک معالج به طور کامل عمل کند؛ لکن در مورد امراض روحى کم نيستند انسان هايى که تمايلات نفسانى خود را ملاک قضاوت قرار مى دهند و بر اساس پيش داورى هاى باطل و ذهنيت هاى نادرست و هوس هاى نابجا در مقام تفسير دين و احکام الهى بر مى آيند.

بديهى است که با چنين روحيه اى امکان فهم صحيح از قرآن و دين منتفى است. حتى اگر فرض بر اين باشد که فرد واقعا در صدد فهم درست از دين و قرآن باشد و قصد هرگونه فريب و اغواى ديگران درباره او ممتنع باشد، چون با پيش داورى و ذهنيت نادرست خواسته است قرآن و دين را فهم کند، نمى توان تاثير پيش داورى ها و ذهنيت هاى مشوب و خواسته هاى نفسانى را در بر داشت و فهم او از آيات و روايات کاملا منتفى دانست.

البته داستان افرادى که دانسته و با علم و آگاهى براى فريب مردم و تخريب فرهنگ دينى جامعه و به نام قرائت هاى مختلف دست به تحريف احکام و دستورات دينى مى زنند داستان جداگانه اى است که در جاى خود بدان خواهيم پرداخت و علل و انگيزه اين تفکر ضد دينى را از ديدگاه نهج البلاغه به اختصار و بررسى خواهيم کرد. اکنون ببينيم راه صحيح مراجعه به قرآن و فهم احکام و دستورات آن از ديدگاه حضرت على عليه‌السلام چيست؟

## توصيه حضرت على عليه‌السلام در مواجهه با قرآن

امام عليه‌السلام، پس از آن بيان نورانى مبنى بر خبر دادن از عالم قيامت و روز واپسين و رضايت پيروان قرآن از اعمال و گذشته خويش و گرفتار بودن متخلفين از قرآن در آن روز، به مردم چنين توصيه مى کنند: «فکونوا من حرثه القرآن واتباعه؛ (31) از پيروان قرآن باشيد»، «واستدلوه على ربکم؛ قرآن را دليل و گواه بر پروردگار خويش قرار دهيد.» خدا را از کلام خودش بشناسيد، اوصاف پروردگار را به وسيله قرآن بشناسيد.

قرآن راهنمايى است که شما را به سوى خدا راهنمايى مى کند. از اين راهنماى الهى براى شناخت فرستنده آن استفاده کنيد و به خدايى که قرآن معرفى مى کند ايمان بياوريد.

«واستنصحوه على انفسکم؛ شما انسان ها به کسى که خيرخواه و دلسوز شما باشد نياز داريد تا در مواقع لازم شما را نصيحت کند. قرآن را ناصح خود قرار دهيد و به نصيحت هاى خير خواهانه اش عمل کنيد؛ زيرا قرآن نصيحت گر دلسوزى است که هرگز به شما خيانت نمى کند و شما را به نيکوترين وجه به صراط مستقيم هدايت مى کند.»

بنابراين حضرت على عليه‌السلام به مسلمانان و مشتاقان سعادت دنيا و آخرت توصيه مى کند که قرآن را راهنماى خود قرار دهيد و به نصيحت هاى دلسوزانه آن گوش فرا دهيد؛ زيرا (إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا)؛ (32) قطعا اين قرآن به آيينى که خود پايدارتر است راه مى نمايد، و به آن مومنانى که کارهاى شايسته مى کنند، مژده مى دهد که پاداشى بزرگ بر ايشان خواهد بود.

نکته اى که در اين قسمت از بحث مورد تاکيد است لزوم اعتقاد و باورى با روح و جان عجين، نسبت به مضمون اين آيه شريفه است؛ زيرا تا چنين اعتقاد و باورى درباره قرآن، بر روحيه انسان حاکم نباشد و تا انسان خود را به طور کامل در اختيار خدا قرار ندهد و خود را از پيش داورى ها و هوس هاى نفسانى تخليه نکند هر لحظه ممکن است در دام وسوسه هاى شيطان افتد و گمراه شود.

آن گاه که به قرآن کريم مراجعه کند ناخواسته در قرآن نيز به دنبال مطالب و آياتى مى گردد که با خواسته هاى نفسانى او موافق به نظر آيد.

بديهى است که همه دستورات و احکام قرآن با خواسته هاى نفسانى و اميال حيوانى انسان موافق نيست. انسان به حسب طبيعتش هوس ها و خواسته هاى دارد و دوست دارد که قرآن نيز به ميل او سخن بگويد. بنابراين طبيعى است آن جا که قرآن بر خلاف اميال حيوانى و نفسانى انسان سخن بگويد.

انسان چندان روى خوش به آن نشان ندهد و آن جا که آيات موافق با اميال نفسانى او باشد با گشاده رويى استقبال کند. البته همه اين فعل و انفعالات، پنهانى و در درون انجام مى گيرد ولى آثارش در اعمال و رفتار انسان ظاهر مى گردد؛ لذا عقل ايجاب مى کند که قبل از مراجعه به قرآن، انسان ذهن خود را از هر گونه پيش داورى تخليه کند و از همه هوس ها و خواسته هاى نفسانى خود صرف نظر کند تا با روحيه خدا محورى به مکتب قرآن پا گذارد. در اين صورت است که انسان زانوى ادب مى زند و با کمال ميل پذيراى معارف الهى مى شود.

## تفسير به راى

بديهى است دست بر داشتن از هوس ها و خواسته هاى نفسانى و تسليم شدن محض در برابر دستورات و احکام الهى و معارف قرآن، نه تنها کار چندان آسانى نمى باشد؛ بلکه براى کسانى که از روحيه بندگى و عبوديت چندان قويى برخوردار نيستند چشم پوشى از اميال و خواهش هاى نفسانى کارى بسيار مشکل است؛ به همين خاطر نيز آن را جهاد اکبر نام نهاده اند.

به نظر مى رسد زمينه روحى و روانى تفسير به راى از اين جا ناشى مى شود که از يک طرف انسان به خاطر ضعف روحيه بندگى نمى تواند از هوس ها و خواسته هاى نفسانى خود بگذرد و از طرف ديگر شيطان از اين زمينه مناسب استفاده مى کند و با القائات شيطانى سعى مى کند فکر و ذهن چنين انسانى را در برداشت انحرافى و غلط از قرآن و دين جهت دهد و او را گمراه کند.

به خصوص اگر اين شخص از نظر موقعيت هاى اجتماعى داراى موقعيت فرهنگى باشد، فعاليت و وسوسه شيطان و طمع اين دشمن قسم خورده در منحرف کردن چنين انسانى جمعى و گروهى را که ممکن است از اين انسان حرف شنوى داشته باشند از دين منحرف کند. کم نبودند کسانى که بدون تهذيب نفس، با پيش داورى و قبل از رجوع به قرآن فتوا صادر مى کنند و بدون اين که کمترين شايستگى و صلاحيت علمى و تخصصى لازم را داشته باشند اظهار نظر مى کنند و مى گويند قرآن نيز همان نظر ما را دارد.

طبيعى است که چنين انسان هايى براى آن که به نظرات و خواسته هاى نفسانى خود رنگ دينى و قرآنى بزنند به آياتى مجمل و به حسب ظاهر مبهم تمسک مى جويند. بديهى است با چنين زمينه روحى و پيش داورى قبلى نه تنها ضمانتى براى فهم درست و صحيح از قرآن وجود ندارد، بلکه به طور طبيعى سوء برداشت و انحراف از حق را در پى خواهد داشت.

اين نوع برداشت و تفسير از قرآن در فرهنگ دينى به تفسير به راى تعبير مى شود و بدترين نوع مواجهه با دين و قرآن محسوب مى گردد. قرآن اين نوع برخورد با دين و آيات الهى را استهزا مى خواند و صريحا آن را نهى مى کند: (وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)؛ (33) آيات و احکام الهى را به استهزا نگيريد و نعمت خداى را بر خود ياد کنيد، و آنچه از کتاب و حکمت؛ يعنى احکام و حکمت ها بر شما نازل شده است، ياد آور باشيد. از معصيت خدا بپرهيزيد و بدانيد خدا به هر چيز آگاه است.

چنان که قبلا اشاره شد کسانى از هدايت قرآن بهره مند مى شوند که بدان باور و ايمان داشته باشند، و کسانى که با سوابق ذهنى و پيش داورى در صدد برمى آيند که براى خواسته ها و هواهاى نفسانى خود توجيه دينى و قرآنى دست و پا کنند و به راى خويش کلام خدا را تفسير و توجيه نمايند، از ايمان به خدا بى بهره اند.

در اين جا مناسب است به چند روايت در اين زمينه توجه کنيم: «قال رسول الله قال الله جل جلاله ما آمن بى من فسر برايه کلامى؛ (34) پيامبر از قول خداى متعال نقل مى کند که خدا مى فرمايد هرگز به من ايمان نياورده است کسى که با راى خويش کلام من را تفسير کند.»

در بيان ديگرى از پيامبر نقل شده است که حضرتش فرمودند: «من فسر القرآن برايه فقد افترى على الله الکذب؛ (35)کسى که قرآن را به راى و نظر خويش تفسير کند هر آيينه نابجا به خداوند دروغ نسبت داده است.»

اين تعبير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن روست که کسى که با پيش داورى در صدد بر مى آيد تا آيات را به نفع خود به نحوى توجيه کند و آن را تفسير قرآن و کلام الهى بنماياند، در واقع نظر خود را ملاک قرار داده، آن را به خداى متعال نسبت مى دهد.

اين نوع مراجعه به قرآن و برداشت از کلام الهى به قدرى مذموم و خطرناک است و آن چنان موجب ضلالت گمراهى مى شود که مرتکبان چنين گناهى در قيامت به سخت ترين عذاب ها مبتلا مى شوند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين زمينه نيز مى فرمايد: «من فسر القرآن برايه فليتبوا مقعده من النار؛ (36) کسى که قرآن را به راى خويش تفسير کند جايگاهش در قيامت پر از آتش است.»

بنابراين براى در امان ماندن از بدترين عذاب ها و پرهيز از افترا به خداى متعال و دورى جستن از سقوط در سراشيبى ضلال بايد هواهاى نفسانى را کنار گذاشت و به ذات اقدسش که خير براى انسان نمى خواهد ايمان داشت و از خود محورى پرهيز نمود و خدا محورى را در عمق وجود خود حاکم گردانيد و خود را تسليم او نمود.

## رهنمود حضرت على عليه‌السلام براى پرهيز از تفسير به راى

چنان که قبلا اشاره شد انسان خواسته ها و ذهنيت هايى دارد که گاه با نظر قرآن موافق نيست و به حسب طبيعت انسانى خود دوست مى دارد قرآن نيز با نظر و خواسته او موافق باشد و گاه حتى به طور ناخودآگاه ممکن است آن ذهنيت ها و پيش داورى ها در برداشت و فهم او از قرآن تاثير بگذارد.

چون چنين خطرى، هر انسانى را در مقام تفسير قرآن تهديد مى کند و شيطان نيز هر لحظه در پى فرصت است تا با فريب دادن چهره هاى فرهنگى، که داعيه فهم دين را نيز دارد، جمعى را از راه حق منحرف کند بسيار بجا و شايسته است به اين قسمت از فرمايش حضرت على عليه‌السلام توجهى ويژه داشته باشيم.

حضرت على عليه‌السلام براى در امان ماندن از کج فهمى و پرهيز از انحراف احتمالى مى فرمايد: «واتهموا عليه آرائکم»؛ (37) آنگاه که در مقام فهم و تفسير قرآن برمى آييد، پيش داورى ها و سوابق ذهنى و اميال و آراى خود را در مقابل قرآن تخطئه کنيد و آراى شخصى و هواهاى نفسانى خود را کنار بگذاريد و به تعبير حضرت على عليه‌السلام، خود را در مقابل قرآن متهم و تخطئه کنيد.

گفتنى است تعبير مذکور لزوم نهايت احتياط و رعايت امانت و تقوا را در فهم و برداشت از قرآن کريم مى رساند؛ زيرا حضرت على مى فرمايد آراى خود را در مقابل قرآن نادرست تلقى کنيد و با اين ذهنيت، که من هيچ نمى دانم و آنچه قرآن مى گويد حق است، با قرآن روبه رو شويد و در صدد فهم و تفسير قرآن برآييد:

«واستغشوا فيه اهوائکم؛ هوس هاى خود را نابجا و نادرست بدانيد تا بتوانيد از قرآن درست استفاده کنيد، وگرنه همواره در معرض خطا و انحراف هستيد.»

بنابراين، جوهره دين که همان تسليم بودن در مقابل خداست، اقتضا مى کند انسان مطيع محض خداى متعال باشد و در مقابل احکام خدا و دستورات قرآن کريم، راى و نظر و پيش داورى خود را محکوم به بطلان بداند.

وقتى چنين روحيه اى بر انسان حاکم باشد بديهى است قرآن و احکام و دستورات و معارف الهى را بهتر درک مى کند و آن گاه که بنا بر تسليم داشته باشد آنها را با جان و دل پذيرا مى باشد.

## دو نوع نگرش نسبت به قرآن و معارف دينى

در برخورد با معارف دينى و قرآن کريم دو نوع تفکر متفاوت وجود دارد:

1- نگرش و تفکرى که مبتنى بر روحيه تسليم و بندگى و خدا محورى است؛

2- نگرش و روحيه اى که اصل را بر خواسته هاى نفسانى انسان قرار مى دهد و سعى مى کند متون دينى و معارف قرآن را بر طبق خواسته هاى نفسانى خود تفسير و توجيه کند؛ همان تفکرى که به اصطلاح رايج امروز اومانيسم، يعنى انسان محورى را در مقابل خدا محورى مطرح مى کند.

به نظر مى رسد تقسيم بندى مذکور فراتر از مباحث و مطالب گذشته است؛ زيرا تا کنون فرض بر اين بود که دو نوع برداشت از قرآن ممکن است صورت بگيرد که يکى مبتنى بر روحيه تسليم و بندگى است و ديگرى برداشتى که ممکن است متاثر از خواسته هاى نفسانى باشد. بر اين اساس، براى آن که در برداشت و فهم قرآن از تفسير به راى پرهيز شود و قرآن همان گونه که هست فهم گردد توصيه حضرت على عليه‌السلام در اين زمينه مبنى بر لزوم پرهيز از پيش داورى و تخليه ذهن از هواهاى نفسانى را توضيح داديم.

در اين نگرش، هر دو گروه مخاطبان کلام حضرت را مسلمان مى دانستيم و براى پرهيز از انحراف در دين و سقوط در ورطه تفسير به راى، به رعايت تقوا و دورى از هواهاى نفس و پيش داورى توصيه مى کنيم.

اکنون که مساله را عميق تر بررسى مى کنيم به نکات دقيق ترى مى رسيم و به اعجاز کلام على عليه‌السلام در تقسيم انسان ها در باب بندگى به دو گروه عمده پى مى بريم و به روانشناسى حضرتش نسبت به روحيات انسان ها در مقابل دين و دستورات الهى بيش از پيش آگاه مى شويم.

حضرت على عليه‌السلام با بيان دو شاخص عمده انسان ها را بر اساس آنها به دو گروه اصلى تقسيم مى کنند و با بيان ويژگى هايى براى هر گروه، آن دو را معرفى مى کنند که ذيلا به آنها اشاره مى کنيم:

گروهى که با تمام وجود بندگى خدا را پذيرفته اند و در صدد تا با هواهاى نفسانى خويش مبارزه کنند و خواست و اراده خدا را بر خواست و تمايلات نفسانى خود مقدم مى دارند. طبيعى است که چنين انسان هايى قرآن، اين کتاب آسمانى را از صميم قلب مى پذيرند و دستورات و معارف آن را به جان و دل خريدارند و در مقام عمل آن را الگو قرار داده، در راه برپايى شعاير آن کوشا هستند.

حضرت على عليه‌السلام در وصف اين گروه مى فرمايند: «ان من احب عباد الله عبد اعانه الله على نفسه؛ (38) محبوب ترين بندگان خدا در پيشگاه خدا بنده اى است که خدا او را در مبارزه با خواسته هاى نفسانى اش يارى کند.»

آن گاه بعد از بيان اوصاف گروه مذکور به بيان جايگاه قرآن در بين چنين انسان هايى پرداخته، مى فرمايند: «قد امکن الکتاب من زمامه فهو قائده و امامه، يحل حيث حل ثقله و ينزل حيث کان منزله؛ اين گروه، که همان گروه مومنان هستند، کسانى اند که زمام خود را به دست قرآن کريم سپرده اند، پس قرآن جلودار و امام و رهبر آنهاست، هر جا قرآن بار مى اندازد و فرمان ايست مى دهد، آنها نيز توقف مى کنند و مى ايستند.»

توقف و حرکت آنها تابع قرآن است. اين گروه، قرآن و حقايق دين را به عنوان يک سلسله واقعيت هاى عينى پذيرفته اند و به آنها باور دارند. اينان احکام و دستورات دين و قرآن کريم را حاکى از واقعيت هايى عينى، که رعايت آنها با سعادت انسان رابطه مستقيم دارد، مى دانند و عدم رعايت آنها را موجب بازماندن از سعادت دنيا و آخرت مى شمارند.

از آن جا که چنين انسان هايى از پيش خود راى و نظرى ندارند و براى دين و کتب آسمانى و آموزه ها و دستورات الهى واقعيت عينى قايلند و معتقد به وجود رابطه على و معلولى بين آنها و مصالح انسان هستند، تمام سعى خود را در فهم درست از قرآن به کار مى گيرند تا همان که قرآن دستور مى دهد بفهمند و بدان عمل کنند.

2- درست در نقطه مقابل ديدگاه گروه اول، کسانى چنين مى پندارند که قرآن يا هر متن دينى و کتاب آسمانى ديگر، تابع ذهنيت هاى خود افراد است نه اين که خود گوياى مطالب قطعى و مشخصى باشد؛ يعنى قرآن يا هر متن دينى ديگر بدون معنا و محتواست و هيچ هدفى در باب آن منظور نيست؛ لکن از آن جا که هر انسانى داراى ذهنيت هاى خاصى است که اين ذهنيت ها برآمده از زمينه هاى تربيتى، خانوادگى، اجتماعى و غيره مى باشد آن گاه که با قرآن مواجه مى شود بر اساس ذهنيت هاى خود مطالبى را از قرآن برداشت مى کند، نه اين که قرآن آن مطالب را بگويد؛ بلکه اين فهم اوست که در قالب قرآن مطرح مى شود.

بديهى است با چنين نگرش و اعتقاد، دين و قرآن و آيات و احکام آن الفاظ و قالب هايى تلقى مى شوند که از هر گونه محتوايى تهى اند و اين ذهنيت هاى انسان است که به اين الفاظ معنا و مفهوم مى بخشد. بر اساس پندار مذکور چنين اظهار مى شود که قرآن و يا هر متن دينى ديگر، سخنى براى گفتن ندارد؛ بلکه هر کسى که بر اساس ذهنيت خودش از قرآن و متون دينى مطالبى را برداشت مى کند. بديهى است که اين نوع نگرش هر چند به ظاهر از دين و قرآن و آموزه ها و معارف دينى سخن به ميان مى آورد؛ ولى در واقع درصدد به بازى گرفتن و تمسخر دين و متدينان است.

## پلوراليسم دينى يا انکار دين در قالب قرائت هاى مختلف

به نظر مى رسد آنچه امروزه در جامعه ما قرائت هاى از دين معرفى مى شود از ديدگاه گروه دوم سرچشمه مى گيرد. گر چه عنوان مذکور از سوى روشنفکران به ظاهر مسلمان، القا مى گردد؛ لکن جوهره تفکر قرائت هاى مختلف از دين را بايد در انسان محورى و اومانيسم جستجو کرد.

چنان که اشاره شد تفکر مذکور، گزاره هاى دينى و احکام و دستورات کتب آسمانى را بى معنا تلقى مى کند و معتقد است قرآن و هر متن دينى دينى ديگر ساکت است و حامل معنا و مفهومى نيست؛ بلکه ما انسان هستيم که با سوابق ذهنى خود برداشت و قرائت خود را به دين و قرآن نسبت مى دهيم وگرنه خود قرآن حامل پيامى نيست و بيانگر هيچ حقيقتى نمى باشد.

براى روشن شدن ماهيت تفکر مذکور و دانستن معناى سخن طرفداران آن مبنى بر ساکت بودن دين و امکان برداشت هاى متفاوت از آن، ذکر مثالى مى تواند مفيد باشد.

به نظر مى رسد همگان کمابيش با ديوان حافظ و غزل ها و سروده هاى اين شاعر بزرگ و عارف والا مقام آشنا هستند.

قرائت هاى مختلف از ديوان حافظ و سروده هاى اين شاعر بزرگ بدين معناست که سراينده اين اشعار هيچ معنا و مقصودى در الفاظ و کلمات به کار گرفته در سروده هاى خود، منظور نداشته و تنها الفاظ و کلماتى را بى آن که حاکى از معنايى باشند به صورتى موزون در کنار هم قرار داده و آنها را به عنوان قالب هاى تهى، البته با وزنى بسيار جالب و دل انگيز تنظيم نموده است؛ يعنى بدون اين که هيچ گونه معنا و هدف و منظورى در ذهن سراينده خطور باشد آنها را سروده است.

بر طبق ديدگاه قرائت هاى مختلف گفته مى شود سروده ها و غزل هاى حافظ فاقد معناست و هر کس با فال زدن و با قصد و ذهنيت خاصى کتاب حافظ را مى گشايد و از اولين شعر يا مجموع يک غزل مطلبى را بر اساس ذهنيت خود برداشت مى کند؛ مثلا کسى مريض دارد و در آرزوى شفاى اوست؛ فال مى زند و از يک غزل، شفاى مريض را مى فهمد، ديگرى قرض دارد و از همان غزل اداى دينش را برداشت مى کند، سومى اميد آمدن مسافرى را دارد و از آن مژده آمدن مسافرش را دريافت مى کند.

به طور کلى هر کس طبق ذهنيت خود برداشتى از اين الفاظ دارد و در واقع، افراد هستند که کتاب حافظ را به سخن درمى آورند و هر کس ذهنيت خود را به دهان مى گذارد و همه تفسير و توجيه و برداشت ها درست تلقى مى شود؛ زيرا برداشت هاى مذکور از خود افراد است و الفاظ و کلمات و اشعار و غزل ها، طبق فرض، بى معنى است.

تفکرى که امروزه در جامعه بنام قرائت هاى مختلف از دين مطرح مى شود اين چنين تفکرى است. تفکرى که قرآن و هر متن دينى ديگرى را بى معنى و تهى از هر گونه پيام رسانى مى داند. طرفداران اين تفکر چنين مى پندارند که قرآن هرگز نمى گويد چه بايد کرد، يا از انجام چه کارى پرهيز نمود، چه چيز حق و صحيح و چه چيز باطل و غلط است؛ بلکه اين افراد هستند که بر اساس ذهنيت هاى خاص خود معناى خاصى از قبيل حق و باطل و صحيح و غلط از قرآن برداشت مى کنند.

از آن جا که اين امور برآمده از ذهنيت هاى افراد است، بنابر اين مى توان همه آنها را درست دانست؛ بلکه به طور کلى قضاوت درباره صحت و سقم آنها معنا ندارد؛ چون به عنوان مثال همه برداشت هاى متفاوت از يک آيه، گرچه متناقض باشد، درست تلقى مى شود. چنان که از يک غزل حافظ يک شخص چنين برداشت مى کرد که مريضش شفا مى يابد، ديگرى از آن مژده آمدن مسافرش را مى فهميد و سومى از آن نااميد مى گشت و در انتظار از دست دادن بيمارش مى نشست.

صاحبان پندار قرائت هاى مختلف از دين مى گويند قرآن و هر متن دينى ديگر نيز چنين است، آنها معتقدند افراد نمى بايد يکديگر را در فهم قرآن متهم به بدفهمى کنند؛ چون فهم قرآن نياز به هيچ گونه تخصصى ندارد زيرا قرآن و هر متن دينى ديگر خود پيامى ندارد تا فهم آن مطرح باشد. آنچه مطرح است برداشت خود انسان است.

به نظر ما طرح اين تفکر در واقع براى رسيدن به اهداف سياسى است، ولى در ظاهر به عنوان يک نظريه معرفت شناختى دينى و با نام قرائت جديد از دين و صراطهاى مستقيم و نظاير آن مطرح و تبليغ مى شود. تفکر پلوراليسم دينى که در قالب قرائت هاى مختلف از دين مطرح مى شود به قدرى از منطق و عقل بدور است که هر عاقلى وقتى به ريشه هاى اين تفکر و نتايج آن توجه کند بى درنگ پوچى و بطلان آن را تصديق خواهد کرد. از طرف ديگر با توجه به پيامدهاى ويرانگر تفکر پلوراليستى در جامعه دينى نمى توان به سادگى از کنار آن گذشت.

به نظر مى رسد يکى از بزرگ ترين دام هايى که شيطان، اين قسم خورده انسان، از خلقت آدم عليه‌السلام تا کنون براى فريب خدا پرستان و موحدان عالم با مدد تجربه چندين هزار ساله اش گسترده است القاى تفکر قرائت هاى مختلف از دين است. کسانى نيز بنام روشن فکر با الهام گرفتن از اين فکر شيطانى به کمک شيطان شتافته، با تمام وجود برآنند تا او را در اين زمينه يارى دهند. اينان عقل و ذهن و توانايى هاى بيانى، گفتارى و نوشتارى خود را در اختيار شيطان قرار داده، خود را در اختيار شيطان قرار داده، خود را وسيله گمراه کردن انسان ها قرار داده اند.

بنابراين اگر بخواهيم جوهره تفکر پلوراليسم در معرفت دينى را که تحت عناوينى از قبيل قرائت هاى مختلف از دين و صراطهاى مستقيم و دين اقلى و اکثرى و...

مطرح مى شود در عبارتى کوتاه و گويا بيان کنيم بايد بگوييم تفکر مذکور عبارت است از تفکرى که دين و قرآن و هر متن دينى ديگر را فاقد حقايق ثابت مى پندارد و حق و باطل و صحيح و غلط را در باب آن منتفى مى داند. دين در نزد صاحبان اين تفکر مجموعه اى از آراى متفاوت و گاه متناقض است که انسان ها در هنگام مراجعه به متون دينى از آنها تفکر چنين مى پندارند که - نعوذ بالله - قرآن کتاب رمانى است که تخيلات گوناگونى را در انسان بر مى انگيزد و هر کسى بر اساس سابقه ذهنى خود مطلبى را تخيل مى کند و آن را برداشت و قرائت خود از دين و قرآن معرفى مى نمايد و به خدا نسبت مى دهد.

در اين جا تاکيد مى کنيم که ما بايد هر چه بيشتر درباره حقيقت معناى قرائت هاى مختلف از دين و واقعيت صراطهاى مستقيم بينديشيم و در باب پيامدها و نتايج ويرانگر اين تفکر الحادى تامل نماييم تا بتوانيم به اهداف صاحبان و طراحان اين دام شيطانى پى برده و عمق حرکت آنان را دريابيم.

به هر حال وقتى گرايش مذکور را با گرايش گروه اول مقايسه مى کنيم روح گرايش اول، روح خدا محورى و روح بندگى و تسليم در مقابل خداى متعال است و روح گرايش دوم، روح انسان محورى و روح فرار از خدا و دستورات اوست.

به طور کلى در گرايش اول تلاش بر اين است تا انسان، بندگى خداى متعال را بپذيرد. در حالى که در گرايش دوم تلاش بر اين است تا انسان از بندگى خدا جدا شود و در شهوات و تمايلات حيوانى رها سازد؛ اين گرايش تمايلات و خواسته هاى انسان را اصل قرار مى دهد و سعى مى کند تا دين و قرآن را در جهت آنها تفسير و توجيه نمايد.

شايد يکى از حکمت هايى که در قرآن تعابيرى نظير: (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ)، (39) (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ)، (40) (تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ)، (41) (قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ)، (42) که در آنها بر روشن و واضح و رسا بودن قرآن تاکيد گرديده، همين باشد که جلوى افکار انحرافى نظير قرائت هاى مختلف گرفته شود و از نظر ابهام و نامفهوم بودن معنا و مقصود قرآن، بهانه اى در دست کسى نباشد.

بنابر اين قرآن کتاب هدايت است و خداى متعال تمام حقايقى را که براى سعادت دنيا و آخرت انسان لازم است در آن بيان نموده و مسلمانان موظفند با تدبر در قرآن به وظايف فردى و اجتماعى خود آشنا شوند و با پيروى از آن رستگارى خود را تضمين کنند. اما اين که فهم قرآن و معارف دينى در صلاحيت چه کسى است مطلبى است که در ادامه به توضيح آن مى پردازيم.

## لزوم کسب صلاحيت در فهم و تفسير قرآن

بديهى است فهم قرآن و تفسير آن در صلاحيت هر کسى نيست. چنان که فهم مطالب دقيق علمى در هر رشته و زمينه اى در صلاحيت هر کسى نيست. فهم معادلات پيچيده رياضى يا دقايق ساير علوم، تنها در صلاحيت متخصصان آن علوم است و غير متخصصان نه تنها از اظهار نظر درباره آنها عاجزند و اظهار نظر آنها فاقد هر گونه ارزش است.

در مورد فهم و تفسير قرآن نيز اظهار نظر کسانى که با علوم و معارف دينى آشنا نيستند فاقد هر گونه ارزش و اعتبارى است. هر چند قرآن به لسان بليغ و آشکار نازل شده است تا مردم بفهمند و بدان عمل کنند؛ لکن چنان نيست که عمق معارف آن براى همگان در يک سطح قابل فهم باشد.

آنچه از قرآن براى عموم مردم قابل فهم است همان سطحى از معناست که خود قرآن مى فرمايد ما با بيانى روشن قرآن را نازل کرديم؛ يعنى قرآن به نحوى نازل شده است که هر کس با زبان و اصول و قواعد دستور زبان عربى آشنا باشد و روح بندگى بر او حاکم باشد مى تواند از قرآن استفاده کند و در حد فکر و معرفت خود از آن بهره مند شود.

اما رسيدن به عمق معانى و معارف قرآن نياز به مقدمات و تعقل و تدبر دارد. در اين زمينه قرآن مى فرمايد: (إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)، (43) (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (44) به طور کلى آياتى که انسان را به تدبر و تعقل درباره قرآن و معارف آن فرا مى خواند به ما مى گويد به ظواهر قرآن اکتفا نکنيد؛ بلکه با تدبر و تعقل و با استفاده از معارف اهل بيت عليهم‌السلام به عمق و دقايق معارف قرآن پى ببريد و از اين گنجينه علم الهى بيش از پيش استفاده کنيد.

بنابراين فهم قرآن و تفسير معارف بلند آن، تنها در صلاحيت متخصصان و آشنايان به علوم اهل بيت است. چنان نيست که هر کس از گرد راه برسد حق اظهار نظر داشته باشد و بدون کمترين اطلاعى از معارف دينى و اصول و قواعد تبيين و تفسير، بتواند به عنوان قرائت جديد درباره دين و احکام و معارف آن سخن بگويد.

## مراتب مختلف معنا و فهم معارف قرآن

در بسيارى از روايات، اين مضمون به چشم مى خورد که قرآن ظاهر و باطنى دارد و هر کس قادر بر فهم عمق معارف قرآن نيست. قرآن کتاب و نوشته معمولى نيست که همه انسان ها قادر به درک تمام معارف آن باشند.

چنان که قبلا اشاره شد قرآن درياى عميق و بى کرانى است که هر کس به مقدار توانايى و قدرت شناورى خود از آن گوهر معرفت صيد مى کند و به مقدار ظرفيت و استعداد خويش، از ظواهر قرآن پاى فراتر گذاشته، به عمق معارف آن راه پيدا مى کند و از يک آيه مطالب گوناگونى در طول هم و بدون اين که مطالب مذکور کمترين تعارض و تناقضى با يکديگر داشته باشند، استفاده مى کند و اين خود از معجزات قرآن کريم است.

به عنوان مثال قرآن کريم مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ). (45) آنچه عموم مردم از اين آيه مى فهمند و ظاهر آيه بيانگر آن است اين است که شما به خداى متعال نيازمنديد و خداى متعال بى نياز و شايسته حمد است.

آنچه از واژه فقر در ذهن عموم تداعى مى شود همان نيازمندى هاى انسان در امر معاش، اعم از خوراک و پوشاک و غيره است که خداى متعال با ايجاد اسباب و علل آنها زمينه ادامه حيات رشد و تکامل انسان را فراهم مى کند.

در اين مرتبه فهم، که از آن به مرتبه ظاهر تعبير مى شود، ظاهر قرآن روشن و گوياست و همه اهل زبان آن را به خوبى درک مى کنند. لکن چنين نيست که عميق تر از اين فهم عمومى، اشاره به مطلب دقيق ترى نداشته باشد و از طرف ديگر، چنان که قرآن سفارش مى کند، در هنگام مواجهه با آيات قرآن در آنها تدبر و تعقل نمايد به نکته هايى دقيق تر و عميق تر از ظواهر آيات پى خواهد برد.

اگر در اين آيه کمى عميق تر بينديشيم، فقر و نيازمندى خود را به خداى متعال، فراتر از خوراک و پوشاک و بهداشت و امکانات مادى مى بينيم. ما فقير مطلقيم و خدا بى نياز مطلق. ما فقير بالذات هستيم و خداوند غنى با لذات.

فقير در لغت به معناى کسى است که ستون فقرات او شکسته و قادر بر ايستادن نيست. انسان فقير است بدين معناست که هر چند تمام امکانات مادى برايش فراهم باشد باز هم وجود انسان ناقص و وابسته است. وقتى با اين ديد و با توجه به اين نکته به آيه نگاه کنيم در خواهيم يافت که نياز ما انسان ها به خدا فراتر از خوراک و پوشاک و ساير مسائل است. ما در اصل وجود و با لذات نيازمند و فقيريم و خداى متعال غنى با لذات است.

بديهى است نگاه دوم عميق تر از نگاه اول است. در اين جا معناى اول، ظاهر و معناى دوم باطن محسوب مى شود. معناى عميق تر از معناى دوم اين است که بگوييم شما (انسان ها) نه تنها در اصل وجود فقير و نيازمنديد بلکه عين نياز و سر تا پا احتياج هستيد.

وجود و هستى شما عين ربط به خداى متعال است. البته درک حقيقت اين معناى سوم، از حد فهم هاى عادى خارج است.

به هر حال، بايد توجه داشت که اين سه معنا و تفسير از اين آيه، در طول يکديگرند و در عين حال که هر سه معنا و تفسير درست و صحيح است، هيچ کدام منافى ديگرى نيست؛ لکن از نظر عمق، معانى مذکور در يک سطح قرار ندارند و چنان نيست که تمام مراتب قرآن براى همه قابل درک باشد و همه افراد قدرت و استعداد فهم تمام مراتب و بطون قرآن را داشته باشند.

البته مقصود از بيان فوق تقريب مطلبى است که در بعضى از روايات وارد شده است، مبنى بر اين که قرآن داراى ظاهر و باطنى است و همه قادر به درک عمق معارف اين کتاب الهى نيستند. تاکيد و تذکر اين مطلب نيز لازم است که تنها ائمه عليهم‌السلام هستند که به تعليم الهى، از معارف و علوم قرآن آگاهند و به بطون اين کتاب عظيم آسمانى عالمند.

در اين زمينه، بخشى از يک روايت را ذکر مى کنيم: عن ابى جعفر عليه‌السلام فقال «يا جابر ان للقرآن بطنا و للبطن و له ظهر و للظهر يا جابر و ليس شى ء ابعد من عقول الرجال من تفسير القرآن ان الايه يکون اولها فى شى ء و احرها فى شى ء و هو کلام متصل يتصرف على وجوه». (46)

امام باقر عليه‌السلام خطاب به جابر مى فرمايند قرآن داراى باطنى است که آن باطن نيز باطنى دارد و نيز قرآن داراى ظاهرى است که آن ظاهر نيز داراى ظاهرى است. اى جابر اين نکته را نيز توجه داشته باش که عقول مردان عاجزتر از آن است که از عهده تفسير حقيقت و باطن قرآن برآيند؛ زيرا همانا ممکن است اول آيه اى درباره چيزى باشد و آخر آن مطلب ديگرى را بگويد.

قرآن کلام به هم پيوسته اى است که قابليت آن را دارد که معانى گوناگونى داشته باشد بدون آن که اين معانى و معارف با يکديگر کمترين تعارض يا منافى اى داشته باشند.

آنچه در اين جا بر آن تاکيد مى شود اين است که فهم بطون و دقايق معارف قرآن در صلاحيت همه نيست؛ البته معناى اين سخن آن نيست که قرآن تنها براى ائمه و راسخون در علم نازل شده است و ديگران حتى از فهم ظاهر قرآن براى هر کسى در حد فهم و درک و استعدادش قابل استفاده است، به شرط آن که پيش داورى و خواسته ها و تمايلات نفسانى خود را کنار بگذارد و از تفسير به راى بپرهيزد.

در رابطه با فهم قرآن، مى بايد نکاتى را مورد توجه قرار داد که در اين قسمت از بحث به آن مى پردازيم.

## اختصاص تفسير قرآن به معناى تفصيلاحکام، به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليه‌السلام

چنان که در جاى خود بيان شده است يکى از مقامات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غير از مقام تلقى وحى و ابلاغ آن، مقام تبيين وحى و تفصيل احکام و دستورات الهى است.

قرآن کريم به صورت مجموعه اى از قوانين و کليات احکام بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است که خود در مقام تبيين و تفصيل احکام و جزئيات آن نبوده است و جز در موارد معدودى، تفصيل و تبيين آنها را به عهده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام نهاده است.

به عنوان مثال قرآن به صورت کلى امر به نماز مى کند و از مسلمانان مى خواهد که نماز بخوانند، اما اين که نماز چيست و چند رکعت است و کيفيت خواندن آن چگونه است و شرايط و جزئيات آن کدام است، در قرآن بيان نشده است.

تفصيل اين حکم کلى و امثال آن را بر عهده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذاشته است. بنابراين، تفسير و تبيين احکام الهى به عهده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از مقامات آن حضرت است. قرآن نيز مقام تبيين وحى را مورد توجه قرار مى دهد و آن را از وظايف پيامبر بر مى شمرد: (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (47) و ما قرآن را بر تو نازل کرديم تا آنچه را براى مردم فرو فرستاده شده است تبيين کنى.

بعيد نيست که مقصود از تعليم در آياتى نظير 164 آل عمران که تعليم را در کنار تلاوت آورده است نيز بيانگر جايگاه و مقام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تبيين و تفسير وحى و قرآن باشد.

در واقع پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن گاه که در مقام ابلاغ وحى بر مى آيند دو وظيفه مهم بر عهده دارند، يکى آن که کلام وحى را بر مردم قرائت و تلاوت کنند و ديگر اين که مقاصد و مضامين آيات را براى آنان تبيين و تفسير کنند و آنها را با احکام و معارف قرآن آشنا نمايند.

قرآن مى فرمايد: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ (48) خدا بر اهل ايمان منت گذاشت که رسولى از خودشان در ميان آنان برانگيخت تا براى آنها آيات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلايش پاک گرداند و به آنها احکام شريعت و حقايق حکمت را بياموزد، هر چند پيش تر از آن گمراهى آنان آشکار بود.

در اين آيه و آيات مشابه آن، وظيفه نخست، يعنى خواندن و قرائت آيات با تعبير يتلوا بيان شده است و براى بيان وظيفه دوم، يعنى تفسير و تبيين مضامين و احکام، از تعبير تعليم استفاده شده است. در نتيجه، تبيين وحى و تفصيل احکام الهى و تفسير قرآن کريم به معناى مذکور، کارى است که جز در صلاحيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام نيست؛ زيرا تنها آنان هستند که با علم خدادادى به علوم و معارف الهى آشنايند.

## فهم علوم اهل بيت عليهم‌السلام پيش نياز فهم و تفسير قرآن

اکنون با توجه به نکته قبلى، وظيفه مفسرين به خوبى روشن مى شود. چنان که بيان شد، تبيين وحى و تفصيل احکام و تفسير آيات قرآن، در اصل به عهده و در صلاحيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و آن حضرت در زمان حيات پر برکت خويش تا آن جا که امکان يافتند مردم را با معارف قرآن آشنا کردند.

در اين زمان مفسرين نيز موظفند به روايات و احاديثى که با اسناد صحيح از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين زمينه رسيده است، رجوع کنند و بر اساس آنها آيات مربوطه را مورد توجه و دقت نظر قرار دهند و فکر و نظر خويش را در چهار چوبه تبيين و توضيح پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شکل دهند.

و آن جا که حضرتش توفيق تبيين اين ثقل اکبر و قرآن مستحکم را نيافتند مى بايد به ثقل اصغر، يعنى اهل بيت و ائمه معصومين عليهم‌السلام، تمسک کنند. در اين زمينه نيز متخصصان و آشنايان به علوم و معارف دينى موظفند روايات و احاديث صحيح السند را مستند و راه گشاى خود در فهم قرآن کريم قرار دهند و بر اساس روايات صحيح در صدد فهم و تفسير قرآن برآيند.

بنابر اين اولين ملاک در فهم درست قرآن و معارف دين تبيين و توضيحى است که از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام رسيده باشد. در نتيجه اولين و اصلى ترين وظيفه يک مفسر، فهم و تبيين آن تفسيرى است که از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان رسيده است؛ زيرا تنها در پرتو علوم اهل بيت مى توان به فهم معارف قرآن رسيد.

## تفسير قرآن به قرآن

نکته سومى که در فهم صحيح از کلام وحى بسيار مهم و توجه به آن ضرورى است، مساله تفسير قرآن به قرآن و توجه به ارتباط بين آيات است. هر چند آيات قرآن به حسب ظاهر به صورت جدا جدا و هر يک يا هر چند آيه از آنها بيانگر مطلبى خاص به نظر مى آيد؛ لکن فهم درست و تفسير صحيح در صورتى امکان تحقق مى يابد که آيات قرآن در ارتباط با يکديگر و ناظر به يکديگر مورد توجه قرار بگيرند. بسيارى از آيات قرآن و معارف اين کتاب الهى يکديگر را تفسير مى کنند و بر صدق و درستى مضامين يکديگر گواهى مى دهند.

على عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد: «کتاب الله تبصرون به و تنطقون به تسمعون به و ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض، ولا يختلف فى امان الله و لا يخالف بصاحبه عن الله؛ (49) قرآن اين کتاب الهى شما را بينا و گويا و شنواى حق مى گرداند. قرآن کتابى است که بعض آن بعض ديگر را تفسير و نيز بعض آن گواه و شاهد بعض ديگرش مى باشد.»

از موارد تفسير قرآن به قرآن، براى نمونه مى توان به آيه 11 از سوره شورى، (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) و آيه 10 از سوره فتح، (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)، اشاره کرد. ليس کمثله شى ء از محکمات قرآن است و معناى آن روشن و واضح است. اين آيه مى گويد هيچ چيز مانند خدا نيست؛ خداى متعال يک حقيقت بى مانند است.

در آيه يدالله فوق ايديهم مى گويد دست خدا بالاى دست هاست. هر چند اين آيه به خداوند، دست نسبت داده است، لکن آيه ليس کمثله شى ء اين معناى ظاهرى را نفى مى کند و با توجه به آن مى فهميم مراد از (يد) معناى ظاهرى آن يعنى (دست) نيست؛ بلکه مى بايد معانى کنايى از قبيل قدرت و امثال آن منظور باشد.

بنابر اين، تفسير و توضيح آيه (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) بدون توجه به آيه ليس کمثله شى ء خروج از روش صحيح تفسير است و ممکن است خطا از کار درآيد و بر اساس تفسير غلط، تصويرى ناصحيح و جسمانى از خدا ارائه شود.

بنابراين، در تفسير قرآن بايد به اين نکته توجه کنيم که آيات را در ارتباط با يکديگر مورد توجه قرار دهيم و سعى کنيم مضمون آنها را به کمک خود قرآن بفهميم.

## رعايت اصول و قواعد محاوره عقلايى در فهم قرآن

چهارمين نکته اى که مى بايد در تفسير قرآن بدان توجه شود رعايت اصول و قواعد محاوره عقلايى در فهم درست از قرآن کريم است. به خصوص آن جا که در باب آيه اى، روايت صحيح و تبيين روشنى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يا ائمه معصومين عليهم‌السلام در دسترس نباشد ضرورت رعايت اصول و قواعد محاوره عقلايى در فهم درست از آيات قرآن مضاعف مى گردد.

در اين مرحله است که نقش بزرگان دين و مفسرين و آشنايان به علوم اهل بيت، که عمر خويش را در فهم معارف قرآن و علوم اهل بيت مصروف داشته اند، در فهم صحيح از قرآن و تبيين معارف دين ظاهر مى گردد. آنها هستند که بر طبق اصول محاوره عقلايى، عام و خاص هاى قرآن را تشخيص مى دهند و محدوده معنايى هر يک را مشخص مى کنند، مطلق و مقيدها را مى شناسند و آيات را با يکديگر تفسير مى کنند و ناظر بودن آيه اى به آيه ديگر را تشخيص مى دهند و در مقام تفسير بدان توجه دارند.

## متناسب بودن فهم مفسران با صلاحيت آنان

نکته ديگرى که در اين قسمت بايد مورد توجه قرار گيرد اختصاص به فهم قرآن و معارف دين ندارد؛ بلکه در ساير رشته ها و تخصص هاى گوناگون علمى مورد قبول همگان است و آن، وجود مراتب فهم و متناسب بودن آن با توانايى ذهنى و مقدار کوشش و تلاش و دقت در فهم صحيح است. توضيح اين که:

در مباحث فقهى يکى از مسائلى که تقريبا همه فقها بدان فتوا مى دهند و از وظايف مقلد مى شمارند، مساله تقليد از اعلم است. بر اين اساس، گفته مى شود فقاهت و تخصص در رشته فقه و استنباط احکام از ديگران داراى فهم و مهارتى بيشتر و از شم فقاهت برترى برخوردار است، تقليد کند.

البته ديگر مراجع که از نظر قوه استنباط در حد آن فقيه اعلم نيستند نيز فقيه و مجتهد هستند؛ لکن در مراتب بعدى قرار دارند. ناگفته نماند فتواى فقها مبنى بر لزوم تقليد از اعلم نيز برخاسته از يک روش عقلايى است.

درست مثل رجوع به پزشک متخصصى که سال ها تجربه طبابت دارد و ترجيح آن بر شخصى که امروز مجوز طبابت گرفته است يک روش عقلايى است و عمل بر خلاف اين روش مورد مذمت عقلا قرار مى گيرد. فهم و تشخيص دقايق معارف قرآن، جز در صلاحيت متخصصان و آشنايان به علوم اهل بيت عليهم‌السلام، که عمر خويش را در فهم قرآن و معارف دينى صرف کرده اند، نمى باشد و با توجه به مراتب فهم قرآن و تفسير اين کتاب آسمانى، بديهى است هر قدر امور و نکات مذکور مورد توجه و دقت بيشتر قرار گيرد از ضريب احتمال خطا در تفسير آيات الهى کاسته مى شود و به فهم صحيح از اين کتاب آسمانى نزديک تر مى شويم.

## لزوم توجه به قراين کلامى

ششمين تذکرى که توجه خوانندگان را بدان جلب مى کنيم لزوم توجه به قراين کلامى و مقامى و شان نزول آيات است. هر چند قرآن کريم براى همه عصرها و نسل ها نازل شده است و مخاطب آن مردم همه عصرهايند؛ لکن قراين و شان نزول ها و موقعيت هاى زمانى و مکانى که آيات کريمه در آن نازل شده است براى مخاطبان اوليه و مردمان عصر نزول قرآن چنان روشن بوده است که جاى هيچ گونه ترديد و اختلافى در معنا و تفسير آن باقى نمى مانده است.

به علاوه اگر آيه اى مبهم مى نموده، دسترسى مردم به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چندان مشکل نبوده است. اما امروزه با دور شدن از عصر نزول و امکان مخفى شدن بعضى قراين و شان نزول ها، ضرورت و لزوم دقت در فهم صحيح از قرآن اهميت مضاعف مى يابد.

از طرف ديگر، اطلاع از معانى حقيقى و لغوى الفاظ به کار رفته در قرآن کريم از مسائلى است که بدون آن، فهم صحيح و تفسير درست قرآن ميسر نيست. ممکن است غفلت از تحول معنايى، که گاه به مرور زمان در يک لغت رخ مى دهد، موجب اشتباه و بدفهمى شود.

براى مثال، معنا و مفهوم کلمه (تقيه) براى همگان روشن است. آنچه در فرهنگ عمومى از اين کلمه اراده مى شود اين است که شخصى عقيده و مذهب خود را مخفى کند و چنان وانمود کند که مخاطب او از عقيده و مذهب واقعى او آگاه نشود.

اين، در حالى است که معناى لغوى تقيه، پرهيزکارى است و در قرآن و نهج البلاغه به همين معنا به کار رفته است. هر چند واژه تقيه در قرآن نيست، لکن واژه (تقاه)، که مرادف با، تقيه و تقواست در آيه اتقوا الله حق تقاته (50) آمده است.

## وجود محسنات کلامى در قرآن کريم

هر چند قرآن کريم، چنان که خود مى گويد، به زبان روشن و آشکار نازل شده است و هر کس در حد فهم و استعداد خود مى تواند از اين کتاب آسمانى بهره مند شود؛ لکن توجه به اين نکته ضرورى است که قرآن از فصيح ترين و بليغ ‌ترين محسنات کلامى و بيانى برخوردار است و بديهى است که توجه به نکات مذکور نيز از شرايط اساسى استفاده صحيح و درست از قرآن کريم است.

گاه در قرآن کريم چنين است که آيه اى حکمى را به صورت عام و کلى بيان مى کند و در آيه ديگرى محدوده آن حکم را روشن مى کند. يا در آيه اى حکمى را به صورت مطلق بيان کرده است و از آيه ديگرى قيد و شرط آن استفاده مى شود.

بيان مطلب از طريق مثال و استفاده از کنايه و استعاره و مجاز و امثال آنها نيز از شيوه هايى است که در قرآن به کار رفته است و چون مخاطب قرآن انسان ها هستند و شيوه هاى مذکور از محسنات کلام انسانى و عقلايى در بيان مقصود محسوب مى شود، قرآن نيز از شيوه هاى مذکور به زيباترين نوع ممکن در بيان احکام و معارف خود استفاده مى کند.

بنابراين، شيوه هاى به کار رفته در قرآن همان شيوه اى است که عقلا در بيان مقاصد خويش به کار مى گيرند، با اين تفاوت که نوع و کيفيت استفاده از هنرهاى بيانى که در قرآن بکار رفته است از نظر مرتبه و زيبايى و شيوايى، با به کارگيرى محسنات مذکور در کلام آدمى قابل مقايسه نيست.

دليل اين امر نيز آن است که قرآن کريم کلام خداى متعال است که به فصيح ترين و بليغ ‌ترين بيان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده است و اصول فن فصاحت و بلاغت را به بشر آموخته است. اين کتاب، با زيباترين، شيواترين و رساترين بيان مردم را به توحيد و هدايت و تکامل و سعادت فرا خوانده است.

خلاصه و نتيجه مباحث بخش پايانى اين فصل در يک جمله اين است: توجه به نکات و محسنات کلامى به کار رفته در قرآن، در کنار نکات قبلى، از شرايط ضرورى فهم آن است که عدم توجه به آنها بى شک بدفهمى و تفسير نابجا را در پى خواهد داشت.

# فصل سوم: قرآن و تهاجم فرهنگى

متضايف بودن حق و باطل

با توجه به مطالبى که در دو فصل قبل بيان شد و در حدى که هدف کتاب تاءمين شود درباره موقعيت و اهميت قرآن و نقش اين کتاب الهى از ديدگاه نهج البلاغه در هدايت انسان ها به سوى سعادت و کمال توضيحاتى به اختصار داده شد.

اکنون اين سوال مطرح مى شود که آيا رعايت مطالب پيش گفته براى استفاده از قرآن کريم و تمسک به ثقل اکبر، اين ميراث بزرگ پيامبر عظيم الشان صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، کافى است؟

ممکن است گفته شود اگر تمام نکاتى که در فهم صحيح و برداشت درست از قرآن نقش دارد، رعايت گردد قهرا احکام و معارف قرآن آن گونه که هست فهميده مى شود و فرهنگ جامعه بر اساس رهنمودهاى قرآن کريم شکل مى گيرد و مردم در سايه حکومت دينى در پناه قرآن از خطر انحراف مصون مى مانند؛ زيرا تمسک به قرآن همان فهم صحيح معارف آن و عمل بر اساس رهنمودهاى قرآنى است.

پاسخ مذکور هر چند تا حدودى در هدايت گرى هاى فردى قرآن درست تلقى مى شود؛ لکن تحقق کامل اين مساله در صورتى است که به نقش بايسته قرآن در سطح کلان نگريسته شود و جايگاه آن در مقابل افکار انحرافى و مهاجمان به فرهنگ دينى مورد توجه قرار گيرد.

به نظر مى رسد بدون شناخت افکار انحرافى مخالفان قرآن و مقابله با آنها از طريق روشنگرى و بر ملا کردن توطئه هاى فرهنگى آنان، حاکم کردن فرهنگ قرآن کريم و هدايت جامعه بر اساس اعتقادات و ارزش هاى دينى کار چندان آسانى نباشد. اين نکته اى است که اغلب مورد غفلت قرار مى گيرد.

بنابراين به موازات سعى در فهم قرآن و عمل به رهنمودهاى آن، هيچ گاه دشمنان و مخالفان قرآن را نبايد از نظر دور داشت. تمسک به قرآن و حاکميت بخشيدن به اين کتاب آسمانى جز با شناخت تفکرات انحرافى ضد قرآنى و مقابله با آنها امکان پذير نيست.

حق و باطل همچنان که در مقام شناخت متضايفند در مقام عمل نيز متضايفند؛ يعنى همان طور که اگر حق را بشناسيد باطل را نيز خواهيد شناخت و شناخت باطل نيز شما را کمک مى کند تا حق را بشناسيد، در مقام عمل نيز حاکميت بخشيدن به قرآن در جامعه بدون شناخت مخالفان و افکار انحرافى آنان و مقابله با توطئه ها و شگردهاى شيطانى آنها در تضعيف فرهنگ دينى مردم ممکن نيست.

ما در اين زمينه ابتدا سخن حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه را مورد توجه قرار مى دهيم آن گاه با بيان راه کارهاى مخالفان قرآن در منحرف کردن افکار جامعه، برآنيم تا با بيان شبهات ملحدين، ذهن عموم مردم و به خصوص طبقه جوان و تحصيل کرده جامعه را با ترفندهاى شيطانى دشمنان آشنا کنيم.

شناخت دشمنان و مخالفان قرآن و فرهنگ دينى از چنان اهميت و حساسيتى برخوردار است که حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتى تعرفوا الذى ترکه و لن تاخذوا بميثاق الکتاب حتى تعرفوا الذى نقضه و لن تمسکوا به حتى تعرفوا الذى نبذه فالتمسوا ذلک من عند اهله فانهم عيش العلم و موت الجهل»؛ (51) بدانيد شما هرگز راه هدايت را نمى شناسيد و در آن راه قرار نمى گيريد مگر آن که کسانى که هدايت الهى را رها کرده اند بشناسيد و هرگز به پيمان الهى که همچنان قرآن کريم است پاى بند نمى شويد مگر آن که پيمان شکنان را بشناسيد و هرگز از متمسکان به حبل المتين الهى و پيروان واقعى قرآن محسوب نمى شويد مگر آن که کسانى که قرآن را کنار گذاشتند و به اين کتاب الهى قرآن پشت کردند، بشناسيد.

آن گاه مى فرمايد: تفسير و معارف قرآن را از اهل قرآن (اهل بيت) بگيريد؛ زيرا آنها هستند که علوم و معارف الهى را زنده مى کنند و جهل و نادانى را مى ميرانند.

اين بيان روشنگرانه حضرت على عليه‌السلام مبنى بر لزوم دشمن شناسى و آشنايى با افکار انحرافى و ضرورت معرفى منحرفان، وظيفه عالمان دينى و مبلغان علوم و معارف الهى را مضاعف مى کند؛ زيرا زدودن افکار انحرافى و شبهات ملحدان از افکار مردم به خصوص جوانانى که از نظر علوم و معارف دينى از بنيه علمى کافى برخوردار نيستند، از کارهاى زير بنايى تبليغ و حاکميت بخشيدن به فرهنگ قرآنى و دينى است و بدون آن نمى توان انتظار نتيجه مطلوب و بايسته داشت.

براى روشن شدن اين مطلب، بحث را در سه بخش شبهات، شگردها و انگيزه هاى مخالفان از طرح شبهات پى مى گيريم.

هر چند قرآن بزرگ ترين نعمتى است که خداى متعال به بندگانش عطا فرموده و هر چند خود، ضمانت حفظ آن را از دستبرد شياطين و تحريف انسان هاى شيطان صفت بر عهده گرفته است؛ لکن اين تمام داستان نيست.

شيطان، اين قسم خورده فرزندان آدم، نيز در هر زمان، متناسب با شرايط و روحيات حاکم بر کسانى که از نظر موقعيت هاى اجتماعى قادر به تاثير گذارى بر اذهان مردم هستند، شبهه اى در راستاى هواهاى نفسانى آنان بر ايشان القا مى کند تا از طريق آنها عموم مردم را به دنبال خود بکشد و از قرآن و دين منحرف نمايد.

از آن جا که قرآن بزرگ ترين وسيله نجات و هدايت و سعادت انسان هاست، همه آرزو و هدف شيطان جدا کردن مردم از قرآن و دين است. يکى از کارهاى شيطان در اين راه، ترغيب و وسوسه انسان هايى است که مى توانند با القاى شبهات پيرامون دين و قرآن، در ايمان و اعتقاد مردم خلل وارد کنند.

فعاليت شيطان و شيطان صفتان در مبارزه با قرآن کريم از همان ابتداى نزول قرآن وجود داشته است. اين فعاليت ها از سفارش به پنبه در گوش قرار دادن و ممانعت از شنيدن آيات الهى و تهمت و افترا زدن بر پيامبر شروع شد و امروزه نيز به اشکال ديگرى ادامه دارد و از اين پس نيز ادامه خواهد داشت.

در اين زمينه از ذکر جزئيات نحوه مقابله با قرآن در طول تاريخ صرف نظر مى کنيم و براى پرهيز از اطناب بحث، با ذکر برخى از شبهه هايى که امروزه در سطح جامعه براى تضعيف فرهنگ دينى و عقايد مذهبى مردم و جوانان مطرح مى شود، سعى مى کنيم تا اذهان خوانندگان و جوانان را روشن کنيم تا با آگاهى از اين ترفندهاى شيطانى بتوانند با تهاجم فرهنگى دشمنان مقابله کنند.

آن گاه که شياطين در مبارزه با قرآن، از نابودى و از بين بردن آن مايوس شدند، تصميم گرفتند مردم را از آشنايى با محتواى آن محروم کنند. مخالفان قرآن در طول چندين قرن در ميان مسلمانان و به خصوص در ميان شيعيان چنين تبليغ مى کردند که ما نبايد از قرآن چندان انتظار داشته باشيم؛ زيرا قرآن براى ما قابل فهم نيست و ما از باطن قرآن مطلع نيستيم، بنابر اين نمى توان به ظاهر قرآن استناد کرد.

آنها با القاى اين فکر که ما قادر بر فهم قرآن نيستيم سعى مى کردند مردم را از استفاده از قرآن محروم کنند و در نتيجه قرآن را از متن زندگى مسلمانان بيرون کنند. در اين بين هر چند احترام ظاهرى به قرآن در شکل قرائت و بوسيدن و مقدس و محترم شمردن آن در ميان مسلمانان رايج بود؛ لکن آنچه هدف دشمنان و مخالفان قرآن است محروم کردن مردم از محتواى قرآن و عمل به رهنمودهاى اين کتاب آسمانى است.

امروزه مدعيان روشن فکرى که از علوم و معارف اسلامى بهره چندانى ندارند گمراه کننده ترين شبهه ها و ترفندهاى شيطانى را که از قرن ها پيش در مغرب زمين در باب کتاب هاى تحريف شده اديان ديگر مطرح بوده است با نام افکار نو در مجامع فرهنگى و علمى جامعه مطرح مى کنند و طبقه در حال تحصيل و تشنه دانش و آگاهى را که از مبانى افکار باطل و تخيلات شيطانى آنها بى اطلاع هستند تحت تاثير قرار داده، به گمان خود پايه اعتقادى آنها را سست مى کنند.

غافل از آن که مردم مسلمان و به خصوص جوانان در حال تحصيل و فرهيختگان تيز هوش مسلمان، به بطلان افکار بى بنيان و عاريتى و دور از منطق و عقل آنان پى خواهند برد.

عقايد و افکار و انديشه هاى مردم مسلمان و فرهيختگان دين باور مبتنى بر عقل و منطق و برگرفته از علوم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام است و از آبشخور وحى سرچشمه مى گيرد و هر گاه مسلمانى در زمينه هاى فکرى و اعتقادى با افکار انحرافى مواجه مى شود در صدد برمى آيد تا آن را با عالمان و متخصصان علوم و معارف دينى در ميان بگذارد تا جواب صحيح و منطقى دريافت کند.

## شبهه دست نيافتنى بودن حقيقت دين

شبهه دست نيافتنى بودن حقيقت دين با انگيزه هايى بسيار شيطانى طرح گرديده و آثارى بس ويران گر دارد که فعلا مجال پرداختن به همه آنها وجود ندارد. در اين جا تنها با توضيح اصل اين شبهه و بيان صريح برخى زواياى پنهان و لوازم آن، قضاوت را به عهده خود شما مى گذاريم.

از اين جا که بحث ما در خصوص قرآن کريم است شبهه مذکور را در خصوص قرآن مورد بحث و بررسى قرار مى دهيم. اين شبهه در مورد فهم قرآن کريم به اشکال گوناگون و در سطوح مختلف مطرح مى شود.

گاه اين گفته مى شود که بعضى از آيات قرآن کريم تفسيرهاى مختلف دارد و مفسرين در تفسير و تبيين آنها اتفاق نظر ندارند و ما هر قدر هم تحقيق کنيم تا نظرى صايب که بيانگر سخن واقعى قرآن باشد، به دست آوريم، در نهايت تنها تفسير و نظر يکى از مفسران را خواهيم پذيرفت که طبيعتا ديگر مفسران آن را نظر قرآن نمى دانند. بنابراين، دست يابى به سخن واقعى قرآن ميسر نيست.

طبيعى است القا کنندگان اين شبهه در صددند تا با القاى تفکر مذکور کسانى را که از قوت فکر و انديشه اى توانا برخوردار نيستند و قدرت تحليل و پاسخ گويى و مطالعه کافى در معارف دينى ندارند دچار ترديد کنند. آنها بر اساس پندارهاى غلط فکر مى کنند بنيان هاى فکرى و اعتقادى مسلمانان بر اساس تقليد کورکورانه استوار شده است که با اين تخيل آفرينى ها ويران شود.

آنان چون خوب مى دانند آن گاه که فکر و عقل و منطق مطرح شود تنها قرآن و معارف اين کتاب الهى است که مورد تصديق عقل و منطق صحيح قرار مى گيرد و هر انسان حق طلب با صدق دل آن را مى پذيرد، سعى کردند شبهه مذکور را به صورتى عميق تر مطرح کنند تا به زعم خود ضربه اى عميق تر به تفکر دينى زده باشند. غافل از آن که انديشه ورزان تيزهوش مسلمان با تحليل تفکر آنان، به پيامدها و لوازم باطل اين نوع تفکر، که سرانجامى جز فرو غلطيدن در ورطه شکاکيت ندارد، پى خواهند برد.

به هر حال از طرح شبهه مذکور به شکلى که بيان شد چنين بر مى آيد که طرح کنندگان شبهه معتقدند قرآن کريم داراى واقعياتى ثابت است ولى چون مفسران در تفسير قرآن اتفاق نظر ندارند، دست ما از سخن واقعى قرآن کوتاه است. بنابراين استفاده از قرآن ممکن نيست و بايد آن را کنار گذاشت.

لکن وقتى با آيات صريح و روشن قرآن روبه رو مى شوند و نمى توانند خدشه اى در ظهور و معناى روشن آنها وارد کنند و خود را در برابر منطق و عقل و محکمات قرآن عاجز مى بينند پاى فراتر نهاده، شبهه را به گونه اى ديگر مطرح مى کنند.

آنان براى دست يابى به هدف خود، که بى اعتبار کردن قرآن و اعتقادات و ارزش هاى دينى است، از سخن قبلى خود مبنى بر عدم امکان فهم قرآن و معارف دينى، کاملا تغيير موضع داده، درست در نقطه مقابل قرار مى گيرند.

آنها در موضع قبلى خود با قبول معنايى ذاتى و واقعى براى سخن قرآن و معارف دينى آنها را وراى دسترسى انسان مى دانستند؛ اما در اين موضع جديد، قرآن و آموزه هاى دينى را تهى از واقعيت دانسته، معارف و دستورات دينى را برداشت هاى ذهنى افراد از آيات تلقى مى کنند و مى گويند نه تنها قرآن، بلکه همه کتاب هاى آسمانى چنان نازل شده اند که مى توانند به گونه هاى مختلفى تفسير شوند و همه آن تفاسير مختلف و برداشت هاى متفاوت درست و صحيح باشند.

اگر سوال شود، حتى در صورتى که آن تفاسير و برداشت ها در حد تضاد با يکديگر اختلاف داشته باشند، آنان در پاسخ خواهند گفت، اختلاف برداشت ها ولو در حد تضاد و تناقض ايجاد و مشکل نمى کند؛ زيرا اصلا قرآن و دين واقعيتى را بيان نکرده است.

بلکه تنها الفاظ و قالب هايى تهى به اسم وحى الهى بر پيامبر القا شده و هر کس با مراجعه به آنها مطلبى در ذهنش تداعى مى شود!! آنچه تداعى مى شود فهم خود انسان است و چون انسان ها داراى ذهنيت هاى متفاوتند در نتيجه فهم ها متفاوت است.

دين همان فهم هاى متفاوت انسان ها از الفاظ و آيات قرآن و آموزه هاى دينى است و چون قرآن و آموزه هاى دينى بيانگر هيچ واقعيتى نيست، فهم هاى متفاوت از آنها نيز قابل تصديق و تکذيب نيست. همه فهم ها بر حق، و محکوم به صحت و درستى است؛ زيرا قرآن حقايق ثابتى که تنها يکى از فهم ها و تفسيرها با آن مطابق باشد، بيان نمى کند.

تخيل پردازان نظريه صراطهاى مستقيم يا قرائت هاى مختلف از دين از اين نيز پاى فراتر نهاده، براى ضربه زدن به ريشه و اساس دين، يعنى وحى، مى گويند نه تنها بشر از قرآن و وحى الهى حقيقت ثابتى را درک نمى کند و هر کس ذهنيت خودش را با نام وحى، بيان و تفسير مى کند؛ بلکه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز به خاطر دارا بودن ويژگى بشرى، فهم و درک و برداشت خود را به اسم وحى براى مردم بيان کرده است.

بنابراين، فهم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز يک فهم شخصى و متناسب با ذهنيت و شرايط خاص زمانى و مکانى او بوده است که به صورت الفاظ و آيات بيان کرده است. بنابراين نمى توان قرآن را کلام خدا و وحى الهى دانست؛ بلکه بايد گفت قرآن کلام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

حتما سوال خواهيد کرد پس با آياتى از اين قبيل چه بايد کرد: (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (52) پيامبر هرگز از روى هواى نفس سخن نمى گويد، آنچه مى گويد چيزى جز وحى که بر او نازل شده است، نيست. يا: (تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)؛ (53) قرآن کلامى است که از پروردگار جهان نازل شده است و اگر او سخن دروغ بر ما مى بست ما او را با قدرت مى گرفتيم سپس رگ قلبش را قطع مى کرديم.

طرفداران اين نظريه در پاسخ مى گويند اين مضامين نيز برداشت و فهم خود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بيانگر احساسات اوست.

بديهى است چنين نظريه اى سرانجامى جز فرو رفتن در ورطه شکاکيت و انکار واقعيت و ناديده گرفتن عقل و منطق و بازى کردن با الفاظ ندارد؛ القا کنندگان اين تفکر، در مقابل روشن ترين معانى و واضح ترين مفاهيم خواهند گفت اين احساس و برداشت شماست و حاکى از هيچ واقعيتى جز ذهنيات شخص شما نيست، بنابراين براى خودتان خوب و محترم است ولى براى ديگران ارزش و اعتبارى ندارد!

به هر حال به نظر مى رسد ترويج چنين نگرشى نسبت به دين و قرآن، از پيشرفته ترين شگردها و دام هاى شيطانى باشد که تاکنون براى اغوا و فريب فرزندان حضرت آدم عليه‌السلام تدارک ديده شده است.

## تلقين و تکرار؛ سلاح مهم شياطين

يکى از راه کارهاى شياطين براى اغواى انسان ها اصرار و مقاومت آنان بر وسوسه آدميان و نفوذ در ذهن و عقل آنهاست. به همين دليل، قرآن آنها را به لقب وسواس و خناس ياد مى کند و مردم را راهنمايى مى کند که از شر شياطين انس و جن به خدا پناه ببرند؛ زيرا شياطين با خواندن دمادم و القاى تخيلات بر قلب انسان درصددند تا ذهن و عقل انسان ها را در سيطره خود قرار دهند و افکار او را در سراشيب سقوط و گمراهى جهت بخشند.

شياطين و انسان هاى شيطان صفت خود مى دانند که براى جاى دادن تخيلات شيطانى در اذهان مردم خداپرست بايد آن قدر بگويند و بنويسند و تکرار کنند تا اذهان را با تخيلات باطل خود مانوس نموده، به تدريج در فکر و عقل آنها نفوذ کنند. خود آنان مى گويند آن قدر بايد گفت و نوشت و تکرار کرد تا مردم را دچار شک و ترديد نمود.

آنان با الهام گرفتن از ابليس، در درجه اول در صدد اغوا و منحرف کردن طبقه تحصيل کرده و در حال تحصيل اند؛ زيرا گمان مى کنند با فريب آنها، بهتر مى توانند عموم مردم را منحرف کنند. غافل از آن که خداى متعال مشعل هاى فروزانى براى هدايت مسلمانان و شيعيان قرار داده و مردم مسلمان به لطف الهى و با الهام از علوم و معارف آنان به شگردهاى شيطانى دشمنان پى خواهند برد و روز به روز در پيروى از قرآن پايدارتر و استوارتر مى گردند.

## استناد به متشابهات؛ شگردى ديگر در مقابله با قرآن

پيش از اين به اين مطلب اشاره شد که يکى از مقامات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام مقام تفسير و تبيين وحى الهى است؛ چون قرآن داراى محکمات و متشابهات است و چنان که قبلا بدان اشاره شده داراى ظاهر و باطن است که دسترسى به عمق معارف آن جز براى پيامبر و ائمه معصومين و آشنايان به علوم الهى ميسر نيست و تفسير و تبيين آن جز از عهده دانش آموختگان مکتب اهل بيت بر نمى آيد.

بنابراين طبق حکم عقل و روش عقلا مبنى بر لزوم رجوع عالم به جاهل، براى فهم قرآن و معارف دين راهى جز رجوع به آورنده اين کتاب الهى و ائمه معصومين عليهم‌السلام و دانش آموختگان مکتب آنها نيست. لکن چنين نيست که همه انسان ها از روش عقلايى تبعيت کنند و يا خود را پاى بند عقل و اصول منطقى فهم و تفهيم و تفهم بدانند.

کسانى وجود دارند که تنها در پى گمراه کردن مردمند و هدفشان جز ايجاد شبهه و فتنه در جامعه نيست. قرآن نيز اين معنا را پيش بينى کرده است: (هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ). (54) اين آيه، قرآن کريم را به دو بخش محکمات و متشابهات تقسيم کرده است و از محکمات به ام الکتاب ياد کرده است. بخشى از قرآن، آيات محکمند که نسبت به بخش دوم، يعنى متشابهات، جنبه مادر و ريشه و اصل دارند.

محکمات قرآن عبارت از آياتى است که معانى آنها روشن است و معارف آنها قابل ترديد نيست. اين آيات، اصول و امهات معارف قرآن را تشکيل مى دهند. معيار و ملاک درستى و نادرستى معارف دينى محکمات و امهات قرآن است.

در مقابل، آياتى هستند که بدون کمک گرفتن از محکمات قابل فهم نيستند و چنان نيست که همگان به عمق معناى آنها پى ببرند. از اين بخش از آيات قرآن به متشابهات تعبير مى شود.

قرآن مردم را از تبعيت متشابهات بدون توجه به محکمات و تفسير و تبيين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام منع کرده است. قرآن کريم تبعيت از متشابهات را نشانه انحراف دل مى داند و مى فرمايد کسانى که متشابهات قرآن را ملاک فکر و فهم و اعتقادات خود قرار مى دهند در پى فتنه و تاويل و تحريف قرآن هستند. به بيان قرآن، تاويل و تفسير آيات متشابه را جز خدا و راسخين در علم و ائمه معصومين عليهم‌السلام نمى دانند.

راسخين در علم کسانى هستند که با دل و جان بندگى خدا را پذيرفته اند و مى گويند ما به قرآن ايمان آورده ايم؛ چه محکمات و چه متشابهاتش، همه از سوى پروردگار است.

## حکمت وجود متشابهات در قرآن

در اين جا ممکن است اين سوال مطرح شود که چرا قرآن به گونه اى نازل شده است که همه آيات آن بين و محکم و بدون هيچ ابهام و اجمالى باشد، تا براى همه به طور يکسان قابل فهم و استفاده باشد؟

براى پاسخ به اين سوال ابتدا به ذکر مقدمه اى کوتاه مى پردازيم: ذهن ما انسان هاى عادى تابع عوامل طبيعى است. انسان هاى عادى هنگامى که از مادر متولد مى شوند از طريق حواس ابتدا با محسوسات آشنا مى شوند و در آغاز، فهم و ادراک آنها در محدوده محسوسات و ماديات شکل مى گيرد؛ لکن به تدريج قواى فکرى انسان رشد مى کند و کم کم قدرت تجريد پيدا مى کند و در نتيجه قدرت درک مطالب مافوق مادى براى او حاصل مى شود.

هر قدر عقل انسان از رشد و قدرت تجريد بيشترى برخوردار شود و از فضاى ماده و ماديات فراتر رود به همان ميزان حقايق ماوراى طبيعى را بهتر درک مى کند و چون همه انسان ها از نظر رشد عقلى در سطح يکسانى نيستند از نظر ادراک امور نامحسوس نيز يکسان نمى باشند.

کم نيستند انسان هايى که ده ها سال از عمرشان مى گذرد، اما فهم و درک آنها در همان حد فهم و درک اطفال هفت، هشت ساله باقى مانده است و بعد از گذشت عمرى، هنوز ممکن است خدا و مجردات را زمانى و مکانى تصور کنند؛ زيرا فهم و استعداد آنها و قدرت تعقل و توانايى ذهنى آنان هم چنان در محدوده ماديات باقى مانده است، در حالى که اساس دين، ايمان به غيب است؛ يعنى ايمان به حقايق مجرد و غير مادى.

قرآن مى فرمايد: (ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)؛ (55) آن قرآن بى شک هدايت گر پرهيزکاران؛ يعنى کسانى که ايمان به غيب مى آورند، مى باشد.

بنابراين اساس ايمان اين است که انسان به حقايقى غير از محسوسات ايمان بياورد و به آنها اعتقاد داشته باشد. اما حقيقت و کنه آن حقايق چيست، مطلبى است که فهم آن جز با الهام هاى الهى که بر دل انبيا و ائمه معصومين عليهم‌السلام وارد مى شود قابل درک نيست.

ما انسان هاى متعارف براى درک شمه اى از امور و حقايق ماوراى طبيعى راهى جز تقويت قواى عقلانى خود و گذر تدريجى از محسوسات به مجردات و امور ماوراى طبيعت نداريم.

از طرف ديگر، الفاظى که در حوزه مجردات به کار مى رود، غالبا در ابتدا براى معانى محسوس وضع شده است؛ (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)؛ (56) دست خدا بالاى دستان آنهاست، يا: (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)؛ (57) خدا بالا و بزرگ است. واژه هاى فوق، على، عالى و علو، همه به معناى بالا است در مقابل سافل و پايين.

بديهى است انسان در ابتدا از اين واژه ها معنايى فراتر از معناى حسى درک نمى کند؛ مثلا انسان سر خود را ملاک بالا بودن قرار مى دهد و هر چه از محاذات سر به طرف آسمان قرار گرفته باشد آن را بالا مى داند و براى معناى پايين پاى خويش را ملاک قرار مى دهد و آنچه از آن فروتر باشد پايين مى داند.

به همين لحاظ است که مى گويد آسمان بالا و زمين پايين است. لکن با ورود به زندگى اجتماعى، به تدريج از اين مانى حسى، پاى فراتر نهاده، معناى غير حسى و انتزاعى آنها را درک مى کند؛ يعنى آن گاه که گفته مى شود فلان شخص مقامش بالاست يا بالاتر رفته است، ديگر انسان از اين واژه آن معناى حسى بالاتر از سر بودن را نمى فهمد و از پايين آمدن مقام، آن معناى حسى برايش تداعى نمى شود.

بديهى است در اين گونه کاربردها معنايى که منظور مى شود از لوازم مادى و محسوس، تجريد شده است. آن گاه که گفته مى شود کسى که همه هستى را با يک اراده مى آفريند مقامش بسيار عالى است آن علوى که به پروردگار نسبت داده مى شود بى نهايت فراتر از آن علوى است که به يک رئيس نسبت به زير دستانش اطلاق مى شود.

و فاصله بين اين دو، فاصله بين صفر تا بى نهايت و فاصله بين حقيقت و مجاز است؛ زيرا هر علو و مقام اعتبارى، عاريتى و از بين رفتنى است، به جز علو حقيقى که شايسته خداوند جهان آفرين و از آن اوست.

اوست که (أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ). (58) بنابراين وقتى قرآن مى گويد (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)؛ (59) نه علو خداوند علو مادى و محسوس است، نه از عظيم و بزرگ بودنش معناى مادى و محسوس منظور است. اما اين که حقيقت علو و بزرگى خدا چيست، مساله اى که عقل بشر بدان نمى رسد.

البته در بسيارى از موارد لفظ ديگرى هم غير از الفاظى که براى معانى محسوس به کار مى رود وجود ندارد و به ناچار همين الفاظ براى اشاره به معانى مجرد به کار مى رود؛ مثلا مى گويد خدا بالا و بزرگ است. بالا همان لفظى است که براى بالايى سقف نسبت به کف به کار مى رود و بزرگ همان لفظى است که درباره کوه دماوند به کار مى رود؛ لکن آن گاه که اين الفاظ درباره خدا به کار مى رود از معانى محسوس خود تجريد مى شود؛ البته باز چنان نيست که با تجريد نيز بتوان به حقيقت آن رسيد.

گفته مى شود الفاظ و معانى اى که نزديک شدن به حقيقت آنها از طريق مذکور صورت مى گيرد از يک نوع تشابه برخوردارند که مى تواند باعث ابهام و مغالطه شود. آن کس که هنوز نتوانسته معانى مذکور را از شوائب و لوازم حسى تجريد کند وقتى گفته مى شود خدا بالاست گمان مى کند خدا بالاى آسمان هاست، در حالى که خدا جسم نيست تا مکان براى او تصور شود: (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (60) اما او بيش از آن نمى فهمد. البته تکليفى هم بيش از آنچه مى فهمد ندارد؛ چون بيش از آن قدرت ندارد.

آن کسى که از اين مرحله گذشته و داراى قدرت فهم بيشترى شده است و معانى اعتبارى را نيز درک مى کند، وقتى گفته مى شود ان الله على عظيم، فکر مى کند بالايى و علو خدا نيز مثل علو و بالا بودن مرتبه رئيس نسبت به زير دستان است؛ اما اين معنا کجا و علو خدا کجا؟

آن کسى که عمر خويش را در راه تحصيل علم و دانش و حکمت و درک معانى مجرد سپرى کرده است معنايى بس فراتر از معانى مذکور، از علو و بالايى درک مى کند و مى گويد خدا نسبت به ماسواى خود علو وجود دارد.

همه مخلوقات وجود دارند و خدا نيز وجود دارد، اما وجود خداى تبارک و تعالى از نظر علو مرتبه وجودى با موجودات ديگر قابل قياس نيست، اما باز اين که حقيقت آن علو و بالايى و بلندى مرتبه وجودى چيست، مطلبى است که هر کس به قدر فهمش مى تواند بدان نزديک شود.

هر چند درک کنه آن براى کسى ميسر نمى شود. اکنون با توجه به توضيح مذکور مى گوييم، وقتى خدا بخواهد براى ما انسان ها درباره امورى که بالاتر از فهم عادى ماست سخن بگويد، بايد الفاظى به کار گيرد که ما با تامل در آنها به قدر فهممان آن را درک کنيم، هر چند ادراک کنه آن معانى بالاتر از فهم ماست. در چنين مواردى چاره اى جز به کارگيرى الفاظ متشابه نيست.

بنابراين آياتى که بيانگر امور ماوراى طبيعى و فراتر از فهم انسان هاى عادى است، خواه ناخواه، مرتبه اى از تشابه را خواهد داشت، و بايد به کمک محکمات به حقيقت آنها راهنمايى و نزديک شد.

مثلا آن گاه که قرآن مى گويد (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)، (61) و ما حقيقت و کنه علو مرتبه وجودى، و حقيقت عظمت خدا را درک نمى کنيم و بايد آن را به وسيله محکمات قرآن، مانند (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)، (62) تفسير کنيم تا دچار بدفهمى و تفسير نابجا نشويم.

آيه اول مى گويد خدا بالا و بزرگ است و در آيه دوم مى گويد توجه داشته باشيد خدا مانند و مثل ندارد؛ يعنى هر نوع علو مرتبه و بزرگى براى خدا تصور کنيد علو و بزرگى خدا را درک نکرده ايد؛ زيرا خدا از آن بالاتر است.

در باب صفات خدا نيز امر بدين منوال است. آن گاه که گفته مى شود خدا عالم است، خدا قدرت دارد، بديهى است حقيقت علم در مورد خداوند، فراتر و غير از آن معنايى است که درباره انسان با ادراک صورت هاى ذهنى در ذهن حاصل مى شود. اما حقيقت علم يا قدرت خدا چيست، و به طور کلى حقيقت اوصاف خدا چيست، مطلبى است که جز براى خدا که ذاتش عين علم و عين حيات و قدرت است قابل فهم نيست.

خداى متعال نيز براى راهنمايى بشر به خود و اوصاف خداوندى اش همين الفاظى که بشر ابتدا از آن معانى محسوس را درک مى کند به کار گرفته است تا بشر از آن معارف بلند، هر چند به قدرى اندک، بى بهره نماند.

بنابراين وجود آيات متشابه در قرآن از حکمت هاى الهى است که کاملا بسته مى شود. اما استفاده از متشابهات و تفسير و تبيين آنها چنان که قبلا بدان اشاره شد مطلبى است که بايد به کمک محکمات صورت گيرد؛ لکن چنان نيست که همه افراد و کسانى که در صدد فهم قرآن و معارف آن بر مى آيند مسير منطقى و عقلايى و طبيعى مذکور را براى فهم معارف الهى برگزينند.

در آيه مورد بحث، خداوند به وجود آيات متشابه و محکم در قرآن اشاره مى کند و مى فرمايد کسانى که (فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ)؛ (63) از نظر روحى داراى گرفتگى روحى و قلبى هستند و به کج فکرى و کج انديشى مبتلا شده اند و به تعبير ديگر (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ)؛ (64) قلب و روح آنها بيمار است، آيات متشابه را ملاک فکر و عمل خود قرار مى دهند، و بدون توجه به آيات محکم قرآن متشابهات را بر معانى محسوس حمل مى کنند و زمينه گمراهى خود و ديگران را فراهم مى کنند.

## ممزوج کردن حق و باطل؛ سلاح ديگر منحرفان

طبيعى است کسانى که در جامعه اسلامى مى خواهند با دين و قرآن و معارف و ارزش هاى دينى مقابله کنند براى رسيدن به اهداف خود هرگز راه مقابله مستقيم را انتخاب نمى کنند؛ زيرا به خوبى مى دانند در آن صورت با مخالفت عمومى مردم مسلمان روبه رو خواهند شد و در همان نخستين گام شکست خواهند خورد. آنها با استفاده از نکات روان شناختى راه کارهاى مناسب را در راستاى اهداف شيطانى خود بر مى گزينند.

يکى از راه کارهاى آنها ممزوج کردن حق و باطل است. آنها حق و باطل را در هم ممزوج مى کنند و آميزه اى از سخنان حق و باطل را با بيانى زيبا تبليغ مى کنند تا مخاطبان آنها که احيانا آگاهى و کارشناسى لازم را در تشخيص سخن حق از باطل ندارند، مجموع سخن آنها را قبول کنند، تا در نتيجه آن مطلب باطلى که با لعاب حق تزيين شده و در زير نقاب بيان ادبى زيبا پنهان است، ناخودآگاه به فکر و ذهن شنونده القا شود.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «فلو ان الباطل خلص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين و لو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين و لکن يوخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمز جان فهنالک يستولى الشيطان على اوليائه و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنى» (65)

اگر سخن باطل از اختلاط با حق جدا شود، کسانى که به دنبال حق بودند حق را مى شناختند و باطل بر آنها مخفى نمى شد و نيز اگر حق از امتزاج با باطل جدا مى شد زبان معاندين از تبليغ باطل قطع مى شد، ولى آنها حق و باطل را در هم مى آميزند و امر را مشتبه مى کنند. در اين فضا است که شيطان ولايت و رهبرى خودش را بر منحرفان و دوستانش تحکيم مى بخشد و به وسيله آنها انسان ها را گمراه مى کند و انسان هايى که با هدايت الهى به حق رهنمون مى شوند از تسلط شيطان و عوامل او نجات مى يابند.

طبيعى است منحرفان و کسانى که به تعبير قرآن قلب و روح آنها دچار تنگى است و در مقابل خدا حاضر به تسليم نيستند، آيات متشابه و آن دسته از رواياتى را که از نظر سند مغشوش يا از نظر دلالت متشابه است، سرلوحه کار و تبليغ خويش عليه اسلام قرار مى دهند و از شنيدن محکمات قرآن و سخن حق و معارف الهى که از زبان اهل بيت و ائمه معصومين عليهم‌السلام با اسناد معتبر رسيده است، گريزانند.

اينان که گاه خود را مسلمان مى دانند، دانسته يا ندانسته، با معاندين اسلام هم صدا مى شوند؛ زيرا آنها نيز در پى آنند که ضعف هايى به دروغ به اسلام نسبت دهند و با بزرگ کردن آنها از رغبت انسان هاى حق طلبى که تا کنون مسلمان نشده اند، بکاهند. در اين نوشتار، روى سخن با ملحدان و دشمنان غير مسلمان نيست؛ بلکه با کسانى است که خود را مسلمان مى دانند.

البته ممکن است آنان براى گوش فرا ندادن به سخن حق و سرباز زدن از تسليم در مقابل عقل و منطق، توجيهاتى از قبيل آنچه در قسمت قرائت ها و برداشت هاى مختلف از دين بدان اشاره شد، براى خود دست و پا کنند و بدون توجه به پيامدهاى سخنان خود بر موضع خود اصرار ورزند.

ما نيز در اين قسمت، قضاوت درباره آن توجيهات و سرانجام تفکر مذکور را به عهده خود خوانندگان محترم مى گذاريم؛ لکن از سر دلسوزى و خير خواهى آنان را به بازنگرى در عقايد و افکار و ايمانشان فرا مى خوانيم. هم چنان که قرآن نيز از مومنين مى خواهد يکديگر را به تفکر و تعقل و صلاح و هدايت دعوت کنند و حق را به يکديگر ياد آورى نمايند.

## قرائت هاى مختلف؛ حربه اى براى مقابله با قرآن

در قسمت هاى پيشين کتاب سخنانى به اختصار درباره عظمت و ويژگى هاى بزرگ ترين نعمت الهى بر بندگان، يعنى قرآن کريم، بيان شد. نيز گذشت که خداى متعال، قرآن کريم را به وسيله شريف ترين فرشتگان، حضرت جبرئيل امين، بر عزيزترين بندگان خود، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل فرمود تا در اختيار انسان قرار گيرد و انسان با آشنا شدن و به کار بستن دستورات و رهنمودهاى اين کتاب آسمانى در زندگى فردى و اجتماعى، سعادت دنيا و آخرت خويش را تاءمين کند.

بخشى از بيانات حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه، مبنى بر لزوم تمسک به قرآن با هدف رفع فتنه ها و گمراهى ها و درمان دردها و مشکلات فردى و اجتماعى، مورد توجه قرار گرفت و نيز گفته شد تفسير و تبيين قرآن به معناى تبيين احکام و تفصيل جزئيات مسائل و وظايف دينى، تنه در صلاحيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام است.

اين مطلب نيز توضيح داده شد که تفسير قرآن در خارج از حوزه احکام و وظايف دينى و تبيين معارف آن براى ديگران نيز تنها در صلاحيت متخصصان و عالمان دين و آشنايان به علوم قرآن و اهل بيت است گفتيم تنها، دانشمندانى که عمر خويش را در فهم معارف دين و علوم اهل بيت مصروف کرده اند، قادرند متشابهات و محکمات قرآن را از يکديگر باز شناسند و به کمک محکمات و روايات اهل بيت عليهم‌السلام متشابهات قرآن را نيز تفسير و معارف قرآن را براى مردم بيان کنند تا مردم بتوانند آن را مبناى حرکت فکرى و الگوى عملى و تکاملى فردى و اجتماعى خود قرار دهند و اين دعوت خداوند را که: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)، (66) لبيک گويند و زمينه رستگارى خود را فراهم سازند.

در مقابل اشاره کرديم کسانى از ديرباز با الهامات و وساوس شيطانى در صدد برآمده اند تا مردم را از قرآن جدا کنند.

اينان براى رسيدن به اهداف شيطانى خود در تلاشند تا با تخيل آفرينى چنين وانمود کنند که قرآن قابل فهم نيست و در نتيجه نبايد انتظار داشت که قرآن ما را در زندگى هدايت و راهنمايى کند، و گفتيم اين شبهه شيطانى که در طول تاريخ به اشکال مختلفى وجود داشته است، امروزه به شکل تکامل يافته اش به اوج خود رسيده و به صورت هاى جديدى مطرح مى شود؛ تا بدان جا که گاه امروزه مخالفان قرآن و فرهنگ دينى تخيلات خود را به شکل اين تئورى که زبان دين زبان مخصوصى است بيان مى کنند، تا کسانى که از علوم و معارف دينى آگاهى کافى ندارند فريب دهند.

هنگامى که از اينان سوال مى شود منظورشان از اين که زبان دين زبان مخصوصى است چيست، آنان در پاسخ، خاص بودن زبان دين را چنين بيان مى کنند که آموزه هاى دينى و قرآن، الفاظ و قالب هايى است که محتواى آنها را برداشت ها و ذهنيت هاى خود انسان ها تشکيل مى دهد.

البته اين نظريه خود را به گونه اى بيان مى کنند که شما به آسانى به هدف و مقصود آنها پى نبريد؛ زيرا در آن صورت به بى اساس بودن سخن آنها پى خواهيد برد.

به نظر مى رسد تفکر مذکور که گاه با نام صراطهاى مستقيم و گاه با تعبير برداشت ها، قرائت ها يا تفسيرهاى مختلف از دين و گاه در قالب تئورى هاى زبان دين و يا دين اقلى و اکثرى بيان مى شود هدفى جز مقابله با اعتقادات دينى و تفکر توحيدى نداشته باشد.

بر آگاهان پوشيده نيست که متدينان و به خصوص انديشمندان تيزهوش مسلمان، زيرک تر از آنند که به دور بودن سخنان آنان از عقل و منطق پى نبرند يا از اهداف پنهان القا کنندگان اين شبهات بى اساس غافل بمانند.

## انگيزه و هدف مخالفان فرهنگ دينى از نظر قرآن

با توجه به مطالب پيش گفته اين سوال مطرح مى شود که انگيزه و هدف مخالفان از اين شيطنت ها در مقابله با قرآن و فرهنگ دينى مردم چيست؟ براى پاسخ، ابتدا نظر قرآن را بررسى مى کنيم و سپس به توضيح سخن حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه در اين باره مى پردازيم.

از قرآن چنين استفاده مى شود که از همان آغاز نزول، شيطان در صدد برآمد و تمام سعى خويش را به کار گرفت تا با استفاده از نقاط ضعف شياطين انس و انسان هاى دنيا پرست، مردم را از قرآن جدا کند. از شيطان نيز جز اين انتظار نمى رفت؛ زيرا قسم ياد کرده بود که (فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ)؛ (67) به عزتت سوگند، که همه آدمى زادگان را گمراه مى کنم، مگر بندگان مخلص تو که از فريب دادن آنها مايوس هستم.

شيطان براى عملى کردن نقشه خود مبنى بر گمراه کردن مردم و محروم کردن آنها از معارف قرآن، آيات متشابه قرآن کريم را دست آويز قرار داد. دنياپرستان و اولياى خود را به تبعيت از متشابهات قرآن، بدون توجه به محکمات، تشويق و ترغيب مى نمود تا از طريق آنان سايرين را نيز به ترديد و گمراهى بکشاند.

خداى متعال بعد از تقسيم آيات قرآن به محکمات و متشابهات مى فرمايد: (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ) (68) کسانى که سر تا پاى وجودشان انحراف و پليدى و خود پرستى است و قلبشان بيمار است و تحت تاثير القائات شيطان قرار گرفته اند، محکمات قرآن و عقايد بديهى و روشن دين را رها مى کنند و با استناد به ظاهر آيات متشابه در تلاشند تا با بيان و تفسيرهاى نابجا و تحريف در معارف قرآن مردم را گمراه کنند. اين چنين انسان هايى دست پروردگان شيطانند، که او را در تحقق بخشيدن به هدفش يارى مى دهند.

قرآن اين انسان ها را با عناوينى از قبيل فى قلوبهم زيغ يا فى قلوبهم مرض ياد مى کند و مردم را از پيروى آنان بر حذر مى دارد.

آنچه در اين جا مورد تحقيق و بررسى قرار مى گيرد، تبيين انگيزه چنين انسان هايى در مخالفت با فرهنگ دينى، از نظر قرآن است. قرآن کريم مى فرمايد کسانى با انگيزه ابتغاء الفتنه، متشابهات قرآن را ملاک فکر و عمل خود قرار مى دهند و با دست آويز قرار دادن متشابهات يا با تاويل و تفسيرهاى نادرست از آيات، ظاهر قرآن را رها کرده، فتنه جويى مى کنند.

سوالى که در اين جا مطرح مى شود اين است که فتنه چيست؟ و فتنه جويى کدام است؟ متخصصان علم لغت، به خصوص آنهايى که سعى دارند لغت را به معناى اصلى خود برگردانند و با توجه به معناى اصلى لغت واژه ها را معنا کنند، گفته اند فتنه در اصل به معناى داغ کردن شى ء بر روى آتش است.

آن گاه که شى ء بر روى آتش قرار مى گيرد تا داغ يا سوزانده يا ذوب شود، عرب از اين معنا به فتنه؛ يعنى آن شى ء را داغ کرد، تعبير مى کند. در قرآن نيز ماده فتنه به همين معناى لغوى به کار رفته است؛ آن جا که مى فرمايد: (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ)؛ (69) يعنى روزى که آنها با آتش سوزانده مى شوند.

بنابراين، اصل معناى لغوى فتنه سوزاندن و ذوب کردن است؛ لکن چنان که لغت شناسان مى گويند گاه با توجه به لوازم يک معناى لغوى، آن معنا به لوازم يا ملزومات آن نيز سرايت مى کند و با اشراب لازمه معنا و استعمال آن لغت در لازمه معنا، کم کم آن لازم به صورت معناى دوم و سوم براى لغت در مى آيد.

لغت و واژه فتنه نيز بدين صورت است؛ زيرا چنان که گفته شد فتنه در اصل به معناى داغ شدن است، لکن داغ شدن يک لازمه اى دارد و آن اين که اگر اين داغ شدن و در آتش قرار گرفتن در مورد انسان اتفاق بيفتد - نظير آيه (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ) (70) - انسان حالت اضطراب پيدا مى کند.

اضطراب نيز گاه ظاهرى و بدنى است؛ مثل آن که مربوط به داغ شدن و سوختن جسمانى است و گاه ناشى از امور باطنى و روحى است. پس اضطراب در واقع از لوازم فتنه و داغ شدن است؛ سپس از باب گسترش در معناى لفظ، به چيزهايى که باعث اضطراب هاى معنوى و باطنى مى گردد نيز فتنه اطلاق مى شود.

از آن جا که يک قسم از اضطراب هاى روحى و روانى، اضطراب و نگرانى و ترديدى است که در زمينه اعتقادات پيش مى آيد؛ به آنچه چنين اضطراب هايى را باعث شود نيز (فتنه) گفته اند.

آن جا که گفته مى شود (فتنه در دين)؛ به اين لحاظ است که کسانى در صدد بر مى آيند تا با القائات موهوم و باطل، متدينان را در اعتقادات و ايمانشان دچار تزلزل و اضطراب کنند و آنها را از دين حق و اعتقادات دينى برگردانند.

به امتحان نيز (فتنه) گفته اند؛ زيرا موجب اضطراب و نگرانى است. چون انسان در هنگام امتحان، مضطرب و نگران نتيجه است، آرامش روحى و سکونت قلب ندارد. واژه (فتنه) در قرآن نيز آيات متعددى به همين معناى اضطراب ناشى از امتحان آمده است.

قرآن مى فرمايد: (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)؛ (71) اموال و فرزندان شما وسيله آزمايش شمايند.

يا مى فرمايد: (وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً)؛ (72) ما شما را به وسيله خير و شر و نعمت و نقمت مى آزماييم. گاه نيز به خود عذاب و ناراحتى (فتنه) اطلاق شده است.

بديهى است در آيه مورد بحث (هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ) فتنه به معناى فتنه در دين مراد است؛ زيرا تبعيت از متشابهات با امتحان و آزمون تناسبى ندارد و کسانى که از متشابهات تبعيت مى کنند در صدد شکنجه و عذاب کردن ديگران نيستند.

نيز به معناى داغ کردن و سوزاندن نيست؛ بلکه فتنه جويى آنها بدين علت است که در صددند تا با دست آويز قرار دادن آيات متشابه، در افکار و عقايد دينى مردم تزلزل و اضطراب ايجاد کنند و آنها را گم راه نمايند.

## موضع قرآن در مقابله با فتنه در دين

(فتنه در دين) به معنايى که توضيح داده شد، مقابله پنهان و از نوع فريب و حيله محسوب مى شود. اين کار، با پوشش ايمان ظاهرى، به منظور از بين بردن اصل دين صورت مى گيرد. چنين فتنه گرانى با استفاده از چهره نفاق، انديشه هاى شيطانى خود را چنان پنهان نگه مى دارند که تشخيص انگيزه هاى ضد دينى آنها براى عموم مردم کار آسانى نيست.

به همين سبب نيز قرآن آن را بزرگ ترين گناه شمرده است و مردم را به اين بزرگ ترين خطر دنيا و آخرت توجه داده و از آنها خواسته تا به مقابله با آن برخيزند و از هستى مادى و معنوى خويش دفاع کنند.

دشمنان براى مقابله با اسلام و مسلمانان معمولا از دو شيوه عمده استفاده مى کنند. در اين جا ضمن توضيح راه کارهاى دشمنان قرآن و فرهنگ دينى از موضع قرآن در مقابله با توطئه هاى دشمنان آگاه خواهيم شد.

### 1- فتنه نظامى

يکى از شيوه هاى معمول دشمنان براى مقابله با اسلام و مسلمانان، مبارزه فيزيکى و جنگ علنى است که سعى مى کنند با حمله نظامى به کشورها و مردم مسلمان و کشتن و قتل و غارت آنان به اهداف خود نايل آيند.

در اين صورت هر چند ممکن است تعدادى از مسلمانان را شهيد کنند و موجب ضرر و زيان هايى براى کشور اسلام شوند؛ لکن هرگز به اهداف خود نمى رسند و نه تنها مسلمانان از کشته شدن در راه دين زيان نمى بينند، بلکه در دين و اعتقاد خود پابرجاتر و راسخ ‌تر مى گردند.

در فرهنگ دينى هدف از زندگى اين دنيا تکامل انسان و رسيدن به مقام قرب الهى در سايه اعتقادات بر حى دينى و عبادت و بندگى است که اوج آن به شکل شهادت در راه خدا تجلى مى کند.

در مقابل اين استراتژى دشمنان، موضع قرآن نيز اين است که: (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ)؛ (73) با دشمنان اسلام بجنگيد تا ريشه فتنه نابود شود و دين حق حاکم گردد.

در اين مقاتله، شعار مسلمانان نيز اين است که: (هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ) (74) آيا براى ما جز يکى از دو نيکى (پيروزى يا شهادت) را انتظار مى بريد؟ پس انتظار بکشيد که ما هم با شما در انتظاريم.

### 2- فتنه فرهنگى

دومين شيوه عمده دشمنان براى مقابله با اسلام و مسلمانان، کارهاى فرهنگى است که يکى از مهم ترين آنها القاى شبهات است که به منظور گمراه کردن مردم مسلمان صورت مى گيرد. بديهى است راه کارها و ابزار و آلاتى که در اين نوع مبارزه به کار گرفته مى شود و نيز روش ها و پيامدهاى آن با حمله نظامى به کلى متفاوت است.

اگر در حمله نظامى، دشمن با پيشرفته ترين سلاح ها براى کشتن و قتل و غارت و از بين بردن جسم مسلمانان به ميدان مى آيد، در نوع دوم با سلاح قلم و بيان بر آن است تا فکر و انديشه آنان را گمراه و فاسد سازد. اگر در حمله نظامى دشمن با قساوت هر چه تمام تر با سربازان مسلمان روبه رو مى شد، در تهاجم فرهنگى با روى خوش و از در دلسوزى وارد مى شود.

اگر در حمله نظامى، مسلمانان به روشنى دشمن را مى شناختند در تهاجم فرهنگى دشمن شناسى کار آسانى نيست. اگر در حمله نظامى دشمن با تعبيه ميدان هاى مين و استفاده از جنگ افزارهاى پيش رفته در صدد نابود کردن اجسام خاکى بود، در تهاجم فرهنگى در پى آن است که با گستراندن دام هاى شيطانى و طرح شبهات بى اساس، روح ها و انديشه ها را تصاحب کند و با تهى کردن انسان ها از درون، آنها را در جهت منافع خود سوق دهد.

اگر در تهاجم نظامى دشمن قدرت داشت تنها عده اى از رزمندگان مسلمان را از دنياى پست مادى خارج کند، در تهاجم فرهنگى شياطين در کمين نشسته اند تا با به دام انداختن جوان هاى معصوم، اين سرمايه هاى عظيم ملت مسلمان که از علوم و معارف دينى آگاهى کافى ندارند، باعث انحراف و سقوط آنها در ورطه بى دينى شوند.

هر چند دشمنان از اين شيوه دين ستيزى نيز طرفى نخواهند بست و ملت مسلمان و به خصوص جوانان تحصيل کرده مسلمان که از مبارزه و تهاجم نظامى با سرافرازى و پيروزمندانه بيرون آمدند، هوشمندتر از آنند که از جابه جايى دشمن از جبهه نظامى به جبهه مبارزه فرهنگى غافل شوند؛ لکن قرآن کريم به خاطر عظمت خطر و غير قابل جبران بودن پيامدهاو عواقب ناشى از شکست مسلمانان در جبهه تهاجم فرهنگى آن را مورد توجه قرار داده و ضمن هشدار به مسلمانان در اين باره، از آنان خواسته است با تمام قوا در مقابل دشمنان خدا و دين ايستادگى کنند.

## هشدار قرآن نسبت به فتنه فرهنگى

از آن جا که خطر و پيامدهاى شکست در هجمه فرهنگى بر خلاف هجمه نظامى متوجه حوزه فکر و اعتقادات دينى مردم است و در صورت غفلت، انسانيت و سعادت دنيا و آخرت مسلمانان در خطر مى افتد، قرآن نيز با حساسيت فوق العاده آن را مورد توجه قرار داده، بدان هشدار مى دهد.

بر آگاهان و هوشمندان مسلمان پوشيده نيست که آثار و پيامدهاى شکست در جبهه نبرد ظاهرى و فتنه نظامى در مقايسه با پيامدها و عواقب غفلت از تهاجم فرهنگى بسيار اندک است؛ زيرا در تهاجم نظامى حيات چند روزه مسلمانان در معرض خطر قرار مى گيرد، اما در تهاجم و فتنه فرهنگى، عقايد و دين و سعادت دنيا و آخرت مسلمانان در معرض خطر جدى است.

بدين جهت قرآن نيز خطر فتنه در دين و تهاجم فرهنگى را بزرگ تر از تهاجم نظامى دانسته، مسلمانان را از غفلت از آن برحذر داشته است و اهميت و خطر جنگ و فتنه نظامى را در مقابل آن کمتر دانسته است.

قرآن کريم مى فرمايد: (وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) (75) و آنها را (بت پرستانى که از هيچ گونه جنايتى ابا ندارند) هر کجا يافتيد، به قتل برسانيد و از آن جا که شما را بيرون کردند (مکه) بيرون کنيد و فتنه (بت پرستى) از کشتار مردم بدتر است.

البته توجه داريم که مخالفان قرآن و فرهنگ دينى در صدر اسلام و زمان نزول آيات قرآن، اغلب با تهاجمات نظامى و برخوردهاى فيزيکى در ميدان هاى نبرد در پى آن بودند تا اسلام و مسلمين را نابود کنند؛ اما با اين همه، حساسيت قرآن نسبت به خطر فتنه دينى و فرهنگى، بيشتر از خطر تهاجم نظامى است.

قرآن مى فرمايد: (وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ) (76) انديشه شرک از تهاجم نظامى و کشتن خطرناک تر و گناه آن از قتل و کشتن مسلمانان بزرگ تر است که دليل خطرناک تر بودن فتنه فرهنگى پيش از اين توضيح داده شد.

## شرک در لباس جديد

انديشه شرک به موازات انديشه توحيد پيوسته در طول تاريخ بخشى از افکاز بشر را در سيطره خود داشته است.

انسان هايى که از پذيرفتن بندگى خدا و تسليم در مقابل خداوند جهان آفرين سر باز زده اند و در پى ارضاى هواهاى نفسانى خويش بوده اند، از گرويدن انسان هاى ديگر به دين حق ناخشنود بوده، به شيوه هاى گوناگون از آن ممانعت مى کرده اند.

بديهى است طرف داران انديشه شرک در هر عصرى، شيوه اى متناسب با افکار مردمان آن زمان برمى گزينند و راه کارهاى مناسبى براى دست يابى به اهداف خود انتخاب مى کنند. بر اين اساس، در صدر اسلام به لحاظ آن که انديشه شرک در شکل بت پرستى ظاهر مى شد سردمداران شرک و کسانى که حاضر به بندگى خدا و تسليم در مقابل دين حق نبودند به تبليغ بت هاى سنگى و چوبى مى پرداختند و از گرويدن انسان ها به توحيد ممانعت مى کردند.

دليل اصلى اين کار نيز آن بود که با حاکميت دين و فرهنگ توحيدى جايى براى ارضاى هواهاى نفسانى آنها باقى نمى ماند.

امروز نيز انديشه شرک به گونه اى مدرن و به صورت نظريه علمى در مجامع و محافل مختلف تبليغ مى شود.

اگر در صدر اسلام تنها 360 بت و الاه مورد پرستش بود و انسان هاى دنيا پرست براى تخدير افکار مردم به تبليغ آنها مى پرداختند، امروزه طرفداران انديشه شرک در تلاشند تا به تعداد انسان ها، بت هاى خيالى تراشيده، فکر و عقل انسان ها را از خداى متعال منصرف کنند و به اوهام و خيالات و القائات شيطانى متوجه سازند.

به نظر مى رسد انديشه (صراطهاى مستقيم و قرائت هاى مختلف از دين) در يک چنين بسترى قرار مى گيرد؛ زيرا همان طور که از عنوان آن استفاده مى شود، مراد از اين انديشه آن است که هر کس هر چه در باب خدا و دين از متون دينى برداشت مى کند، همان را بايد مبناى اعتقاد و عمل خود قرار دهد؛ زيرا همان حق و عين واقعيت است.

بنابراين به تعداد انسان ها و فهم هاى متفاوت آنها در باب خدا و دين، خدايان و اديان فردى و اختصاصى تصوير مى شود. بديهى است اين سخن با روح توحيد که در شعار (لا اله الا الله) متبلور است در تضاد است و درست در نقطه مقابل آن قرار مى گيرد.

به هر حال از آن جا که پاى حساس ترين موضوع در زندگى انسان، يعنى مساله توحيد و شرک، که سعادت دنيا و آخرت او به آن بستگى دارد در ميان است جاى دارد که انسان عقايد و افکار خويش را مورد تامل و بازنگرى قرار دهد و عقايد و انديشه هاى خود را بر قرآن و علوم اهل بيت عرضه کند و به دور از هوا و هوس، با منطق و عقل سليم، در صدد نقد افکار خويش برآيد؛ زيرا تنها در اين صورت است که انسان قادر خواهد بود از دام تخيلات شيطان رهايى پيدا کند و خود را از سقوط در ورطه گمراهى نجات دهد.

البته خودشکنى و پيروزى بر هواى نفس کارى بس دشوار است و بى جهت نيست که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را جهاد اکبر دانسته است، به خصوص اگر انسان در موقعيتى باشد که شياطين و دشمنان توحيد و اسلام او را تشويق کنند و حاضر باشند براى رسيدن به اهداف سياسى و استعمارى خود و مقابله با اسلام از او شخصيتى جهانى بسازند.

هر چند در چنين موقعيتى، به خود آمدن انسان و پاگذاشتن در ميدان جهاد اکبر و پشت پا زدن به وعده و وعيدهاى شيطان و دشمنان اسلام کارى شگفت زده و اعجاز گونه است اما غير ممکن نيست، در تاريخ کم نيستند افرادى که در لحظه اى به خود آمدند و خود را از دام شياطين جنى و انسى و هواهاى نفسانى رها کرده، از هلاکت نجات يافتند و به آغوش توحيد باز گشتند.

## پيشگويى قرآن از وقوع فتنه در دين

قرآن کريم راه هاى رسيدن به سعادت و تکامل را به مسلمانان نشان داده است و همانند مشعل فروزنده اى که هرگز به خاموشى نمى گرايد، صراط مستقيم هدايت را براى انسان هاى طالب حقيقت روشن کرده است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز گرد و غبار شرک و کفر را از چهره انسانيت زدود و بذر اميد و رستگارى را در جان و دل انسان هاى تشنه حقيقت کاشت و آن را بارور ساخت و نيز حکومت را بر اساس توحيد بنيان نهاد. در اين ميان، کم نبودند کسانى که از روى مصلحت انديشى مسلمان مى شدند و ايمان آنها از مرحله زبان فراتر نمى رفت و توحيد در قلب آنها جاى نمى گرفت. طبيعى بود چنين کسانى که خواسته هاى نفسانى خود را بر خواسته خدا و دستورات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقدم بدارند.

اينان که در باطن دشمن اسلام و پيامبر بودند، در زمان حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مصلحت نمى ديدند آشکارا به مخالفت برخيزند و نقشه منحرف کردن جريان حکومت الهى و مخالفت با امام معصوم و محروم کردن مردم از رهبرى ائمه معصومين را بر ملا کنند. اين شياطين و انسان هاى دنيا پرست منتظر بودند تا پيامبر از دنيا برود و نقشه هاى شوم خود را عملى کنند.

قرآن کريم مى فرمايد با پيش بينى اين توطئه، هشدار مى دهد: (أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) (77) آيا مردم گمان مى کنند صرف اين که بگويند ايمان آورده ايم، رها مى شوند و به فتنه مبتلا نمى گردند؟

روزى حضرت على عليه‌السلام درباره قرآن کريم سخن مى گفت و مردم را به اجتماع بر محور اين حبل المتين الهى و عمل به دستورات آن فرا مى خواند و اهل سعادت و شقاوت را به بهشت و دوزخ نويد مى داد.

مردى برخاست و درباره فتنه سوال کرد و از آن حضرت خواست تا سخنى از پيامبر در اين باره بيان فرمايد. حضرت در پاسخ فرمودند آن گاه که خداى متعال اين آيه (أَحَسِبَ النَّاسُ...) را نازل کرد و مردم را از وقوع فتنه در دين و آزمايشى بس بزرگ مطلع ساخت، من متوجه شدم که اين فتنه بعد از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواهد بود.

از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوال کردم اين فتنه اى که در دين واقع مى شود و خداى متعال از آن خبر داده کدام است و حقيقت آن چيست؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند امتم پس از من دچار فتنه خواهند شد.

در اين جا حضرت على عليه‌السلام قبل از آن که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انواع فتنه هاى بعد از وفاتشان را بيان کنند، از ترس اين که مبادا از فوز شهادت در راه خدا محروم شود پيامبر را به ياد جنگ احد مى اندازد و عرض مى کند: حتما به ياد داريد که در جنگ احد چه شخصيت هاى بزرگى از عالم اسلام (امثال حمزه سيد الشهدا) گوى سبقت را ربودند و به فوز عظيم شهادت نايل آمدند و بين من و شهادت در راه خدا، اين معشوق الهى، جدايى افتاد و اين جدايى بر من بسيار گران آمد.

به ياد داريد مرا به نيل به آرزويم بشارت داديد و فرموديد: شهادت در راه خدا در انتظار است؛ و من همچنان در انتظارم. يا رسول الله آيا آن فتنه اى که بعد از شما به وقوع خواهد پيوست به شهادت من منجر خواهد شد؟ پيامبر در جواب مى فرمايند آرى تو به آرزوى خود خواهى رسيد.

آن گاه پيامبر از اميرالمومنين مى پرسند: وقتى در چنين فتنه اى قرار مى گيرى صبر تو چگونه است؟ حضرت عرض کردند يا رسول الله اين جا جاى صبر نيست؛ بلکه اين از امورى است که بر آن شکر مى کنم و آن را براى خود بشارت مى دانم.

آن گاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به گوشه هايى از فتنه هايى که در دين به وقوع خواهد پيوست اشاره مى کنند و مردم را به آنها هشدار مى دهند.

## پيشگويى فتنه هاى پس از پيامبر

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از اطمينان به حضرت على عليه‌السلام مبنى بر تحقق آرزويش و تکرار بشارت شهادت، آن حضرت را مورد خطاب قرار مى دهد و انواعى از فتنه هايى که به دست دنيا پرستان در دين واقع مى شود، بيان مى کند.

حضرت در بيان خويش بر سه نوع فتنه تکيه مى کنند: «يا على ان القوم سيفتنون باموالهم و يمنون بدينهم على ربهم و يتمنون رحمته و يامنون سطوته يستحلون حرامه باشبهات الکاذبه و الاهواء الساهيه، فيستحلون الخمر بالنبيذ و السحت بالهديه و الربا بالبيع.» (78)

### 1- فتنه مالى

اولين مساله اى که پيامبر به آن اشاره مى کنند فتنه در اموال است. بر کسانى که اطلاعى از فقه اسلامى دارند پوشيده نيست که بخش عظيمى از احکام عملى اسلام درباره اموال و کسب و تجارت و امور اقتصادى است.

در اسلام حقوق افراد به نيکوترين و دقيق ترين وجه ممکن مورد توجه شارع مقدس قرار گرفته است. ضوابط و قواعد خريد و فروش و کسب و تجارت که شرع مقدس مسلمان ها را ملزم به رعايت آنها کرده است ضوابط و قواعدى است که بر اساس مصالح واقعى زندگى اجتماعى انسان ها تشريع شده است، تا مردم با رعايت آنها از زندگى سالم و سعادت دنيوى و اخروى برخوردار باشند.

از آن جا که بيشترين روابط اقتصادى در جامعه بر اساس بيع و خريد و فروش انجام مى گيرد و قوام زندگى اجتماعى و تعاون و هم يارى بين انسان ها در رفع نيازهاى يکديگر بر داد و ستد و معاملات استوار است، و از طرف ديگر به دليل غريزه زياده طلبى در انسان، معاملات ربوى، اين بدترين و مبغوض ترين نوع معامله از نظر اسلام، در ميان مردم شايع بوده است، قرآن مردم را از انجام داد و ستد و معاملات ربوى به شدت منع کرده است.

لحن قرآن در منع از اين کار بسيار شديد است، تا جايى که آن را به منزله جنگ با خداوند مى داند: (فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ)؛ (79) اگر دست از معاملات ربوى بر نمى داريد پس بدانيد با خدا اعلان جنگ کرده ايد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند بعد از من مردم در اموال و روابط اقتصادى خويش دچار فتنه خواهند شد و حکم صريح قرآن را، مبنى بر حرمت ربا، ناديده خواهند گرفت و به بهانه بيع و خريد و فروش، با حيله هاى واهى رباخوارى خواهند کرد.

### 2- فتنه اعتقادى

آنچه هر انسان عاقلى با تمام وجود آن را تصديق مى کند و بعد از تصديق بايد به لوازم آن پاى بند باشد اين است که ما انسان ها آفريده و بنده خدا هستيم. خداى متعال است که عالم را خلقت نموده و ما را از نعمت وجود برخوردار کرده است و براى اين که ما انسان ها به تکامل و سعادت برسيم با فرستادن بهترين بندگانش همراه با کتب آسمانى، نعمت خويش را بر ما تمام کرده است.

شکر و سپاس نعمت هدايت و دين، که بزرگ ترين نعمت الهى بعد از نعمت وجود محسوب مى شود، جز با قبول بندگى و عبوديت خدا، که اين نيز بالاترين مقام متصور در حق انسان محسوب مى شود، تحقق پيدا نمى کند.

از طرف ديگر اين خداى متعال است که بر انسان ها منت دارد که نعمت خويش را در حق آنها تمام کرده است و هدايت و دين حق را بر آنها فرو فرستاده است. راستى چه اندکند آنها که بى قدرى و ناچيزى خود را بشناسند و به عظمت خدا و بزرگى نعمت هايى که براى انسان آفريده است پى ببرند و آن همه لطف و مهربانى خدا را در حق خود درک کنند!

راستى چه قدر زشت و ناپسند و ناسپاسى است که انسان نادان بر خدا منت داشته باشد که هدايت و راهنمايى او را پذيرفته است. غافل از آن که خدا بر ما منت دارد؛ زيرا او ما را به دين حق هدايت کرده است.

قرآن کريم خطاب به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: (يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ)؛ (80) مردم بر تو منت مى نهند که اسلام آورند؟! بگو اسلام آوردن خود را بر من منت نگذاريد، بلکه اين خداست که بر شما منت دارد که شما را به ايمان هدايت کرده است.

اين شما هستيد که بايد با بندگى و اطاعت و عبادت، اين حق را به طور شايسته ادا کنيد، نه آن که به بهانه ايمان آوردن خود را صاحب حق بدانيد و از خداى متعال طلبکار باشيد.

بنابراين در بينش دينى، اصل بر بندگى و عبوديت و تسليم در مقابل خداست، نه بر منيت و روح استکبارى در مقابل خدا. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشتن روحيه منيت و استکبارى به جاى آن که خدا را بر نعمت دين و هدايت شکر گزار باشند و از او به خاطر دين حق ممنون باشند، بر خدا منت دارند که دين را پذيرفته اند و خود را صاحب حق و طلبکار خدا مى دانند و از خدا (از موضع طلبکارانه) انتظار پاداش و رحمت دارند!

همچنين در قبال ايمان آوردن خود را مستحق هيچ نوع مجازاتى نمى دانند. هر چند خداى متعال هيچ مجازاتى را بدون دليل بر بنده اى روا نمى دارد، لکن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشته چنين روحيه اى را فتنه در دين مى داند؛ زيرا صاحبان چنين روحيه اى، آن جا که رعايت دستور دينى با خواسته هاى نفسانى آنها سازگارى ندارد به راحتى با توجيهات نابجا در صدد فريب خويش و ديگران بر مى آيند.

بنابراين، داشتن روحيه استکبارى مذکور در مقابل خدا با حقيقت دين و روح اسلام، که چيزى جز تسليم در مقابل دين خدا نيست، ناسازگار است.

### 3- توجيهات دروغين؛ خطرناک ترين فتنه

خطرناک ترين فتنه در دين، که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نگران کرده و با در ميان گذاشتن آن با حضرت على عليه‌السلام مردم را بدان هشدار داده است فتنه و توطئه تحريف در دين و تحليل محرمات الهى در مقام اعتقاد است.

هر چند عدم رعايت احکام شريعت در مقام عمل و داشتن روحيه استکبارى در مقابل خداوندى پروردگار، گناهى بس بزرگ است، لکن خطرناک تر از آن اين است که انسان در صدد برآيد براى گناهان و اعمال ضد دينى خود توجيهات واهى و دروغين دست و پا کند و به خواسته هاى نفسانى خود رنگ دين و شريعت بزند.

در اين صورت شيطان با تمام قوا به کمک دنياپرستان به ظاهر مسلمان مى شتابد تا آنها را در القاى شبهات و تحريف احکام دين يارى رساند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد فتنه جويان براى تأمين خواسته هاى نفسانى خود با توسل به شبهات و توجيهات دروغين و تخيلات واهى در صدد برمى آيند تا محرمات الهى را حلال نمايند و با دين خدا بازى کنند.

آنچه تذکر آن ضرورى مى نمايد و پيامبر نيز در بيان وظيفه حضرت على عليه‌السلام در مقابل فتنه ها و فتنه گران، بدان توجه مى دهد مساله تداوم چنين فتنه گرى هاى است که تا ظهور حضرت صاحب الامر، امام زمان عليه‌السلام ادامه دارد، آنچه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عنوان حلال کردن شراب به بهانه اين که شراب همان کشمش حلال است يا حلال دانستن رشوه به بهانه هديه، و يا حلال دانستن ربا خوارى به بهانه خريد و فروش، بيان کردند تنها نمونه هايى از انواع فتنه هايى است که در دين واقع مى شود نه اين که مساله فقط به همين موارد ختم شود.

امروز نيز کسانى در ميان مسلمانان زندگى مى کنند و به حسب ظاهر مسلمانند و هرگز خود را از رقبه اسلام خارج نمى دانند اما به لحاظ روحى چنان نيستند که احکام الهى را از روى طوع و رغبت پذيرا باشند اينان که بعضا داراى موقعيت اجتماعى نيز هستند از سويى تحت تاثير فرهنگ غرب خود باختگى شده اند و از هويت دينى خود فاصله گرفته اند و از طرفى اطلاعات آنها از معارف دين ناکافى است در اين حال اى افراد بى آن که کمترين صلاحيت اظهار نظر در باب مسائل تخصصى دين را داشته باشند و در مقام قضاوت مى نشيند و گاه تحت تاثير القائات شيطان و تشويق دشمنان دين قرار مى گيرند و خواسته يا ناخواسته چنان سخن مى گويند که جز به معناى انکار دين خارج شدن از رقيه اسلام نيست؛

براى مثال اگر کسى بگويد قوانين اسلام اختصاص به زمان صدر اسلام و مردمان آن روزگار داشته و احکام و دستورات آن متناسب با جوامع صدر اسلام بوده است و در زمان حال و در آستانه قرن بيست و يکم، قرآن و احکام اسلام براى اداره جامعه کافى نيست و بايد احکام و دستورات آن را طبق صلاحديد و خواست انسان ها تغيير داد، يا اين که کسى بگويد مردمان قرن بيست و يکم پيامبرى متناسب با زمان خود نياز دارند، چنين سخنانى هر چند به معناى انکار دين تلقى مى شود؛ لکن خود اين سخنان در درجه اول، نشانه عدم شناخت صحيح از دين و احکام آن است.

بجاست صاحبان چنين تفکراتى قبل از اظهار نظر و سخن گفتن، درست به معنا و لوازم و عواقب سخن خويش توجه کنند. در آن صورت شايد از گفتن سخنانى که بوى فتنه در دين از آن مى آيد پرهيز کنند و خود را از دام شيطان و دشمنان اسلام و قرآن نجات دهند.

## تاريک کردن فضا به منظور گمراه کردن افکار عمومى

از آنچه تاکنون بيان شد دريافتيم که راه کارهاى دشمنان دين و قرآن در فتنه و هجمه نظامى، با نحوه مقابله آنها در شکل تهاجم و فتنه فرهنگى به کلى متفاوت است. گفته شد آنها در جريان فتنه فرهنگى بر خلاف تهاجم نظامى هرگز به طور آشکار خود را در موضع انکار دين و مخالفت با فرهنگ دينى مردم نشان نمى دهند و به طور آشکار اعتقادات قلبى خود را ابراز نمى کنند.

چرا که در آن صورت کسانى که سخنان آنها را مى شنوند با تامل در سخنان آنها يا آن را مى پذيرند يا به بطلان آنها پى مى برند و در هر حال در صورت قبول عقايد باطل آنان، گمراهى حاصل، از روى علم و آگاهى است و آنچه اتفاق افتاده، تحت عنوان فتنه قرار نمى گيرد؛ زيرا گمراه کردن از طريق فريب و با تحريف افکار صورت نگرفته است.

آنچه امروزه به عنوان فتنه فرهنگى در جامعه ما وجود دارد و دشمنان قرآن و فرهنگ دينى، با جديت تمام، از طريق تهاجم فرهنگى در حال انجام آن هستند اين است که جو فرهنگى جامعه را به گونه اى آشفته و تيره و تار کنند که مردم و به خصوص طبقه جوان در حال تحصيل، قدرت تشخيص حق و باطل را از دست بدهند و به طور ناخودآگاه در دام افکار و اعتقادات باطل و منحرف آنها گرفتار آيند.

طبيعى است که اگر قشر تحصيل کرده يک کشور دچار انحراف فکرى شد زمينه گمراهى و انحراف افکار عمومى آن جامعه نيز فراهم خواهد شد، که «اذا فسد العالم فسد العالم.»

بنابراين فتنه فرهنگى مذکور که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدان هشدار دادند از خطرناک ترين امورى است که سعادت دنيا و آخرت مردم را تهديد مى کند.

به نظر مى رسد براى مقابله با چنين خطرهايى، دولت اسلامى بايد چنان از نظر قدرت بيان حقايق دين و نشر فرهنگ و معارف قرآن قوى باشد و نظام آموزشى از دبستان تا دانشگاه و تمام مراکز فرهنگى کشور را تحت نظارت دقيق بگيرد، که بدخواهان و دشمنان اسلام قادر نباشند با مشوش کردن فضاى فرهنگى، ديگران را گم راه کنند.

از طرف ديگر، اساسى ترين وظيفه عالمان دينى نيز روشنگرى مردم -به خصوص طبقه جوان جامعه که از معارف دينى و علوم قرآنى آگاهى کافى ندارند - و مقابله با فتنه فرهنگى است. اين آشنايان به علوم دينى هستند که موظفند با روشنگرى، مردم و نسل جوان را از خطرات فرهنگى و توطئه دشمنان دين، آگاه کنند و آنان را از دام هاى شيطانى برحذر دارند. اين مردم متدين هستند که مى توانند با پشتيبانى از عالمان دينى متعهد، آنها را در انجام رسالت بزرگشان در هدايت جامعه يارى کنند.

چنان که در ابتداى کتاب ذکر شد در اين قسمت به ذکر علل و انگيزه هاى مخالفان فرهنگ دينى از منظر على عليه‌السلام در نهج البلاغه مى پردازيم. در اين جا ابتدا به معرفى افراد مذکور از ديدگاه حضرت على مى پردازيم و سپس بحث را با بيان علل و انگيزه هاى افراد مذکور در مخالفت با فرهنگ دينى و آموزه ها و دستورات قرآن به پايان مى بريم.

## تحريف کنندگان معارف دين از ديدگاه على عليه‌السلام

امام على عليه‌السلام کسانى را که در صدد تحريف حقايق دين و افساد فرهنگ دينى مردم هستند، جاهلان عالم نما مى خواند. حضرت مى فرمايند: «و آخر قد تسمى عالما ليس به»؛ (81) در مقابل پيروان راستين قرآن، گروه ديگرى هستند که گاه در ميان جامعه عالم و دانشمند تلقى مى شوند، در حالى که از علم بهره اى ندارند.

اينان با سوء استفاده از عناوين عاريتى و بدون واقعيت، مردم را گم راه مى کنند. ممکن است اين سوال براى خوانندگان مطرح شود که پس آنچه اينان با نام مطالب علمى و دينى بيان مى کنند، چيست؟ آنان که خود، سخنان خويش را فهم و برداشت از دين و قرآن بيان مى کنند.

حضرت على عليه‌السلام در جواب مى فرمايند: «فاقتبس جهائل من جهال»؛ (82) اينان آنچه را با نام مطالب علمى و برداشت هاى خود از دين بيان مى کنند و به بهانه قرائت هاى مختلف از دين در صدد تحميل عقايد باطل به دين بر مى آيند جهالت هايى است که از انسان هاى جاهل و نادان ديگرى گرفته اند و به اسم معارف دينى و مطالب علمى بيان مى کنند. شايد شما تعجب کنيد که چگونه ممکن است کسانى جهل و نادانى را از ديگرى اقتباس کنند! اقتباس جهل و نادانى از ديگرى يعنى چه؟!

براى آن که به اعجاز کلام حضرت واقف شويم و بر مسووليت خود نسبت به روشنگرى در مقابل منحرفان از حق بيش از پيش واقف گرديم، به نمونه اى از اقتباس جاهل هاى عالم نما از جهالت ها و نادانى هاى ديگران، که امروزه با نام ره آوردهاى علمى بيان مى شود، اشاره مى کنيم.

امروزه در غرب اين تفکر فلسفى رواج دارد که حصول علم براى انسان غير ممکن است و بشر بايد در همه چيز شک داشته باشد و هرگز به مطلبى يقين پيدا نکند. طرفداران اين تفکر معتقدند اگر کسى بگويد من به مطلبى يقين دارم نشانه نفهمى و حماقت اوست، زيرا علم به چيزى ممکن نيست.

آنان با افتخار به اين شک و جهل خويش مى گويند علامت علم و دانش و خردمندى اين است که انسان به هيچ مطلبى اعم از دينى و غير دينى علم و يقين پيدا نکند. چنين سخنان سخيفى از حدود يکصد سال پيش در ميان اروپاييان مطرح شده و قبل از آن نيز مبناى فکرى شکاکان بوده است.

امروزه در جامعه ما نيز کسانى با مبنا قرار دادن سخنان جاهلانه آنها در صددند تا با تشکيک در معتقدات دينى مردم، به بهانه اين که ما در هيچ زمينه اى نمى توانيم معرفت يقينى پيدا کنيم، آنها را در اعتقادات دينى خود سست کنند و به مقاصد و هواهاى نفسانى خود جامه عمل بپوشانند. جالب آن که آنها اين سخنان را به اسم مطالب علمى بيان مى کنند و انتظار دارند مردم فهيم و نکته سنج ما آنها را بپذيرند.

حضرت على عليه‌السلام به وجود چنين انسان هاى شيطان صفت در طول تاريخ اشاره مى کنند و مى فرمايند: «فاقتبس جهائل من جهال و اضاليل من ضلال» (83) آنان از يک دسته گمراه و نادان مطالب جهالت آميزى اقتباس مى کنند و آنها را به اسم سخنان علمى بيان مى کنند.

سخن علمى آنها اين است که در همه چيز بايد شک کرد و بشر نبايد به چيزى علم و يقين پيدا کند! در امور دينى هر کس هر چه مى فهمد، همان حق است! زيرا اصلا حق و باطل وجود ندارد! هيچ ملاکى براى حق و باطل، جز فهم شخصى هر کس وجود ندارد!

«و نصب للناس اشراکا من حبائل غرور و قول زور؛ (84) اين دسته گمراه و نادان و اين جاهلان عالم نما دام هايى از ريسمان هاى فريب و گفتار دروغ براى مردم گسترانيده اند و آنها را با گفتار و اعمال نادرست خود فريب مى دهند.»

«قد حمل الکتاب على آرائه» (85) اينان قرآن کريم را به راى خويش تفسير و آيات آن را بر انديشه هاى خود حمل مى کنند و حق را بر طبق خواهش ها و اميال نفسانى خود قرار مى دهند.

آن گاه حضرت شيوه هاى تبليغاتى اين افراد را مورد توجه قرار مى دهند و مى فرمايند آنها براى جلب توجه مردم و جذب ديگران، مردم را از گناهان کبيره و پيامدهاى سوء اعمال و رفتارشان ايمن مى گردانند و هيبت و عظمت گناهان کبيره را در نظر مردم مى شکنند و مردم را به انجام آنها تشويق مى کنند و ارتکاب جرايم و معاصى را در نظر مردم بى اهميت و آسان جلوه مى دهند.

اينان در واقع با اين حرمت شکنى ها غيرت دينى و خداترسى را در مردم تضعيف مى کنند. حضرت مى فرمايند اين افراد در بحث و گفتگو چنين اظهار مى کنند که ما از ارتکاب شبهات بر حذر هستيم و از گفتن سخنان و احکام مشکوک و مشتبه خوددارى مى کنيم؛ در حالى که چون از احکام و موازين شرع و دين بى اطلاعند، در گرداب شبهات گرفتارند.

در مقام سخن، چنين اظهار مى کنند که ما از بدعت ها و احکام خلاف دين کناره مى گيريم، و حال آن که در ميان بدعت ها آرميده اند و هر سخنى که در باب دين مبتنى بر راى خويش مى گويند، بدعت است. چنين انسان هايى هر چند به صورت انسانند لکن قلب و روح آنها قلب و روح حيوان است؛ چرا که باب هدايت را نمى شناسند تا هدايت شوند و باب گمراهى و ضلالت را نيز نمى شناسند تا از آن بپرهيزند. اين افراد مرده هايى در ميان زنده ها هستند.

آن گاه حضرت مردم را مورد خطاب قرار مى دهند و مى فرمايند بعد از روشن شدن حق و باطل و شناختن طرفداران هر يک، و در حالى که پرچم هاى حق برپاست و نشانه هاى آن آشکار و هويداست به کجا مى رويد؟! چرا در حالى که صراط مستقيم هدايت و عترت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان شماست و مى توانيد از انوار هدايت ائمه عليهم‌السلام بهره مند شويد، خود را از علوم اهل بيت محروم کرده و حيران و سرگردانيد؟

قرآن کريم با بيانى بسيار شديدتر از بيان حضرت على عليه‌السلام از اين جاهلان عالم نما نام مى برد و مردم را از فريب کارى آنها برحذر مى دارد و مى فرمايد: «و کذلک جعلنا لکل نبى عدوا شياطين الانس و الجن يوحى بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا و لو شاء ربک ما فعلوه فذرهم و ما يفترون؛ (86) و بدين گونه براى هر پيامبرى دشمنى از شيطان هاى انس و جن برگماشتيم. بعضى از آنها به بعضى، براى فريب (يکديگر)، سخنان آراسته القا مى کنند؛ و اگر پروردگار تو مى خواست چنين نمى کردند. پس آنان را با آنچه به دروغ مى سازند واگذار.»

دشمنان پيامبران و مخالفان هدايت الهى هر چند در ظاهر و به صورت، انسانند، لکن از آن جا که تمام فعاليت هاى آنها نتيجه اى جز گمراه کردن ديگران و محصولى جز القاى شبهات و در نتيجه تضعيف اعتقادات دينى مردم و مقابله با هدايت الهى ندارد قرآن آنها را شياطين انس معرفى مى کند و مردم را از پيروى آنها برحذر مى دارد.

## برخورد دنيا پرستان مسلمان نما با قرآن

کسانى که از نظر ايمان به خدا و لوازم آن چندان قوى نيستند و آن طور که شايسته و بايسته است ايمان در قلب و روح آنها رسوخ نکرده است، در مقام تعارض بين خواسته هاى نفسانى و خواسته خدا و ارزش هاى دينى، به دين و ارزش هاى دينى روى خوش نشان نمى دهند، و از نظر روحى متمايلند که احکام و ارزش هاى دينى را طبق ميل خود و در جهت هواهاى نفسانى شان تفسير و توجيه کنند.

و اگر تفسير دين و قرآن طبق هواهاى نفسانى آنها مجاز باشد، براى اين گروه بسيار خوشايند خواهد بود؛ چرا که از يک طرف به خواهش هاى نفسانى خود رسيده اند و از طرف ديگر به ظاهر از رقبه اسلام خارج نشده اند و از مزاياى مسلمان بودن در جامعه اسلامى بهره مند هستند.

همچنين طبيعى است کسانى که ايمان و تقوا در جان و روح آنها رسوخ نکرده است و چندان پاى بند ارزش هاى دينى و احکام الهى نيستند نيز از چنين برداشت هايى از دين و قرآن استقبال کنند و از کسانى که دين و قرآن و ارزش هاى دينى را طبق خواسته هاى نفسانى آنها تفسير و توجيه مى کنند پيروى نمايند و آنها را الگوى خود قرار دهند و از آنان تعريف و تمجيد کنند.

نيز طبيعتا چنين کسانى، با آن دسته از عالمان دينى که قرآن و احکام را آن چنان که هست و بدون در نظر گرفتن خوشايند و سليقه افراد و مردم تفسير و تبيين مى کنند ميانه خوبى ندارند.

با کمال تاسف امروزه شاهديم کسانى به بهانه قرائت هاى مختلف از متون دينى در صددند تا به خواسته ها و اميال نفسانى خود رنگ دينى بزنند و براى رسيدن به اغراض دنيوى خود با دين خدا و قرآن کريم بازى مى کنند.

حضرت على عليه‌السلام با پيش بينى وضعيت مذکور، از غربت قرآن در زمان خود و در آخرالزمان شکوه مى کند و مى فرمايد: «الى الله من معشر يعيشون جهالا يموتون ضلالا و ليس فيهم سلعه ابور من الکتاب اذا تلى حق تلاوته و لا سلعه انفق بيعا و لا اعلى ثمنا من الکتاب اذا حرف عن مواضعه»؛ (87) از جمعيتى که در جهالت زندگى مى کنند و در ضلالت و گمراهى مى ميرند نزد خداوند شکوه مى کنم. جمعيتى که اگر قرآن در بين آنها بحق تفسير شود، کسادترين کالا و بى مشترى ترين متاع است و اگر به راى تفسير شود و از مواضع واقعى خودش تحريف گردد، از گران بهاترين و ارزشمندترين اشياست.

همچنين آن حضرت درباره جايگاه قرآن و معارف دين در ميان مردم آخرالزمان مى فرمايند:

«و انه سياتى عليکم من بعدى زمان ليس فيه شى ء اخفى من الحق و لا اظهر من الباطل و لا اکثر من الکذب على الله و رسوله وليس عند اهل ذلک الزمان سلعه ابور من الکتاب اذا تلى حق تلاوته و لا انفق منه اذا حرف عن مواضعه و لا فى البلاد شى ء انکر من المعروف و لا اعرف من المنکر فقد نبذ الکتاب حملته و تناساه حفظته فالکتاب يومئذ و اهله طريدان منفيان و صاحبان مصطحبان فى طريق واحد لا يوويهما موو فالکتاب و اهله فى ذلک الزمان فى الناس و ليسا فيهم و ليسا معهم، لان الضلاله لا توافق الهدى و ان اجتمعا فاجتمع القوم على الفرقه و افترقوا عن الجماعه کانهم ائمه الکتاب و ليس الکتاب امامهم.» (88)

بسيار شايسته و ضرورى است که جامعه و مردم ما اين پيشگويى هاى قرآن و نهج البلاغه درباره آيندگان و اوضاع و احوال دينى را مورد توجه قرار دهند و وضع فرهنگى حاکم بر جامعه خود را نيز مورد مطالعه قرار دهند و آن را با اين پيش گويى ها مقايسه نمايند تا خداى ناکرده اگر وضعيت دينى جامعه را در جهت نامطلوب مى بينند، احساس خطر کنند و در صدد اصلاح فرهنگ دينى جامعه برآيند.

مردم در هر زمان بايد با تبعيت و پيروى از ولى فقيه و علما و بزرگان دينى در صدد حفظ و حراست از مرزهاى عقيدتى و ارزش هاى دينى خود باشند و با الگو قرار دادن قرآن، خود را از فتنه هاى آخرالزمان در امان بدارند و از اين که مصداق چنين پيشگويى هايى قرار بگيرند نگران و برحذر باشند.

به هر حال اميرالمومنين عليه‌السلام چنين پيشگويى مى کند که: زمانى بعد از من خواهد آمد که در آن زمان چيزى مخفى تر از حق و چيزى مشهورتر از باطل نيست. در آن زمان دروغ و افترا بر خدا و پيامبرش از بيشترين امورى است که جاهلان عالم نما و منافقان دنياپرست براى رسيدن به اهداف خود به کار مى گيرند.

## هشدار على عليه‌السلام به مردم

آنچه در اين خطبه از اهميت بيشترى برخوردار است و هشدارى جدى براى مردم تلقى مىشود اين است که وضعيت روحى و فرهنگ عموم مردم را در آينده تصوير و ترسيم مى کند.آنچه تاکنون از آيات قرآن و سخنان حضرت على عليه‌السلام در اين نوشتار -مورد بحثو گفتگو قرار گرفت هر چند خطاب به مردم است؛ لکن در بيشتر آنها روى سخن باخواص جامعه و کسانى بود که در مقام تاثيرگذارى بر فرهنگ جامعه هستند.

در اين خطبهحضرتش به صراحت، وضعيت روحى و فرهنگ دينى مردم را در آينده پيشگويى مى کنند وآنان را از مبتلا شدن به چنين فرهنگى يا غفلت درمقابل آن برحذر مى دارند. حضرت بعد از تبيين روحيه حاکم بر بعضى از خواص جامعه، مبنى بر اين که آنها در جهت رسيدن به اغراض و اهداف دنيوى خود بيشترين افترا و دروغ را به خدا و پيامبر نسبت مى دهند و قرآن و دين را به راى خود تفسير مى کنند و مردم را به گمراهى مى کشانند، فرهنگ حاکم بر عموم مردم را چنين پيش بينى مى کنند:

مردم واهل آن زمان نيز چنين اند که، اگر قرآن و کتاب خدا درست و بحق تفسير و تبيين شود، ازبى ارزش ترين اشيا نزد آنان است و اگر طبق هواهاى نفسانى تفسير شود، از رايجترين و پر رونق ترين اشيا در نظر ايشان است. در آن زمان ارزش هاى دينى و الهى درديد مردم از منکرترين اشيا و ارزش هاى ضد دينى از محبوب ترين امور محسوب مى شود.

بر آگاهان پوشيده نيست که دشمنان قرآن و قدرت هاى استکبارى امروز در صددند تا چنين فرهنگى را بر جامعه ما حاکم کنند. آنان در توطئه تهاجم فرهنگى، با حمله به مقدسات دينى و تبليغ ارزش هاى ضد دينى بر آنند تا به تدريج همان وضعيتى که اميرالمومنين عليه‌السلام پيشگويى کرده و مردم را از مبتلا شدن به آن برحذر داشته است در جامعه ما حاکم کنند.

حضرت در ادامه چنين مى فرمايند: در آن زمان، از آشنايان به کلام خدا جز بى اعتنايى و از حافظان قرآن، که وظيفه آنان پاسدارى از ارزش هاى دينى است، جز فراموشى و اهمال در انجام وظيفه، حرکتى ديده نمى شود.

در آن زمان قرآن و پيروان راستين آن و عالمان دين هر چند در ميان مردمند اما در حقيقت جداى از آنانند و مردم نيز از آنها دورند؛ زيرا مردم آنها را منزوى کرده، از آنها پيروى نمى کنند. آنان هر چند با مردم زندگى مى کنند، لکن دل هاى مردم با آنها نيست؛ چون راهى که مردم در پيش مى گيرند گمراهى است که با راه قرآن که هدايت است، جمع نمى شود.

در پايان حضرت مى فرمايند: «فاجتمع القوم على الفرقه و افترقوا عن الجماعه کانهم ائمه الکتاب و ليس الکتاب امامهم؛ مردم در آن زمان اجتماع مى کنند بر افتراق و اختلاف.»

گويا توافق مى کنند بر اين که با قرآن و مفسران واقعى آن نسازند و به تبعيت از جاهلان عالم نما در حالى که گويا خود را رهبر قرآن مى دانند و قرآن را طبق خواسته هاى نفسانى خود تفسير و توجيه مى کنند، از مسلمانان واقعى و عالمان دين و مفسران حقيقى قرآن جدا مى شوند و از آنها فاصله مى گيرند. به جاى اين که در فکر و عمل، قرآن را امام و راهنما و رهبر خود قرار دهند از قرآن پيشى گرفته، از امامت و رهبرى آن سرباز مى زنند و قرآن و دين را به راى خويش تفسير مى کنند.

اکنون دشمنان دين و قرآن تمام تلاش خود را در جهت تهى کردن ملت مسلمان از هويت دينى خود بسيج کرده اند و در تلاشند تا با تضعيف عقايد دينى آنها، استقلال و آزادى و هويت آنان را سلب کنند. با توجه به اهميت و حساسيت شرايط، بسيار شايسته است ملت مسلمان و به خصوص انديشمندان دينى احساس خطر کنند و به هوش باشند و هرگز خود را از خطر دشمنان اسلام و قرآن در امان ندانند.

در اين ميان، چنان که قبلا اشاره شد، نکته مهم اين است که دشمنان اسلام و کفر جهانى براى رسيدن به اهداف استکبارى خود، در مقابله با فرهنگ دينى مردم و تهاجم فرهنگى، بر خلاف تهاجم نظامى، به طور آشکار دشمنى خود را با اسلام و امت اسلامى اظهار نمى کنند.

در اين تهاجم، آنان پيوسته از انسان هايى که به حسب ظاهر مسلمانند و در جامعه اسلامى زندگى مى کنند و از يک طرف دارى موقعيت هاى اجتماعى و فرهنگى هستند و از طرف ديگر مطالعاتى هر چند بسيار ناقص در زمينه معارف دينى دارند، استفاده مى کنند و اينان دانسته و يا ندانسته، آلت دست عوامل بيگانه شده، با تحريف معارف دينى، اسباب گمراهى مردم را فراهم مى کنند.

اين انسان ها در آيات بسيارى از قرآن کريم و روايات ائمه معصومين عليهم‌السلام مورد مذمت و نکوهش، قرار گرفته اند و به مردم توصيه شده است که از گوش فرا دادن به سخنان آنان برحذر باشند؛ زيرا موجب گمراهى و بازماندن از رسيدن به سعادت دنيوى و اخروى مى گردند.

## انگيزه جاهلان عالم نما در تحريف معارف دين، از ديدگاه على عليه‌السلام

چنان که پيش از اين گفتيم، قرآن کريم عملکرد چنين انسان هايى را در جامعه اسلامى، (فتنه) نام مى نهد و کسانى که در صدد تحريف قرآن و حقايق و معارف دين برمى آيند فتنه جويانى مى داند که با تحريف معارف دينى، شيطان را در گم راه کردن مردم، يارى مى رسانند. حال ممکن است اين سوال مطرح شود که چرا کسانى، با اين که حق را مى دانند و بر بى اساس بودن اوهام و جهالت هايى که از ديگران به عاريت گرفته اند، واقفند، در صدد توجيه فريب کارى هاى خويش و گم راه کردن ديگران بر مى آيند؟

به عبارت ديگر از نظر روان شناسى، انسان هايى که در صدد تحريف معارف دينى بر مى آيند و با تحريف حقايق دين، اسباب گمراهى مردم را فراهم مى کنند، از نظر روحى چه مشکلى داند که به بهاى بازى کردن با دين خدا به دنبال حل کردن آن هستند؟ در واقع، فتنه در دين، که در شکل تحريف معارف دين بروز مى کند، از کجا ناشى مى شود؟

حضرت على عليه‌السلام در جواب اين پرسش مى فرمايند: «انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام تبتدع»؛ (89) آنچه از نظر روحى زمينه چنين انحرافى را در انسان فراهم مى کند و ريشه فتنه شناخته مى شود عبارت است از هواهاى نفسانى.

فتنه هايى که در دين واقع مى شود از هواهاى نفسانى و اميال و اغراض دنيايى سرچشمه مى گيرد. آنان که با تحريف هاى معارف دينى مردم را به گمراهى مى کشانند کسانى هستند که داراى روحيه تسليم و بندگى در مقابل خداى متعال نيستند، يا در اثر القائات و وسوسه هاى شيطانى روحيه تسليم و بندگى را از دست داده اند.

روحيه تسليم و بندگى اقتضا مى کند انسان در مقابل خدا و دستورات او تسليم و در عمل و گفتار پاى بند شريعت و ارزش هاى دينى باشد. وجود اين روحيه از آن جهت لازم است که ممکن است بسيارى از دستورات شريعت و دين با خواسته هاى نفسانى انسان موافق نباشد و انسان با طوع و رغبت حاضر به پذيرش و عمل آنها طبق نباشد.

انسان ها در چنين مواردى دايما بر سر دو راهى هستند و ناگزير مى بايد يک راه را انتخاب کنند؛ يا خواسته خدا و شريعت را برگزينند و با هواى نفس مخالفت کنند، يا هواى نفس و خواسته خود را بر خواست خدا و ارزش هاى دينى مقدم بدارند.

کم نيستند انسان هايى که در اين امتحان بزرگ خواسته هاى نفسانى را بر خدا و ارزش هاى دينى مقدم مى دارند. در اين ميان، برخى از اين گروه اين روحيه و مردانگى را دارند که به صراحت بگويند ما خود را پاى بند اعتقادات دينى و ارزش هاى آن نمى کنيم، البته در صدد تحريف و ضديت با ارزش هاى دينى هم نيستيم.

اين نوع برخورد با دين، فتنه در دين محسوب نمى شود و چنين روحيه اى منشا فتنه نيست؛ زيرا کسى با فريب کارى به گمراهى کشيده نشده است.

زمانى فقدان روحيه تسليم و بندگى در مقابل خدا و دستورات الهى منشا فتنه در دين مى شود که فاقدان آن در صدد برآيند تا با توجيهات واهى، دين را طبق خواسته هاى نفسانى خود تفسير کنند.

چنين انسان هايى به ويژه اگر از نظر موقعيت اجتماعى در مقامى باشند که عده اى ممکن است از آنها حرف شنوى داشته باشند، بيشتر از هر کس ديگر مورد طمع شياطين هستند؛ زيرا اين اشخاص خواسته هايى دارند که از يک طرف شريعت و دين آدمى را از آنها نهى کرده است و از طرف ديگر گذشتن از اين امور و صرف نظر کردن از آن، براى اين اشخاص، به خاطر ضعف روحيه بندگى بسيار سخت است، و از سوى ديگر اينان از توانايى هاى برخوردارند که با بهره گيرى از آنها گاه مى توان حق را بر خود آنان مشتبه کرد.

شيطان از اين فرصت طلايى حداکثر استفاده را مى کند و با نفوذ در دل و جان چنين انسان هايى آنها را در جهت فتنه و انحراف دين تشويق و ترغيب مى کند. شيطان براى عملى کردن نقشه خود، خواسته هاى نفسانى اين اشخاص را پيش چشم آنها مجسم مى کند و آتش شوق بهره مندى از آنها را در جان آنها شعله ور مى گرداند.

از طرف ديگر چنين به آنها القا مى کند که از کجا آنچه علما و بزرگان دين به عنوان وظايف و ارزش هاى دينى بيان کرده اند همان هايى باشد که خدا و دين از ما خواسته است؟

چنين افرادى چون مى بينند با وجود سخنان عالمان دين و علوم اهل بيت و با وجود قرآن، آنها به خواسته هاى نفسانى و هوس هايشان نمى رسند، در صدد برمى آيند تا راه جديدى پيدا کنند که هم به خواسته هاى خود برسند و هم به حسب ظاهر از رقبه اسلام خارج نشده باشند و از مزايا و موقعيت هاى اجتماعى جامعه دينى برخوردار باشند. بنابراين آنچه از درون آنها را به سوى انحراف سوق مى دهد عدم روحيه تسليم و بندگى و تبعيت از هواهاى نفسانى است.

حضرت على عليه‌السلام در پاسخ به اين سوال که چه عواملى سبب مى شود تا کسانى در جامعه اسلامى در صدد ايجاد فتنه در دين برآيند، مى فرمايند ريشه همه فتنه هايى که در دين واقع مى شود هواهاى نفسانى است که اشخاص مذکور نمى توانند از آنها صرف نظر کنند و براى رسيدن به آنها، با اختراع راه جديد در مقابل احکام و ارزش هاى دينى، دست به فتنه مى زنند.

اما راه جديدى که آنها براى پيشبرد مقاصد خويش به کار مى گيرند چيست؟ حضرت مى فرمايند آنها احکامى را طبق اميال نفسانى خويش ابداع مى کنند و آنها را به اسلام نسبت مى دهند و با تفسير و توجيه هاى خودساخته و بى اساس به تحريف حقايق دين مى پردازند و قرآن و آيات الهى را به راى خويش تفسير مى کنند.

در نتيجه، سخنانى مى گويند که با حقيقت دين و قرآن کريم سازگار نيست و مردم را در جهت خلاف قرآن و ارزش هاى دينى سوق مى دهد. البته بديهى است که اين افراد برآنند تا به نحوى عمل کنند که مردم از اهداف شيطانى آنها مطلع نگردند؛ زيرا مى دانند در آن صورت از آنها تبعيت نخواهند کرد.

بنابراين حضرت على عليه‌السلام ريشه همه فتنه ها و بدعت هايى که در دين گذاشته مى شود فقدان روحيه تسليم و بندگى و وجود روحيه هواپرستى مى دانند و مردم و به خصوص خواص جامعه را، از تبعيت هوا و هوس برحذر مى دارند و از اين که مصداق آيه (أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ) (90) قرار گيرند هشدار مى دهد.

البته شايد کسانى که امروز در نقش کارآمدترين نيروها و عوامل شيطان در تحريف معارف دينى انجام وظيفه مى کنند در ابتدا چنين تصميمى نداشته اند. چه بسيار بودند انسان هايى که در آغاز جزء مسلمانان راستين و در شمار مبلغان راستين قرآن و معارف دين به شمار مى رفتند، ولى در نيمه راه تغيير جهت دادند و به صف مخالفان اسلام پيوستند و از ولايت خدا خارج شدند و ولايت و سرپرستى شيطان را پذيرفتند.

همچنان که فراوانند انسان هايى که بعد از سال ها ضلالت و گمراهى و گمراه کردن ديگران، توبه کرده، به دامن اسلام بازگشتند و بقيه عمر خويش را صرف جبران گذشته نامطلوب خود کردند.

در هر حال، اين تغيير موضع ها و جابه جايى انسان ها در طول زندگى، امرى است که در صحنه حيات انسان ها فراوان اتفاق افتاده است؛ لکن آنچه توجه به آن ضرورى اين است که از نظر قرآن هيچ گناهى خطرناک تر و بزرگ تر از فتنه در دين نيست. بزرگ ترين گناه آن است که کسانى بعد از آن که حق را شناختند و با احکام و معارف دين آشنا شدند، در صدد برآيند تا مردم را از آشنايى و عمل به آن باز دارند.

در هر صورت، آنچه در پايان توجه همگان را بدان جلب مى کنيم و از خداى متعال مى خواهيم ما را بدان موفق بدارد اين سخن گران قدر حضرت على عليه‌السلام است که مى فرمايند:

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا»؛ (91) خود، عقايد و افکار و اعمال خويش را ارزيابى نماييد و خود، خويشتن را در دادگاه وجدان محاکمه کنيد و قبل از آن که فرصت توبه و بازگشت به سوى خدا از دست برود به دامن قرآن و دين حق بازگرديد و خود را از دام شيطان و نفس اماره نجات دهيد و از سوء عاقبت و فرجامى ناخواسته بترسيد.

سخن خود را با هشدار قرآن کريم در اين زمينه به پايان مى بريم که مى فرمايد: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)؛ (92) آن گاه فرجام کسانى که بدى کردند اين گونه شد که آيات خدا را تکذيب کردند و آنها را به مسخره مى گرفتند.

از خداى متعال درخواست مى کنيم همگان را به راه حق هدايت کند.

والسلام على من اتبع الهدى

## پاورقى ها:

1. آل عمران، 139.

2. نهج البلاغه، خطبه 147. لازم به ذکر است که تمامى آدرس هاى داده شده از نهج البلاغه در ين کتاب بر اساس نهج البلاغه فيض الاسلام مى باشد.

3. نحل، 44.

4. نهج البلاغه، خطبه 143.

5. بحارالانوار: ج 1، ص 177.

6. اعراف، 96.

7. ابراهيم، 7.

8. بحار: ج 92، ص 17.

9. نهج البلاغه، خطبه 157.

10. نهج البلاغه، خطبه 175.

11. طلاق، 2.

12. هود، 52.

13. بس، 82.

14. علق، 6، 7.

15. اعراف، 94.

16. هود، 43.

17. نوح، 10، 11.

18. محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، 7.

19. نور، 35.

20. مائده، 15.

21. صف، 8.

22. بحار: ج 26، ص 259.

23. بحار: ج 23، ص 314.

24. نهج اللاغه، خطبه 175.

25. همان.

26. بحار: ج 32، ص 354.

27. بقره، 2 تا 5 .

28. صافات، 102

29. همان.

30. انعام، 79

31. نهج البلاغه، خطبه 175

32. اسرا، 9

33. بقره، 231

34. توحيد صدوق، ص 68

35. بحار: ج 36، 227

36. عو الى اللمعالى: ج 4، ص 104

37. نهج البلاغه، خطبه 175.

38. نهج البلاغه، خطبه 86.

39. حجر، 1

40. شعراء، 195.

41. نمل، 1.

42. مائده، 15.

43. يوسف، 2.

44. زخرف، 3.

45. فاطر، 15.

46. بحار: ج 92، ص 91.

47. نحل، 44.

48. آل عمران، 164.

49. نهج البلاغه، خطبه 133.

50. آل عمران، 102

51. نهج البلاغه، خطبه 147.

52. النجم، 3، 4.

53. حاقه، 43 تا 46.

54. آل عمران، 7.

55. بقره، 2.

56. شورى، 11.

57. شورى، 4.

58. يس، 82.

59. بقره، 255.

60. بقره، 115.

61. شورى، 4.

62. شورى، 7.

63. آل عمران، 7.

64. بقره، 10.

65. نهج البلاغه، خطبه 50.

66. انفال، 24. ترجمه آيه چنين است: اى کسانى که ايمان آورده ايد، چون خدا و پيامبر شما را به چيزى فرا خواندند که به شما حيات مى بخشد آنان را اجابت کنيد.

67. ص، 82 و 83.

68. آل عمران، 7.

69. ذاريات، 13

70. ذاريات، 13

71. انفال، 28

72. انبياء 35

73. انفال، 39

74. توبه، 52

75. بقره، 191

76. بقره، 217

77. عنکبوت، 2

78. بحار: ج 32، ص 241.

79. بقره، 279.

80. حجرات، 17.

81. نهج البلاغه، خطبه 86.

82. همان.

83. نهج البلاغه، خطبه 86.

84. 2و3 ، نهج البلاغه

85. خطبه 86.

86. انعام، 112.

87. نهج البلاغه، خطبه 17.

88. نهج البلاغه، خطبه 147.

89. نهج البلاغه، خطبه 50.

90. فرقان، 43.

91. بحار: ج 8، ص 145.

92. روم، 10.

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc503356989)

[جايگاه قرآن در جامعه دينى 6](#_Toc503356990)

[فصل اول: جايگاه قرآن در جامعه دينى 7](#_Toc503356991)

[سخن گفتن قرآن 9](#_Toc503356992)

[پيامبر و تبيين قرآن 11](#_Toc503356993)

[تذکر دو نکته 14](#_Toc503356994)

[نقش قرآن در زندگى 15](#_Toc503356995)

[قرآن؛ راهنماى خطوط کلى 17](#_Toc503356996)

[نمونه اى از خطوط کلى قرآن 19](#_Toc503356997)

[تجلى موهبت الهى در تحقق حکومت اسلامى 21](#_Toc503356998)

[حل مشکلات اجتماعى در سايه پيروى از قرآن 23](#_Toc503356999)

[نظم بخشى به امور اجتماعى طبق رهنمودهاى قرآن 25](#_Toc503357000)

[نقش هدف در زندگى اجتماعى 26](#_Toc503357001)

[بى نيازى در سايه پيروى از قرآن 31](#_Toc503357002)

[قرآن داروى بزرگ ترين دردها 33](#_Toc503357003)

[حکمت برخى از بلايا 37](#_Toc503357004)

[تکريم ظاهرى و واقعى قرآن کريم 42](#_Toc503357005)

[قرآن؛ نور حقيقى 45](#_Toc503357006)

[مصابيح و آيينه هاى قرآنى 48](#_Toc503357007)

[رستگارى پيروان قرآن در قيامت 51](#_Toc503357008)

[تنبه و بيدار باش 54](#_Toc503357009)

[رمز موفقيت و نقش قرآن 56](#_Toc503357010)

[ابراهيم؛ الگوى تسليم و بندگى در قرآن کريم 58](#_Toc503357011)

[فصل دوم: فهم و تفسير قرآن 62](#_Toc503357012)

[توصيه حضرت على عليه‌السلام در مواجهه با قرآن 65](#_Toc503357013)

[تفسير به راى 67](#_Toc503357014)

[رهنمود حضرت على عليه‌السلام براى پرهيز از تفسير به راى 70](#_Toc503357015)

[دو نوع نگرش نسبت به قرآن و معارف دينى 72](#_Toc503357016)

[پلوراليسم دينى يا انکار دين در قالب قرائت هاى مختلف 75](#_Toc503357017)

[لزوم کسب صلاحيت در فهم و تفسير قرآن 80](#_Toc503357018)

[مراتب مختلف معنا و فهم معارف قرآن 82](#_Toc503357019)

[اختصاص تفسير قرآن به معناى تفصيلاحکام، به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليه‌السلام 85](#_Toc503357020)

[فهم علوم اهل بيت عليهم‌السلام پيش نياز فهم و تفسير قرآن 87](#_Toc503357021)

[تفسير قرآن به قرآن 88](#_Toc503357022)

[رعايت اصول و قواعد محاوره عقلايى در فهم قرآن 90](#_Toc503357023)

[متناسب بودن فهم مفسران با صلاحيت آنان 91](#_Toc503357024)

[لزوم توجه به قراين کلامى 92](#_Toc503357025)

[وجود محسنات کلامى در قرآن کريم 93](#_Toc503357026)

[فصل سوم: قرآن و تهاجم فرهنگى 95](#_Toc503357027)

[شبهه دست نيافتنى بودن حقيقت دين 100](#_Toc503357028)

[تلقين و تکرار؛ سلاح مهم شياطين 104](#_Toc503357029)

[استناد به متشابهات؛ شگردى ديگر در مقابله با قرآن 105](#_Toc503357030)

[حکمت وجود متشابهات در قرآن 107](#_Toc503357031)

[ممزوج کردن حق و باطل؛ سلاح ديگر منحرفان 113](#_Toc503357032)

[قرائت هاى مختلف؛ حربه اى براى مقابله با قرآن 115](#_Toc503357033)

[انگيزه و هدف مخالفان فرهنگ دينى از نظر قرآن 117](#_Toc503357034)

[موضع قرآن در مقابله با فتنه در دين 121](#_Toc503357035)

[1- فتنه نظامى 122](#_Toc503357036)

[2- فتنه فرهنگى 123](#_Toc503357037)

[هشدار قرآن نسبت به فتنه فرهنگى 125](#_Toc503357038)

[شرک در لباس جديد 127](#_Toc503357039)

[پيشگويى قرآن از وقوع فتنه در دين 129](#_Toc503357040)

[پيشگويى فتنه هاى پس از پيامبر 131](#_Toc503357041)

[1- فتنه مالى 132](#_Toc503357042)

[2- فتنه اعتقادى 133](#_Toc503357043)

[3- توجيهات دروغين؛ خطرناک ترين فتنه 135](#_Toc503357044)

[تاريک کردن فضا به منظور گمراه کردن افکار عمومى 137](#_Toc503357045)

[تحريف کنندگان معارف دين از ديدگاه على عليه‌السلام 139](#_Toc503357046)

[برخورد دنيا پرستان مسلمان نما با قرآن 143](#_Toc503357047)

[هشدار على عليه‌السلام به مردم 146](#_Toc503357048)

[انگيزه جاهلان عالم نما در تحريف معارف دين، از ديدگاه على عليه‌السلام 149](#_Toc503357049)

[پاورقى ها: 154](#_Toc503357050)